

مزار پیر نور
آخند زاده سيف الرحمن (رح)

غلام حضرت غلام (رح)

فيسبوك Haji Ajab Khan

يا الهی به وسیله و به برکت جمع الانبیانک و اولیائک و ثلّه ما کان عندک حقّ حبّ علی قلوبنا و کاسه شراب مُحبّینک علی سایر قلوب
 ورثه محبوب محمد مصطفی شیخ المشایخ قیوم زمان حضرت آخند زاده سيف الرحمن پیر ارجی خراسانی امام اولیائک و زاکرین
 والخاشعین و العاملین و العارفين الواصلین و الکاملین و المکملین و امام شریعت و طریقت غوث ، بحر العرفانی و اشهب زماني و عارف
 یزدانی و دوریشه سبحانی و سکن بین العارفين و الزاهدين و الصابرين و قاتعین والشاکرین و المشاهدين و المتواصلین و المراقبین و
 المحققین و سلسله های سائر القلوب مشایخ طریقه نقشبندیه و چشتیه و القادریه و السرورديه طریقت الصوفیه المحققین الکاملین
 الذین سائر مشایخ هم ورثه محبوب محمد مصطفی دو قسم وجود دارد عقاید 1- عقاید دین حق مسلمین مقبوله مقبوله و عقاید باطل
 ملحدین مردوده مردودی- یا الهی اعصمینی من الشر الفتنه الکافرین و الکافرات و المنافقین و المنافقات و الفاسقین و الفاسقات و
 الفاجرین و الفاجرات و الجابریین و الجابرات و المستکبرین و المستکبرات و الظالمین و الظالمات و الحاسدین و الحاسدات و النعین
 و النعيدات و النّار و النار و سلطان و ذاب الار و اسلحجه و : اسعق البسملجن حدیث مردود
 سُکرین مُرند دین زبانه ریدف

ترتیب کننده حاجی عجب خان ولد عبدالسلام نقشبندی سیفی و حنفی (قوم احمدزی) تقریر مشهور به اسم ناقد غلام حضرت غلام در عقاید حق المسلمین اهل
 السنه و الجماعة به مثل غسل است اما عقاید باطل اهل خوارج و قدریه ، جبریه و بیروان و هابیان ، داعشیان به مثل زهر حل است ، 8 جی بی سیجوری کارت
 در دو کان غذا برای خدمت به مسلمانان حاضر بوده و اشرف غنی بعد از وقوع حمله انتحاری خونین شبه شب مورخ 16 سنبله 1398 در هتل عروسی شهر دبی
 اعلان نمود اگر داعشیان را در هر جای که دیدید فوراً اطلاع آژرا برسانید و این خدمت به عام مسلمین و به امت رحمة للعالمین است.

فهرست مکتوبات

مکتوب 44 صفحه کتاب 10 به مطابعت سنت سنیه ابن نوازند به مطابعت شریعت رضیه و سرفراز سازند امروز عمل قلیل و مقرون به تصدیق حقیقت دین است به عمل کثیر بر میدارند اصحاب کهف این همه درجات که یافته اند به واسطه یک حسنه است و آن هجرت بود از دشمنان حق سبحان و تعالی.

مکتوب 75 صفحه کتاب 62 شریعت محمد مصطفی (ص) از تمام شریعت ها گذاشته جامعه است و این شریعت موفق عمل کردن از تمام شریعت ها موافق عمل کردن است شریعت محمد مصطفی (ص) تصدیق کننده در تمام امت ها بهتر است و آن شریعت موافق عمل نکردند و آن در شریعت تکذیب کننده از تمام امت ها است.

مکتوب 165 صفحه کتاب 47 صاحب شریعت متابعت کردن و در آن شریعت همراهِ مخالفین عداوت و بغض و سخن کردن و طلب سعادت اهل شریعت علماء و صالحان تعظیم و عزت کردن حق است و هر کسی که شریعت جاری کردن بکار است و هر کی یک بدعت تعظیم کردن گویا اسلام انداختن همراهِ کفر و منافقین کمک کردن است.

مکتوب 80 صفحه کتاب 71 از جمله 73 فرقه ها یک فرقه ناجیه که اهل سنت و الجماعت فرقه است و 72 فرقه هر کدام دعوی شریعت تابع داری دارد و پیغمبر (ص) فرمان صادر کردند الذین هم علی ما انا علیه و اصحابه لا تجتمع امتی علی الضلاله ترجمه جمع نمیشود به گمراهی اگر جمع شوند من از آن بیزار هستیم آن از من بیزار است آن خوارج و منزلیه و شیعه.

مکتوب 186 صفحه کتاب 71 تابعداری سنت و از بدعت دور گشتن خیر البشر و در خلفای راشدین زمان نبوده و در آن وقت رسانی ایمان یاد نموده به مثل صحابه صادق شان داشته در وقت ضعیف ایمان بدعت و هر بدعت گمراهی و ضلالت است و هر بدعت به زد سنت ختم کننده است.

مکتوب 255 صفحه کتاب 63 سنیه زنده کردن و بدعت دور کردن و محبوب محمد مصطفی (ص) در سنت و یک سنت زنده کردن صد شهید را اجر دارد و منکر نا

مرضیه بدعتین ختم کردن و سنت و بدعت هر دو قسم یک دیگر ضد است و نزد محبوب مقبولو هو مقبوله و هر بدعت عمل شیطانی مردود هومردوده.

مکتوب 268 صفحه کتاب 138 و آن علم که علما وراثت انبیاء در دو قسم علم آمده نصیب وی شده یک شان احکام شریعت است و دوم علم اسرار طریقت مقام ولایت است عالم وارث آن شخص است و آن عالم دو قسم علم حصه ندارد و یک حصه دادر و آن را نیم عالم گفته میشود و رحمه اللعلمین هم نبی بود هم ولی بود.

مکتوب 267 صفحه کتاب 137 اسرار دقایق نه خودشان امام ربانی مجدد الفسانی مشرف بود و از آن کم اندازه هم به ظهور منید باد بلک رمز و اشارت نموده متعلق گفتار نموده و آن اسرار چراغ نبوت است و ملانکه علین به آن مقام ولایت شریک است به آن علوم معارف فیضان میشوند و هر نا اهل و ناکسی خبر ندارد.

مکتوب 266 صفحه کتاب 104 اهل السنه و الجماعت و عقاید گلامیه از طرف مشایخ عقاید ماترید موفق است و عقاید فلسفی رد کردن و اهل فلسفی مزمت و خرابیه بان کردن و آن ملحدین وزندیقین و مرتدین و نام نهاد صوفیه نه پایده گمراه شده و بعضی احکام نماز تعلق دارد باز هم گمراه میشود.

مکتوب 33 صفحه کتاب 92 نام نهاد خراب علما در دنیا محبت گرفتار است و علم ذریعه دنیا حاصل کردن وسیله جور کردن خراب از تمام مخلوق جان خودبهنتر و در حقیقت دزد های دین است عالمان بی عمل در دین پیشوای ما است و مخلوق جان بهتر خیال میکند و علما بخاطر محبت دنیا به مخلوق فایده رسانده اما خود نفع نمیبرد آخر فاسق فاجر میشود.

مکتوب 53 صفحه کتاب 26 نام نهاد خراب علما سود اختلاف در جهان سبب تباهی باعث است و علما عقاید حق بهتر عالم در تمام جهان در از انسانها بهتر است و عقاید باطل علماء بدتر عالم در تمام جهان در انسان ها بدتر است و یک شخص بزرگ ابلیس لعین دید فارغ نشسته بود و گفت که من علما بی عمل را تربیه نموده و خودم راحت هستم.

مکتوب 48 صفحه کتاب 20 آن علما تعظیم به کار است که عمل شریعت را قایم نگه داشته باشد سید الانبیاء وسیله بالای دشمنان فتح نصیب میشود و روز قیامت در

باره شریعت سوال و جواب میشوند و در باره تصوف هیچ نوع سوال و جواب نمیشود و حکم شریعت به جا آوردن و جنت داخل شدن و دوزخ نجات دادن است.

مکتوب 285 صفحه کتاب 39 سیما و رقص وجد احکام در بعضی معارف به روح تعلق دارد به الله راست مستقیم راهی هدایت و سماع وجد رحمانی بهتر به ذاکرین فایده مند است به خاطر شخصی که ارباب قلوب و سیر الی الله قطع کردن و بقا بالله تعلق دارد بعداً جذب قی عنایت فرماید و جذب به راستی انسان میسر میشود.

مکتوب 62 صفحه کتاب 40 جذب سلوک بلکه منزلی سلوک اصل مقصود است تمام تعریف بخاطر الله است و آن شخص برگزیده سلام باشد طریقه اصول الی الله دو جز است یک جذب و سلوک و دوم عبادت تصفیه و تزکیه اول اصلی مطلب جذب نیست و اصل مطلب سیر فی الله در اصل مقصود و مطلوب و رضا الله است.

مکتوب 287 صفحه کتاب 53 و جذب سلوک هر دو مقامات و مناسب به الله تعالی از حمد و ثنا است الله در مابین ذاکرین هدایت کردن اگر هدایت الله نمی بود هرگز هدایت به دست من نمی بود و بی شک اشخاص ذاکرین از طرف رسولان حقیق خیر دارد و همراه کرده بلکه تا روز قیامت حاضر هستم.

مکتوب 23 صفحه کتاب 56 پیر ناقص بیعت طریقت گرفتن منع است پیر ناقص با کافر مشابه است و ناقص طریقه اخذ کردن طریقه ناقص رفتار کردن آن اشخاص هوا تابعی و حرص ملحدین است و ناقص در حال باطل چیز درک ندارد و در باطن شما از روشنی نمی باشد.

مکتوب 61 صفحه کتاب 38 شیخ کامل و مکمل بیعت کردن پیر ناقص خلاص کردن و در حقیقت پیر ناقص مطلب حاصل کردن منع است که خود شان مریض باشد دیگران را چگونه علاج کنند و حرف ناقص خودش در باره تداوی ناقص است که شخص خیال میکند که مرض جور شود بلکه از بد بدتر لیکن مضرت عقاید باطل در بدن پیدا میشود.

مکتوب 101 صفحه کتاب 102 در باره آن اشخاص که کامل و ناقص خیال میکند و اعتراض میکند جاهل مخلوق گمان جهالت میکند که نفس اماره و نفس مطمئن

تصور میکند و اما در احکام به مطمئن خیال میکند و فرق میان کافر و پیامبر را نمیتواند و از کمالات نبوت انکار نموده و در حق من از منکرین خلص کند.

مکتوب 83 صفحه کتاب 76 ظاهر و باطن جمیعت در شریعت و حقیقت هر دو جمع میشود ظاهر شان روشنی شریعت مستقیم شده و باطن همیه حق تعالی ثابت قدم باید باشد اگر کدام نیکبخت هر دو علوم مشرف کند در حالیکه انسان نمیتواند هر دو ظاهر و باطن را تفکیک کند.

مکتوب 84 صفحه کتاب 77 شریعت و حقیقت یک به دیگر عین است و مرتبه عین الیقین شدن علامت مقام معارف علوم شرعیه مطابق کنند و مقصود در شریعت و حقیقت در یک به دیگر عین است و در حقیقت یک به دیگر جدا نیست و فرقه صرف اجمال و تفصیل و کشف الاستدلال روشن شریعت موافقت ظاهری معلوم میشوند.

مکتوب 190 صفحه کتاب 76 دوام ذکر الهی بالای شان حرص کند تمام وقت ذکر الهی دوام داشته باشد و یک لحظه هم غفت جایز نیست الله تعالی حمد در الله احسان است طریقه ذکر اختیار کردن بلند بارگاه طرف ذکر کردن چاره نیست و قل حضور یک توتّه گوشت است آنرا صالح باشد تمام بدن صالح است.

مکتوب 163 صفحه کتاب 43 بیان اسلام و کفر یک به دیگر زد است هر دو زیدین یک عزتمند و دوم شان خوار و ذلیل میباشد اصل حقیقت و سعادت دو جهان فقط تا بعداری سابطه و بسته ست و محبوب محمد مصطفی (ص) متابعت اسلامی احکام به جا آوردن و رواج کفر از بین بردن و یک ثابت کردن و دوم رد کردن میشود.

مکتوب 276 صفحه کتاب 25 بیانات محکّمات و مشابّهات علمای راسخین حق تعالی در کتاب خود دو قسم فرمان صادر کرده یک محکّمات دوم مشابّهات اول قسم علم شریعه احکام است و دوم قسم حقایق اسرار علم مخزن است و آن اسرار تاویل در علمای راسخین به غیر به دیگر اشخاص خبر ندارد.

مکتوب 289 صفحه 75 بیان الله تعالی حمد است و در قضاء قدر اسرار به خاص مسلمان ظاهر کردن و عوام مسلمان آن اسرار نشان ندادن که در راه گمراه نشود

و راه راست بی راه نشود و اکثر خلق حیران و گمراه میشوند و مثل که اکثر دیده
میشود که خیال باطل هم غالب است و جبر قائل است.

مکتوبات امام ربانی عهد استثنائی (روح آن کتاب است که گروهی که به انبیاء و اولیا قابل باشد این مکتوب برای است سزاوارست قبول، اشخاص جامع اکالات مثل مثل است. مکتوب
165-75-44 اشخاص بدعتی و جهالت و کمزوری است.

اول هم اسلام غریب بود و آخر زمان هم اسلام غریب شود اول اسلام غریب بود و هر طرف زلالت و کمزوری کفر بود و هر طرف نوشیدن شراب بود هر طرف قتل و زناکاری نمود
میکرد و هر طرف صدای شرک بدعت بود و هر طرف جنگ و دشمنی به اصحاب کرام بود و سرکشان دین نیامان بودند

خارج یکست قانون شرعی و حکومت شرعی غایت کننده را میکنند به مثال حضرت عمر فاروق خلافت شان خارج غایت کرد حضرت عمر فاروق به شهادت رسانید خلافت شان
ختم نمود حضرت عثمان غنی و حضرت علی شیر خدا را غایت و شهادت رسانیدند. و علامه در آخر زمان مردمان که اذاعت توحید و اله و ایل قرآن و حدیث مشهور به غیر متقدمین و بیابان
و امشایان ستمداران حق رسانند و بی دینی را دین میکنند بدعت را عدالت میکنند و مسلمان را شرک میکنند زیادت و تعدد است راست میکنند و مسلمان را کافر میکنند و هر طرف
قتل کفر است و هر طرف زنا شراب است و هر طرف قتل و زنا کاری است و هر طرف صدای شرک بدعت است و هر طرف عدا دشمنی به مسلمانان پاک است و سرکشان
دین هم مشهورهای نامحق را نمونند و پیروان خارج مشهور به اذاعت و توحید سنت و ایل قرآن و حدیث را قبول دارد و غیر آن را شرک بدعتی است و آن فیصله ابو بکر صدیق قبول ندارد و
حضرت عمر فاروق قبول ندارد و فیصله حضرت عثمان قبول ندارد و حضرت علی شیر خدا فیصله قبول ندارد و فیصله چهار امام مآسب را قبول ندارد و بیاید نام نهاد مسلمان در قرآن و حدیث
بدر اختیار آمده است که حرام بیاید نام نهاد مسلمانان گوشت مک و خروپنگ و غیره حرام بخورد قرآن حرام ذکر است امام چهارم مآسب ذکر کرده و آن هم انجمنان و جاسوس بریتانیا است
و آنگاه دشمن اسلام است اگر بنت و جهنم نبی بود و همی دشمن مسلمانان نبی بود اعلان به عام مومنین و مومنات خصوصاً خاص اولیاء الله به فیسوک غلام حضرت غلام غازی مرو میدان و
فیسوک حاجی جب خان مزاج و صیفت را دیدید و از این گروه همراه جان خود فرزندان خود را حفظ کنید که در باطل مثل زحر بل است و علیه حق جنتی است عقید باطل جسمینی
است اگر کسی که عاقل باشد حاجی جب خان خوب گفته که تار حقیقت بسیار شیرین است و به باطل قائل سلاما. اگر حق نمون قانون شرعی حکومت اسلامی بود مسلمان باید بپناه بیایند
سر بر سر نیاید بخاطر آنکه امام اعظم صاحب (روح اب) تمام هر سر بر سر نشسته است به خاطر از الله متعال که حاضر و ناظر است جایگزین و بگفتن حاج عرب به سرشان بود.
آن شخصیک حق را به اولیای باطل باطل مازد و باطل را به اولیای حق حق مازد و شریعت است. و دره شریعت کفر است.



والمعرفت

وَمَنْ أَحْسَنُ مَرُومٍ أَرْوَاهُ سُبْحَانَ مَنْ بَرَزَ مِنْهُ الْمَلَائِكَةُ وَالَّذِينَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيُجْزَوْنَ بِالْحَقِّ جَزَاءً فَوْقَ ذَلِكَ لَمَّا خَسَفَ الْقَمَرُ أَرَأَيْتُمْ إِذْ كَسَفَتْ شَوَاقِبُ فَلَمَّ الْكُفُورُ فَكَبَّهُمْ عَلَيْهِمْ وَالْبَغْيُ أَكْبَهُمْ فَجَمَعَهُمُ اللَّهُ إِلَىٰ عَذَابِهِمْ لَمَّا عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَنُوحٍ إِذْ أَوْحَىٰ إِلَيْهِ رَبُّهُ أَنْ قَدْ جَاءَكَ الْوَحْيُ فَأَنبَأَهُ بِرَبِّهِ وَأَنبَأَ الطَّائِفِينَ لَوْ أَنَّ قَوْمًا عَصَىٰ اللَّهَ وَأَطَىٰ فَلْيَضْحَكُوا شِئْرًا وَأَنبَأَ عَادَ إِذْ جَاءَهَا الرِّجُّ بِمَا كَانُوا تُفَكِّرُونَ وَنُوحٍ إِذْ أَوْحَىٰ إِلَيْهِ رَبُّهُ أَنْ قَدْ جَاءَكَ الْوَحْيُ فَأَنبَأَهُ بِرَبِّهِ وَأَنبَأَ الطَّائِفِينَ لَوْ أَنَّ قَوْمًا عَصَىٰ اللَّهَ وَأَطَىٰ فَلْيَضْحَكُوا شِئْرًا وَأَنبَأَ عَادَ إِذْ جَاءَهَا الرِّجُّ بِمَا كَانُوا تُفَكِّرُونَ

وَمَنْ أَحْسَنُ مَرُومٍ أَرْوَاهُ سُبْحَانَ مَنْ بَرَزَ مِنْهُ الْمَلَائِكَةُ وَالَّذِينَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيُجْزَوْنَ بِالْحَقِّ جَزَاءً فَوْقَ ذَلِكَ لَمَّا خَسَفَ الْقَمَرُ أَرَأَيْتُمْ إِذْ كَسَفَتْ شَوَاقِبُ فَلَمَّ الْكُفُورُ فَكَبَّهُمْ عَلَيْهِمْ وَالْبَغْيُ أَكْبَهُمْ فَجَمَعَهُمُ اللَّهُ إِلَىٰ عَذَابِهِمْ لَمَّا عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَنُوحٍ إِذْ أَوْحَىٰ إِلَيْهِ رَبُّهُ أَنْ قَدْ جَاءَكَ الْوَحْيُ فَأَنبَأَهُ بِرَبِّهِ وَأَنبَأَ الطَّائِفِينَ لَوْ أَنَّ قَوْمًا عَصَىٰ اللَّهَ وَأَطَىٰ فَلْيَضْحَكُوا شِئْرًا وَأَنبَأَ عَادَ إِذْ جَاءَهَا الرِّجُّ بِمَا كَانُوا تُفَكِّرُونَ

وَمَنْ أَحْسَنُ مَرُومٍ أَرْوَاهُ سُبْحَانَ مَنْ بَرَزَ مِنْهُ الْمَلَائِكَةُ وَالَّذِينَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيُجْزَوْنَ بِالْحَقِّ جَزَاءً فَوْقَ ذَلِكَ لَمَّا خَسَفَ الْقَمَرُ أَرَأَيْتُمْ إِذْ كَسَفَتْ شَوَاقِبُ فَلَمَّ الْكُفُورُ فَكَبَّهُمْ عَلَيْهِمْ وَالْبَغْيُ أَكْبَهُمْ فَجَمَعَهُمُ اللَّهُ إِلَىٰ عَذَابِهِمْ لَمَّا عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَنُوحٍ إِذْ أَوْحَىٰ إِلَيْهِ رَبُّهُ أَنْ قَدْ جَاءَكَ الْوَحْيُ فَأَنبَأَهُ بِرَبِّهِ وَأَنبَأَ الطَّائِفِينَ لَوْ أَنَّ قَوْمًا عَصَىٰ اللَّهَ وَأَطَىٰ فَلْيَضْحَكُوا شِئْرًا وَأَنبَأَ عَادَ إِذْ جَاءَهَا الرِّجُّ بِمَا كَانُوا تُفَكِّرُونَ

شعری نامہ بعضیوں کے درگروہ کہ دارچین بن سید میسر و پسر ناچار تصدق ان پچھین پیغمبر سید البشر علیہ الصلوٰۃ والسلام خیر الامم باشند گنیم خیر امتہ آخر حجت نعت و وقت ایشان ست و مکذبان او علیہ الصلوٰۃ والسلام بدترین نبی آدم الا عترت ابی کئذ کفرا و فینا کا نشان حال ایشان ست تا کلام صاحب دولت را با تباع

وَمَنْ أَحْسَنُ مَرُومٍ أَرْوَاهُ سُبْحَانَ مَنْ بَرَزَ مِنْهُ الْمَلَائِكَةُ وَالَّذِينَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيُجْزَوْنَ بِالْحَقِّ جَزَاءً فَوْقَ ذَلِكَ لَمَّا خَسَفَ الْقَمَرُ أَرَأَيْتُمْ إِذْ كَسَفَتْ شَوَاقِبُ فَلَمَّ الْكُفُورُ فَكَبَّهُمْ عَلَيْهِمْ وَالْبَغْيُ أَكْبَهُمْ فَجَمَعَهُمُ اللَّهُ إِلَىٰ عَذَابِهِمْ لَمَّا عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَنُوحٍ إِذْ أَوْحَىٰ إِلَيْهِ رَبُّهُ أَنْ قَدْ جَاءَكَ الْوَحْيُ فَأَنبَأَهُ بِرَبِّهِ وَأَنبَأَ الطَّائِفِينَ لَوْ أَنَّ قَوْمًا عَصَىٰ اللَّهَ وَأَطَىٰ فَلْيَضْحَكُوا شِئْرًا وَأَنبَأَ عَادَ إِذْ جَاءَهَا الرِّجُّ بِمَا كَانُوا تُفَكِّرُونَ

مکتوبات امام ربانی صدها ثانی (روح آن کتاب است که گروه که بر انبیاء و اولیا قابل باشد این مکتوب برای است سلسله متبوع، اشخاص جامع اکالات مثل صل است. مکتوب
313-290-243-221-168-66 یا به حکم یک کشور مثل محمود خزوی باشد فرمان غامری و باطنی داشته باشد.

علا طریقه تشبیه به واسط حضرت ابوبکر صدیق منسوب است و قیقت بلند دارند و درین طریقه با برتری دارد و طریقه تشبیه که نسبت ما از طرف رحمت للعالمین منسوب است و از نام گفته زیاد
 تعجب آن است که طریقه تشبیه نهایت در ابتداء درج کردن و طریقه تشبیه یعنی طریقه اصحاب کرام است و ریاست و مجاهدت در مقابل نفس عار و تا احکام شرعی و التزام متابعت سنت سید
 طریقه اصحاب کرام را مخصوص است که این اولیاء الله بزرگواران اول صحت در لعلمین میسر شده که اولیاء الله هستی، بهترین قرون قرن قح سحاب گفته، قیاس کنی ز ستم و بدار که این
 بزرگواران اول صحت محبوب همان محمد مصطفی (ص) میسر شده و بواسطه الزام سنت است و سنت سید لازم کردن و از به امتیاز نیک که در حدین یک کنگ گوشت است که آن قلب
 ساک است که آن قلب دیگر است که آن اصلاح شمه نام بدن اصلاح است. دوام ذکر الهی تعلق دارد و دیگر الهی مشمول شدن بدار الله الله گسستن خاطر آنکه ذکر الله فرض من قبل کل
 فرض که در ولایت اولیاء الله و درجات خاص طور به ولایت مهدی معاد ولایت سرگذرده قم است ولایت اولیاء الله صغیر که بر این مفسران، و علیا است ماکو ولایت است. ولایت که در تمام
 کالات زیاد دارد. تمام مقامات نسبت ثبات است و نسبت در تمام نسبت با برتر است و تعجب ذات پاک الله به اکثر مشایخ به نژاد الله تعالی با کلام تمام جاب به مثل برق سرعت یکسره طریقه تشبیه
 ، صوفیه، فقا و متابعت ذات پاک است و نیز ضروری میباشد بیدان اخص صورت کیر و تعارف در بر بزرگان نسبت بهین حضور تشبیه است و نسبت به تشبیه به حضرت خواجه کان عبادت از این
 حضور تشبیه است این حضور را حضور بی صیب بیکونه غیر حضور بی نوع عبادت فرض و نقلی قبول نشود بخاطر اینکه لاسلوت الا حضور القلب و تشبیه بلند دارد باقی تمام طریقه مشایخ فضیلت دارد
 ز مثل تشبیه، تشبیه هر بواسطه فنا و تاملک جذب و تجلیات به عورات سیده و مراد از آن بهین قرب الله است و طریقه عالی تشبیه نسبت با حضرت ابوبکر صدیق منسوب است و نام اصحاب از
 پشیمبر طریقت پست کرده بود از آن وقت الی وقت حاضر جائز و منکر از اصحابان سنده و محبوب مصطفی (ص) بهم ولی بود هم نبی ولایت به طریقت تعلق دارد و نسبت به شریعت و ارث در
 لعلمین آن است که هر دو علم داشته و کامل وارث است اگر در شریعت حصه دارد و در طریقت حصه ندارد آن را نیم وارث بیکونه فوق دیگر نیامت اشاره به مکتوب (66-168-
313-290-243-237-221 میباشد.

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال آن کتاب است که هر گروه که بنیاد او یا امامه قابل بشد این مکتوبات برای است سلسله متوال، اشخاص جامع الکلمات مثل مثل است.

کتاب (302.292.287.285.113) علقه داکرین اویا، امامه جذب، و جدور قس علقه داکرین حرسلان نظیر این مکتوبات خود را بشد که در کدام راوردن است برای مومنین و مسلمان که در خیرت عقیده اند که خیرت ستر است جذب، و جدور قس آن به تمام اطلاق دارد و پند و موعظه است با او ایام، بهترا از صد سال عبادت بی ایمانی در صد سال عبادت کند و سینه و قلب او را درون سیرت خنی اشفاقان فیض او که سینه سینه تعلق دارد آن عاقلان از آن خبر ندارد، عالمان بی عمل جذب و جدور قس علقه را عمل شیطانی میگویند که این خود ضرورت دین را انکار کرده است، امامه (ج) 99

اسم مشهور در یک نام امام اسم اعظم است موجود الله، مطلوب الله، سبوحه الله، مستود الله و در ایشان از امامه طلب خویش را بنموده رابع به این لازم است یک مثال اول شد عالمان شیرز دل را که از چه پوست بر نماند میگویند که عمل شیطانی است و خدا در آن و خدا در آن زمان به مدای آن جذب و جدور قس می نماند آن را عمل شیطانی میگویند و در حقیقت از خیرت عقیده سکر است و اهل پاک داکرین را شیطانی میگویند از راه عاقلان و مشفقان یکایک مترین و حتی امامه خبر ندارد مثال مثل دیگر موعود می گویند که به کبریا که حق و حجت دارد و عاقلان و تفرقه بلای این مشق حجت را داد که در دنیا نماند و هر عالم که در خیرت مثل نباشد مثال بلای است و مثال مثل دیگر که یک عالم را چند عالم گذاشته برای خوردن - عالم اول غذا را نماند و میگوید بیخ است و عالم دوم غذا را نماند و میگوید شیرین است و عالم سوم غذا را نماند و میگوید بی مک است عالم چهارم غذا را کافلا نماند و میگوید صحیح است - و در عالم دیگر که به از داکرین بی خبر بود و خیرت مثل نیست و خیرت دارد و بنیاد نظر نماند باطل و باطل است

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال آن کتاب است که هر گروه که بنیاد او یا امامه قابل بشد این مکتوبات برای است سلسله متوال، اشخاص جامع الکلمات مثل مثل است.

شریعت در حقیقت عبادت است غیر شریعت خیرت اها و نذرت است.

خداوند آن که عالم که چشمه زنده بود و خودشان هم مرده میماند همین عالمان بی عمل از خارج حیات بینند همین غیر متدین بی دین عالمان مثال طریقت انصوف و آن نم وارث است بگذرد می عمل وارث دارد آن عالمان فعلی که در پاکستان خود را از یک تحلیسیم به تحلیسیم کبریا قتل و قتل بنده در عمل 40 سال - میلیون دانش را نشد نمونده ناموس می شد او کاست آید که امام ملک به فروش رسانید چه شد باید جلد و بشد و حقیقت این عمل نداشت - اسلام نبود بلکه نداشت - یهود نماند است یهود نماند اعمی اسلام داشت و مشهور به اخوان المسلمین بود و حقیقت اخوان المسلمین بود و قتل غیر حق را به حق شرب دیدن و نذرت و آن شخص میگوید که در آن حد توبه توفیق از آن سلب شده از آن عالم و نامبری توبه اش قبول می شود آن تفرقه از اول غفلت است مرکز در حقیقت - غفلت مع نشد تفرقه نداشت است و عتاب برتر از تفرقه نیست تفرقه حقیقتی و عقیده عملی است - آینه هر یک فکر قتل و قتل به هم اطلاق نیست - نیمه اولان پشت زده آن قتل و قتل در نظر و نماند و قتل - مثل حکومت عربستان سعودی که عدالت نمائی به ذیقه بهری جاسوس انگلیس از بین برده آن گروه که در خارج به اساس است در سر بر همان قتل و قتل به چشم سر دیده و بنده که شهادت کتب با هم دارد و در این جمهور آن شخص که خارج، ایش از آن مرجع توبه میکند از آن خبر باشد - مثل محمود فتوی سواد قوم نه مکتبی است نام نهاد اسلام مانع که موجب همان حضرت محمد مصطفی هم نبی بود هم ولی نبوت - شریعت تعلق دارد و خیرت دینی به ولایت تعلق دارد که در آن عالم نام نهاد و مکتوبات فوق ساد و شیرترین عالمان بی عمل و همین اشخاص ولایت دارد که کتاب (48.33.53) این امامه را ثبت کرده - به عاقل یک دلیل پس است امامه عالم تمام قرآن نغمه شده به هم کم است

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال آن کتاب است که هر گروه که بنیاد او یا امامه قابل بشد این مکتوبات برای است سلسله متوال، اشخاص جامع الکلمات مثل مثل است.

کتاب (255-186-80-48-53-33) ایمان عالمان بی عمل و عاقلان در حقیقت جاهل و جاهلی و عجمی اسلام باطل و باطل است هر قانون از خود شروع و نماند دارد قانون اساسی، قانون و مکرر اساسی، قانون حقوق بشر و قانون زن نام نهاد متعلق بشر زمان باشد همچنان یک زن در ایوان پیش بی بی سی اعلان نموده که من برای دو شخص صلاح کردم هر دو بی وفا بودند

ابابک صحیح کرم یک سید وفادار بود یک هم خشت است و زن هم خشت است قانون و کوراسی و آزادی نسبت باشد که هر دو معنای فدا و آخر زمان است مثال اول در ایوب بی بی می فدا پیش اعلان نمودند که کرام الدین کریم رئیس خدایسین قوتبال افغانسان به در تهاذ نمیی بر تیم قوتبال زنان افغان یک سیون دالر امر بجایی جرید کردید که این خود حقیقت یک اعلان به مرده گوی است.

و قدم اول عام مسلمان مبارانی میمانند و این گل شان دشمنی به مسلمانست و دوم به اساس دولت و پاچگی مسلمان بد جان هم انداختند و این هم علایم دشمنی شان است که این قانون در پشت پرده برایت کشند و شان امحیس است که به عقاید اهل از نام اسلام استاده میکنند و حقیقت به مثل کھیما بود و تعداد افغانستان و نظر دارند که در شکر کابل به چشم سر دیده میشوند و حقیقت قانون امحیس به مسلمانان مثل زهر مثل است اما سناذ نهایت خویش را بر علیه اسلام اوامر میدهند و حقیقت اسلام و کفر نشد یکدیگر از هر دو ضدین در یک جامع میشوند و جمع کردن آن اعمال است و اسلام عزت و اون است

کتابت ام پانچواست یعنی در آن کتاب است که هر کوه که بنیاد اوینا به قول باشد این کتابت های است مسو قوتبال اشخاص مانع حکومت مثل مثل است. کتابت های (163-276-289) یکه ماکر یک کشور به اساس کتابت فرمان صادر نیکه که دست اسلام باشد زیرا که کفر خور و اهل شان و اهل حقیقت و سعادت در جهان مختلف واری دین اسلام و موجب هم مصطفی اص او با آوردن احکام دین اسلام میباشد و ازین برهان رسوم کفری میباشد. بیکه در ام انیاء و اوینا و الله قابل و عینه و در او از جوست سوبه صاحب سید سید نکره کتابت نام بانی اهل کانی خود را ستاده نیکه که کتابت های (163-274-259-186) اولات به اشخاص به معنی ترتیب شده که در سعادت و کوراسی سر سبزند هر نوع دست از برهان شد حضرت محمد مصطفی اص است و دشمنی به قانونی شریعت است که کتابت های (54-186-255) او کتابت بیان آیت سعادت و مقابله کار بدین معنی تعالی که کتابتند در تمام فواید انوار علم شریعت احکام دست است و دوم عقایق اسرار علم طریقت است و آن اسرار تعویذ و عمارتین به غیر کور اشخاص غیر از او و قناده اسرار به خاص مسلمان ظاهر کردن و عام مسلمان آن اسرارشان ندانند که در او راست گزیده شوند و دست بی راه نموده و کفر خلق را میران نمودن و گمراه کردن است و سناذ کفر و دین نشود و خیال اهل هم طالب است و غیر قابل است کتابت های (276-289-266) اعلان بی بی می فدا و سید یک زن که تهاذ او شخص صحیح کرم آن دو شخص وفادار نمود اما یک یک صحیح کرم آن یک وفادار بر آید دست نمود و در است حالا فوق سعادت یکید.

کتابت های (80-33-53-48) کتابت 195 سوزین حکومت یکه در شریعت را بر پیش کیم و تهاذی و کابانی نصب نموده و اهل اسلام یکه کوراسی و ترس نباشد مانند افسوس و زنان پادشاه حاضر در بران و امیران قوم و وقت حاضر حکومت یکه در 195 سوزین اهل مذنب نظر نمیدهند بر برین و امیران برنگان علامت است تا ازین اسلام حقیقی دفاع نمایند تا دوح رحمت لعالین از شرانمی شوند. برای مایل یک دلیل پس است اگر به مجال نام قرآن هم تم نمیدند هم کم است

چونکی بر شان که چونکی دولت را محکم گرفت و بنویسند آزار دست بدهند قتل و قتل هر دو طرف مسلمانان و نظر دارند بداند مسوالت و نیاء آخرت بر کردن آن ظالمان است و تمام مسلمانان یکه یک آواز بگویند که خارجی نماز مالک پاک خارج نموده مثال اشخاصیکه مخالفت صلح بسته ننمودند صلح یکه بداند بنیاد آزادی بیان و حقوق زن ازین زود که آن آزادی زاده امحیس و محمدین است که هر نوع کتار شان مرده است و همان زمان غاصبن سینه که سیلونا زمین حکومتی و شخصی را نصب نموده مثال دیگر شاهان الله عیان نمازی که از طرف اشخاص بی عمل و چونکی پرست از حکومت



مکتوب و شاد و ششم

مؤلف: میرزا محمد علی قزوینی
موضوع: مکتوب و شاد و ششم

مکتوب و شاد و ششم
مؤلف: میرزا محمد علی قزوینی
موضوع: مکتوب و شاد و ششم

مکتوب و شاد و ششم
مؤلف: میرزا محمد علی قزوینی
موضوع: مکتوب و شاد و ششم

مکتوب و شاد و ششم
مؤلف: میرزا محمد علی قزوینی
موضوع: مکتوب و شاد و ششم

اکبر بخت ضلالت است...
و قول و انکسار و زنجیر...
و خلفا و اشدین...
ایضاً میقت با...
و نوع است...
و کد و شش...
بیتن...
و طالع...
کن مقال...
الهدی...
الک...
و شاد و شاد...

مکتوب و شاد و ششم
مؤلف: میرزا محمد علی قزوینی
موضوع: مکتوب و شاد و ششم

مکتوب و شاد و ششم
مؤلف: میرزا محمد علی قزوینی
موضوع: مکتوب و شاد و ششم

والمعنى

٤٣

أَلِكَلِمَةِ قَالَهُمْ كَالْبُحْرِ بِأَيْهِمْ لَقَدْ نَجَّاهُمْ نَجْرًا مَّا الْقِيَّاسُ وَالْإِجْمَاعُ فَذَلِكَ
 مِنَ الْبِدْعَةِ فِي شَيْءٍ فَإِنَّهُ مَطْمَئِنٌّ لِعَنَةِ النَّصُوحِ كَأَمْثَلِ أَمْرِ نَزَلَتْ فَتَشْتَرِي وَأَيُّ أَوْلَى
 الْأَبْصَارِ وَالسَّلَامَةِ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى وَالزُّمَرُ مُتَابِعَةُ الصُّطْفَةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالرَّبِيبُ وَالرَّبِيبَاتُ

لفظه طمئنت به فقلوبهم
 اي طمئنت فبالرغم من حال
 من قال ان كل الصلوات
 والاشغال بالعلم والهدى
 اعني من رددت ربه في كل حين

مکذبات امام باقر علیه السلام در آن کتاب است که حرکه که در آنجا آمده، او ایضا قابل باشد این مکذبات برای استسلاسه قبول، اخصاص جامع الکلمات مثل مثل است.

کتاب 267-268-266 ایله به اساس کتب باقریه که مذکور است که در کتاب استسلاسه بکنند به کفر.

ایله درین جمهور عادل مثل محمودی نژادی باشد که درین جمهور بالای یک و نیم متر جان خوش شریعت را تطبیق نیکه چهل بالای حکمت شریعت را تطبیق نیکه فزیران، قاضیان، کاتبان، و امینان، مامورین که درین راستا شده می معلوم بشوند و درین حدس اسلام به سلطان درین مذهب یک قبضه کتبه و از یک قبضه کم کردن حکم ترشیدن را تارو که در غیر ترشیدن ریش بود آمدن سین خاستان و خاجران و مشاء، و توفیه کاه و میانه و مشابست به یوده نصادق قانون احمیس عمل کردن است و آن علایم و دست با احمیس و عمل نمودن خلاف شریعت و دشمن به شریعت موجب همان حد معنی اص است و اگر شایه شریعت به غیر از شریعت قاطبه ترشیدن ریش در شریعت منع است.

ایله 124000 پنجم راهت نایم و برای ترشیدن ریش آسان آرزو نمانیم و روی مبارک محمد رسول الله ص بر حرکس کران باشد اعلان بیلد ریش ترشیدن منع است و اگر منع نشود آن فاسق، فاجر و خودشان مردود و کتله شدن هم مردود است و نمانیکه از چهار امام ما واجب و این با دو سوال شدیک به دیگر نظر بستر و اوند.

به طور مثال از چهار امام ما واجب سوال شد ریش مذهب فرض است یا واجب امام شافعی جواب داد فرض است چون 124000 یا سب ریش را ترشیده به این اساس فرض است. امام مالک جواب داد واجب است چون یک پنجم از یک قبضه 4 انگشت کم کرد و این دلیل واجب است. امام احمد بن حنبل جواب داد سنت است چون من است محمد مصطفی ص استم آن نزد کار ریش بیلد من هر یله ترشتم و به سین دلیل سنت است. امام اعظم حنفی پنج انگشت دست را نشان داد از امام اعظم پر سینه دلیل نیست گفته اگر یکی از این انگشتان کم باشد دست عمل معلوم شود یا سب به دلیل باشد به سین دلیل گفت که اگر ریش را ترشیم چه می شود.

چنان میسر زلفت یا دست معلوم نشود مرد در ریش و حدیث ائمه میگوید که در حرکه که توبل فی داین است آن را فوراً انجام دیند و حرکه که در آن عذاب فی داین است به آن عمل کنید و حدیث باطل خوارج بی منق و عزت دیگر سلطان درانی نماند اگر به این نسبت عمل نماند دست به دست آید و وقت شان تیر شود.

از طرف حاجی محمد خان قوم احمدزی موافق به زبان و مصرع حاضر

به عاقلان یک دلیل پس است به جا معان اگر قرآن را نغم کنی بازم کم است

کتابت علم باقی بماند و آن ثانی از آن کتاب است که هر که در دنیا آید او باید اولی قابل باشد این کتابت برای است سلسله متوال، اتماس جامع الکلمات مثل مثل است
 فی سبکی غازی مرویدان مولوی و علی بن مطلق غلام حضرت غلام (00921338718434) که علیه همین در مورد ساخته. به تعداد (944) تقریر بر سبکی و اصل 32
 بی بی سبکی میباشد.

پنجم بر علم سلام میزاید علیه نایب آینه که به نقش اصحاب کرام پاکیزه دارد. و در ادبی راجع پاکیزه است (از کتابها که در آن) ضریح راجع مترب چون نذیر یعنی گوید آخرت توبه اش قبول نشود.
 ضرورت این را قضا نکند شدن کافراست.

ششمین دو ماده است که تعداد آن زیاد است و جواب میدهد که گفت که گوید که نیکو نیا است ماد هر که زمره کم است و آیین زیاده است ماطلاکم. و عاقله زیاده است ما ساجد کم. عام سخنان زیاده است اما خاص خاص
 انیا کم است. عام مسلمین زیاده است اما خاص اولیا الله کم است.

این دنیا برای آسمان است و جنگ کافران و مظلومان است کافران خوارچ جزینان و مظلومان مسلمان یعنی است. و کسانیکه خوارچ را در آفتابان آورده و حیات میکنند 600000 زبان را برود
 ساخته و باقی هم 600000 یا سر را بی سر و سنان کرده و همین مردان از خیر هم بر ترسند عذاب الهی و چشم آفتاب ساز میکنند.

سودا قوم نه مظهر قوم و نمانن قوم خیانت کار قوم است کسانیکه خوارچ را در آفتابان آورده.
 به تعداد بیست و هفت است فی الله است سلیمن مرکن است به کسانیکه و پشت پرده خوارچ کار میکنند.

کتابت علم باقی باقی 127 هجری و 103 هجری شرح و توفت طلاب الصوف فن الذکرات بید به حرفه زبان ترجمه شود که سخنان از قده خوارچ و در اصل نبات باشد. سودا قوم کمی
 است که نه مظهر قوم است.

گوید از یک پنجم بر کار کند از نام پنجم بر کار کند است و بجز زن مسلمان بالای شان طلاق است. از یک ولی الله کار کند از نام او بیا. اهدا است و زن مسلمان بالای شان طلاق است جل و
 اسلام نیست اگر باشد پیروان شاد. نروود فرعون است.

الساکن من الحق سلطان الاخرسون، سلطان الانس الله من الشيطان ابن و عمل شایسته آقا و آقا المصطفی

اگر شخصی کمی جوید است.

غازی مرویدان مولوی غلام حضرت غلام و سبکی کت (32) بی بی کلا تقریر نموده که (72) کرده و فرق بی علیه باطل را ثابت نموده و بچکن غازی مرویدان مولوی ضیاء الله از ج ۱۹. مورد
 الفتور و دست تقریر نموده (72) کرده و جسی را ثابت نموده است.

عاجی حب مان الله به السلام از قوم احمدی سید خوب کت اگر به نصیت ماعل کند.
 با آن زمان که وقت از وقت بگذرد با آن وقت انوس ارزش ندارد.
 گوید این حرفها را قبول نمی نماید و عالم جاہل است ملام بر آینه.

اصح میفرماید تمام ارجاع صفت استاده شده و برای نشان گذاشته است بر کلمه تمام ارجاع گفته قلوبا گفت بیخ قلم آواز داد و یک گروه درین وجه قلب گفت آن صادق مسلمان است دوم گروه درین وجه قلب گفت که نیتی و آن فاعل کافر است سوم گروه درین گفت که نیتی به قلب گفت سنی آن را در حالت حرکت مسلمان میسید چهارم گروه به قلب گفت که نیتی به زبان گفته استی و در حالت مرگ بی ایمان میسود پنجم گروه سکوت اختیار کرده علامه اش را نسبت به نام کرده یعنی با مسلمان مسلمان و با کافر کافر است از منافق میگویند. مرناقی در اقرار کفار میکنند و درین شریین وجه قلب تعریف میباشند اصح علم قدیم داشت هر عمل انسان را اصح میدانند که در آن حال و در آن ماه و در آن روز و در آن وقت این عمل را اجرا میکنند و اتمیده آری بنده که شکر نیک اجر و کعبه به طراب است آیت شریفه و الله عظیم و ما تعلمون و ارجاع سنگین پریشان بود که شکرین و منافقین و کفایین ارجاع به نفسی از ارجاع به فوصال بود اصح گفت در سوال تمام ارجاع با برهم جواب بگویند رب شماستم؟ زیست زیبایی و زیست دنیا برای نشان دادن و او و مسنوت آخرت را هم که گذارم را انتخاب میکنند و آن وقت شیطان نفس عارده شیطان در آید و اخیل شود و آن حالت از پیش در دنیا و اخیل شده ظاهر آنکه برای سازود و آن حالت 26 بنده آواز گرفته و زحمه ارجاع به شکر در پیش نماند شده و ازین آن است که آواز ساز و سرود در پیش قبول کرد (2) آواز شیطان حسن پرتی قبول کرد 3- آواز در پیش بر او سنی را قبول دار شد (4) آواز در پیش شراب نوشی قبول کرد 5- آواز شیطان به عت قبول دار شد (6) آواز در پیش ترک مسلمات را قبول دار باشد 70 آواز در پیش ترک جماعت قبول دار باشد 8- آواز شیطان اسباب سرود قبول دار باشد (9) آواز در پیش و خلعت قبول دار باشد (10) آواز در پیش و خود سپندان قبول دار باشد (11) آواز شیطان قبول دار باشد (12) آواز در پیش از عرض دنیا قبول دار باشد (13) احد و یاکاری قبول دار باشد (14) آواز شیطان کبره نعمت قبول دار باشد (15) آواز در پیش خلق در میان مسلمانان قبول دار باشد (16) آواز در پیش نیست کردن مسلمان قبول دار باشد (17) آواز شیطان شرک به عت قبول دار باشد (18) آواز در پیش کفر صلیه قبول دار باشد (19) آواز در پیش حق اهل قبول دار باشد (20) آواز شیطان کذب کردن قبول دار باشد (21) آواز در پیش افعال به گروه قبول دار باشد (22) آواز در پیش صلیه اهل قبول دار باشد (23) آواز شیطان به نظری قبول دار باشد (24) آواز شیطان به دشمنی قبول دار باشد (25) آواز در پیش منع شیطان قبول دار باشد (26) آواز در پیش برادر متبول دشمن دار باشد این دنیا استخوان است چنگ خاتم و مظلومان است کتاب التوحید، مطلق العارفين و بریلن الوصلین حضرت سلطان با جوهره اسد علیه منکتاب 274.

حرکتی که در نسبت است آن شخص از دست محروم نماند و آن شخص که از دست سنی نماند آن شخص از فرائض محروم نماند و حرکتی که از فرض سنی نماند آن شخص از معرفت محروم نماند حرکت خود را ماقبل میدانند برکت علم است برکت علم معرفت است و برکت معرفت شناختن راه حق است و حرآه وقت که معرفت ناقص بود و قدر معرفت نیشانه و السلام.

حرکتی که به نسبت من عمل کند و آن شخص استی من نیست و آن شخص که نسبت من را منافع کرده آن شخص شناخت حرام است و نسبت محبت دارد و آلاء علایم محبت است.

و حر مقلد ضروری است و حر شخص در نفس و شیطان از نظیر و عداوت جان خود را نگه دارد اگر کدام شخص نفس غالب شود آن شخص در قید شمول بندی است و حرکتی که نسبت بیخ شده آن شخص قلب به مثل سنگ میاید و حرکت خود را محسوس است آب خست کردن و آن شخص در حقیقت قلب تفریق نماند است تمام کشت کرده و الله تعالی در تمام مخلوقات پیدا کرده اول پاکیک

به آن من عمل داده اگر از شوست پاک اندوم جانور پیدا کرده به آن شوست داده و از من عملی نگاه کرده و سوم انسان پیدا کرده و به آن انسان عمل و شوست مردود داده و کدام انسان که شوست آن شخص به عتب غالب باشد آن شخص را از جگر به تراست و کدام شخص که مسلمان عمل آن به شوست غالب باشد آن شخص از ملائکه بهتر و افضل است.

نام بدی با از خواجه و پیروان قدیمه، جبر علیه غیر 39 فرق است روایتش و پیروان شیخان، جنسی و غیره 33 فرق است. فرق بی از گفته خوب مصطفی (ص) اول با حضرت ابوبکر صدیق (رض) بود دوم حضرت عمر فاروق (رض) بود و روایتش به آن اندازه گشتن است که بود و تعداد به اندازه گشتن نیستند سوم با حضرت عثمان غنی (رض) چهارم حضرت علی شیر خدا به خلافت تین گردیده بودند اما خواجه به مقابل حکومت اسلامی شان عداوت نموده و به آن اندازه ظلم کرده که فرود، شاد، فرعون کرده و عوی اسلام و اندامانیت اسلام میکنند و قدم اول فیصله بی رحمتی صادر شده که تارین از بعد ضرورت دین است از ضرورت دین آنچه کردن کفر است و فرق بی گشتن نام نهاد مسلمان و عوی بشریت کردن مجاز است و عوی اسلام در حقیقت اذیت به اسلام است الهی است از طرف بنام بر صحران کفر به خاطر مسلمان تین شده و از آن منکر و حقیقت از اسلام منکر است علیه خواجه توبه شده و معتزله از کلمات اولیا، الله منکر هستند و نام نهاد ملائکه توبه شده و زمان حاضر از اولیا، الله منکر هستند بلکه تا روز قیامت اولیا، الله زنده اند و الهی روز قیامت وقت اولیا، الله ازین رفت قیامت میشود. و نام جهان قتل و قتال از دست زیندترین و منافقین و مشرکین، مبدین و کائنات مسلمان و دین مقدس اسلام با حلیه باطل مبدین به هر مسلمان دین مقدس اسلام خواست بی امانت است که منظره و یک مرد کتاب از طرف دیگرین هر مسلمان است یکینیم و باطل پرست بید یک کتاب اهل سنت و اجماعت ثبت کند بخاطر اینکه محمود غزنوی اهل سنت و اجماعت بود.

و باره سلسله شیخ المشایخ اهل سنت و اجماعت چهار نام ما حسب در مقابل 72 فرق کرده خواجه روایتش، شیخان و غیره یک منظره رسمی در مسجد حیدرآباد مشرکال به حضور داشت اینست بی، که خیرین کمال و وزارت امور داند و این نام با حقیقت بر ملا دیده است گفته که در بی ایی روان هستند در غیر آن کتاب الفرق بین فرق و همچنین ما حسب اسلام که تالیف ابو منصور عبدالقادر بغدادی را مطالعه و از اهل و مذہب است که گفته توبه کنید و راه منافقین را راندند.

اعلام منافق، منافق را بخاطر منافق میگویند که ظاهرشان مسلمان و باطنشان با کفر میباشد و منافق مثال پرگوشه است که در میان دو گوشه شیر دارد از آن مرد و طرف استاده میکند و عالم منافق کسی است که زبان اش عالم و قلب او بی جا ملائکه باشد و چندین اعلام منافقین به حرم و حوس مشمول است و مومن به دین، مال مقدم است و منافق از الله تعالی به غیر تمام مخلوق رجوع میکند و مومن از الله (ج) به غیره و یک شخص ترس ندارد و منافق از الله به غیر از حرکت مترسد و مومن بیگنی میکند و الله کریان دارد و منافق لنگه میکند و به آن لنگه خوشحال میشود مومن در غلوت یک تن خوش میباشد و منافق مجلس خود را مومن تنم کرده و در اول از تنهای مترسد و منافق در فصل در خراب کردن میکوشد مومن در دین تدریس بر او بیگنی حکم میکند و از بدی منی میکند و در این اصلاح به خواهد منافق در جای خود بخاطر فقر و غنا پیدا میکند مخلوق از بیگنی به طرف بدی حکم میکند منافق شخص از یک به دیگر رفیق از بیگنی مخلوق منی میکند و آن را به حکم میکند بیگ الله تعالی در تمام منافقان و آن کافران را به جهنم راجع کرده و منافق و کافر زیاد به سنت است منافق بخاطر اینکه منافق میگوید که به خاطر مسلمان کفر باطن کنار است و نام نهاد مسلمان خواجه و پیروان قرآن را ترجمه میکند و خود قرآن برایشان لغت میکند و اهل یک که کرده و کراهی فرق یا سید باطل به تک بکوه و ظلم با حقان کرده و حق را با حق گفته مرتد اند به دلایل باطل، با حق را با حق گویند و با حق را با حق ثبت کنند زندق است

و آن روش نیست کمتر است و عباد باطل پرست عبد الوهب ثوری و خواجه غیر متقدمین پشت نشان نماند نشود باید اول خود را مسلمان ثابت کند بار دوم پشت نماند ثبت کند از حق ناحق کشته بین اسلام و ایمان از آن رفقا نام نشان اسلام و ایمان است و خشیت اسلام و ایمان نیست. مثل اطمینان، یهود و نصاری که بدتر است.

تیمسار و دیگر برای مسلمان جایز است خواجه و پیروان آن قبول ندارد علامه لکنی، همزای کلاه اول سنت اجماع است حج عرب است پیروان خواجه قبول ندارد امام اعظم (رح) اسراج نه نشسته بود از اسراج جایگزین خواجه و پیروان آن قبول ندارد که است بعد از مرگ زنده حق است خواجه و پیروان قبول ندارد انبیاء علم نایب عطایی بر حق اطلاع داد که پشت و دوزخ قیامت اهل کفر و منافق و او خواجه و پیروان آن قبول ندارد انبیاء خاص انخاص حق است و خواجه پیروان قبول ندارد مرس اولیاء الله خاص خاطر حق است خواجه و پیروان قبول ندارد قبرستان انبیاء مرغ و اولیاء الله در قبر زنده است خواجه و پیروان قبول ندارد دست اولیاء الله، استاد، پدر و مادر، بوسیدن جایز است خواجه و پیروان آن قبول ندارد و ناز دست مرو زرافت بسته شود از زمان بالای سینه بخاطر کرمه بنجر حرمه انداره کرده مرتضیٰ لعلین مرود زن حرمه ایشان است است مرود جایز است خواجه و پیروان آن قبول ندارد بیت کردن از شیخ المشایخ پیر کمال و کل جایز است سب خیر و برکت است خواجه و پیروان قبول ندارد در جمع دعا کردن بعد از سنت مین عبادت است خواجه و پیروان قبول ندارد و قبرستان روح در جسم آمدن حق است خواجه پیروان قبول ندارند دست رکعت تراویح کردن اهل سنت و اجماع حق است خواجه و پیروان قبول ندارد قضای عمری در آخر جمعه در مسلمان پنج وقت نماند جایز حق است خواجه و پیروان قبول ندارد و قور صلبه حرمه فروع احترام کردن جایز است خواجه و پیروان قبول ندارد و عابد از نماند یکبار دو بار و بار اول و در اخیر خود خواندن حق است خواجه و پیروان قبول ندارد و قرآن نتم در نماز خود تمام و این آن عمل صالحین است خواجه و پیروان قبول ندارد و عابد از جنازه صالحین به مسلمان عمل است خواجه و پیروان قبول ندارد تمویذ کردن آن جرت گرفتن حق است خواجه و پیروان قبول ندارد تمام به یک شروع نمودن حق است خواجه و پیروان قبول ندارد و غلظت سر روز همان عزت واجب نیست بلکه خیرات روز اول، دوم و سوم بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد و در اسباب حردان جایز و تمسین کردن آن بدعت شلالت و کفرای است خواجه و پیروان قبول ندارد گفتن قرآن در دایره صالحین و مسلمین بالای جنازه جای جایز حق است خواجه و پیروان قبول ندارد شفاعت و صلوات است و منکر شفاعت حق نیست خواجه و پیروان قبول ندارد از آذان بعد از زنگ شامه یوم التیمم منکر میگویند منافق نیست خواجه و پیروان قبول ندارد طریقه تشبیه دیگر تشبیه بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد و طریقه تشبیه دیگر به جبر بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد و غیر طریقه به تیمسار بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد دلایل انحراف و حزب اعظم سب خیر و برکت که آن یک دو گفتن دو یکی نوشته شود و کتله کشیده میشود و در جات بلا و او میزند خواجه و پیروان آن قبول ندارد آن دو دو کج و دو دو کلی خواجه و پیروان قبول ندارد و سوره فتح بعد از نماز شام تلاوت کردن برای روشنی است خواجه و پیروان قبول ندارد و سوره حم نماند و سوره حم نماند و سوره الفتح بعد از نماز ظهر تلاوت و ثواب ابر است خواجه و پیروان قبول ندارد و سب مل در لعلین محبوب است و در محبوب عمل کردن محبوب است محبوب عمل کردن ضرورت این است ضرورت این را خدا منکر شدن کافر است خیر حق را به حق مترتب دیدن زندق است آن شخص را میگویند حد توبه توفیق از آن سلب نمودن عام مسلمان و آن ناشعری توبه قبول است تفرقه از دلایل غفلت است و محرک طریقت به غفلت مع شود تفرقه نماند است عذاب برتر از تفرقه نیست اگر به نصیحت اعلیٰ نگین دست به دست نماید و وقت ضایع خواهد شد.

1- خوارج کیست؟ از قانون شریعت جان کشیدن را میگویند در زمان صحابه و در خلافت حضرت عمر فاروق (رض) خوارج بغاوت نموده و عمر را به شهادت رسانیده و خلافت را به پایان رسانیدند بعداً در خلافت حضرت عثمان غنی بغاوت نموده و عثمان را به شهادت رسانیدند و در زمان خلافت حضرت علی شیر خدا خوارج بغاوت نموده و حضرت علی شیر خدا را به شهادت رسانیدند و خلافت شان را ختم کردند.

2- خوارج به کفریت باطل روان است چون مسلمان واقعی را ناسلمان میگویند و کافر مسلمان میگویند، خوارج پیروان وهابیان و داعشیان بوده که بی جا پشت مسلمان حرف زده ، هر کافر در دوزخ به شکل انسان میباشد اما خوارج به شکل سگ میباشد نمونه آن انتحار نمودن در بین مسلمین و علمای جهد کشور در هتل اورانوس.

3- کلمه طیبه بنیاد ایمان و اسلام بوده و آنرا مستحکم مینماید به همین منظور توحید میگویند لذا اشد ضروریست که صحیح معنی و مفهوم باید مسلمان بشناسد عقاید باطل ، جبریه ، قدره ، کفر ، شرک بدعت و نجاست های پنهان نمائند کلمه طیبه در مومن و منافق و کافر در مابین امتیاز پیدا میکند.

4- در کلمه طیبه 10 فرض است

- 1- در تمام عمر یک بار اقرار به زبان فرض است.
- 2- حفظ معنای آن به عقاید اهل سنت و الجماعه فرض است نه به عقاید باطل، قدریه و جبریه و متزلیا و مجسمه.
- 3- یقین و باور کردن به معنی آن فرض است.
- 4- به معنی کلمه طیبه تا روز آخرت عملی نمودن فرض است..
- 5- حروف سر و زیر هر دو صحیح باشد خطا نباشد فرض است.
- 6- اگر کدام شخص بگوید کلمه طیبه را بخوانید به مومن لازم است که بی درنگ بخواند فرض است.
- 7- یقین داشتن به وجود الله الی وقت مرگ فرض است.
- 8- پیغمبر را به پیغمبری پذیرفتن فرض است.
- 9- محمد (ص) برای رهنمایی بشر فرستاده شده از طرف خداوند فرض است.
- 10- دانستن نسب حضرت محمد (ص) فرض است که محمد (ص) بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم است.

5- مسئولین امنیت ملی خبر دار باشید! نهاد خوارج در افغانستان به اسم جمعیت اصلاح و نجم جوانان فعالیت مینمایند که استاد مشهور آن عبدالظاهر داعی به ذریعه آن اشخاص و مدرسه های خوارج و پیروان داعشیان تولید میکند از بین برده شود.

6- عقاید حق ناجیه میگویند هر کار الله پیدا میکند و هر کار بنده میکند و اساس عقیده آن آیت مطابقت قرآن شریف میگوید که هر کار خداوند مینماید. (والله خلقکم و ما تعملون) و حضرت محمد (ص) میفرماید (انما الیه و اصحابه) حضرت محمد فرموده به مثل من و اصحاب من حرکت نمایند که حدیث حضرت محمد (ص) به کسانی اشاره نموده که به خط مشی جناب محمد مصطفی (ص) حرکت نموده و قایم و دایم به این فرموده میباشند.

از مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی (75، 16، 168، 167، 44) بر این مسئله دلالت دارد.

7- عقاید باطل جبریه میگوید هر کار الله میکند و بنده هیچ چیز کرده نمیتواند در قدم اول به الله بهتان کردن هیچ نوع ظلم الله نمیکند به الله بهتان عظیم است در قدم دوم هر نوع نیکی بنده میکند هر نوع اجر یا عذاب الله به دست الله است.

8- دیگر عقاید باطل قدریه میگوید هر کار بنده پیدا میکند و هر کار بنده میکند این هم گفتار کفر است این گفتار کفر است همه کار بدست الله است.

9- حرف نداء یعنی یا محمد یا رسول الله یاسین ، قلب قرآن است اسم رحمه للعالمین است پیروان خارج میگویند حرف ندا اشاره به حاضر است پیغمبر (ع) حاضر نیست یا محمد گفتن جایز نیست (یا ایها المدثر ، یا ایها المزمحل) و از قرآن انکار واضح مینمایند ما در زمان پیغمبر وجود نداشتیم در قرآن فرموده (یا ایها الذین آمنوا) ما در آن زمان حاضر نبودیم اما حالا قرآن را قبول داریم و همچنان در کتاب کشف الاسرار ، وعیده الابرار خواجه عبدالله انصار در تفسیر شریف در 520 هجری قمری ثابت نموده که در قرآن عظیم الشان (1085) حرف نداء آمده است.

10- دیوبندی و بریلی دو گروه که از انگلیس معاش میخوردند مدت 120 سال یکدیگر را کفر و خود را مسلمان ثابت مینمودند اگر اینها دیوبندی هستند یا بریلی باید تابع اهل سنت و الجماعت باشد اگر به اهل سنت و الجماعت تابع نباشد مردود و قابل قبول نیست.

11- آن عالم بی علم نام نهاد طریقت از پیر ناقص گرفته آنرا به مقصد نرسانیده و خود شان از نعمت عظیم محروم شده و مسلمانها را از نعمت عظیم محروم میسازند مکتوبات امام ربانی (23-54-186-53) عمل نماید بغیر آن مثل ابلیس است.

12- خداوند (ج) علم قدیم داشته و خداوند ارواح ها را گروه گروه و صف، صف ایستاده کرد و بر آنها گفت (الست بریکم) یعنی من رب تان هستم یا نه؟ پنجم نوع جواب گفته شد یک گروه به زبان اقرار و به قلب تصدیق نمود که این مسلمان واقعی است و گروه دوم به دهن هم گفت نه و به قلب هم تصدیق کرد که نه کافر مطلق است و گروه سوم به دهن اقرار نمود و به قلب منکر شد همه کار های خوب که در دنیا نموده در خاتمه حیات بی ایمان از دنیا گذشته گروه چهارم به زبان گفته که نیست و به قلب تصدیق کرد که هستی همه گناهان اش بخشیده و از دنیا که رفت با ایمان میروند و گروه پنجم منافق استند که سکونت اختیار کردند یعنی با مسلمان ها رفته با آنها یکجا و با کفار رفته با آنها یکجا میشود. (و من طالب العلم الدنیا و هو کافر و من طلب العلم للحجه و فهو منافق و طلب لعلم للمولا و هو مسلمه).

13- در عقاید احناف هیچ شخص را کافر نمیگویند و آن شخص را که عقاید کفری داشته باشد آن را نشان دهی مینمائیم.

14- مستحق صدقات و خیرات هر وقت جایز بوده و اجر ثواب دارد اگر تعیین وقت شوند که روز ، اول ، دوم ، سوم نیست چهارم جایز است در حالیکه این کار بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

15- در هر خانه عزت مهمان واجب است اما در خانه مرده الی سه روز توقع عزت شدن را نداشته باشند و بهترین خیرات اول ، دوم و سوم است بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

16- اسقاط دادن پشت مرده به هر اندازه جائز است یعنی تعیین کردن 100 افغانی بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

17- آذان دادن شفاعت وسیله طلب کردن وظیفه هر مسلمان است به آن اشخاص منکر شفاعت نیست بلکه عذاب است.

18- به گشتن یک بار درود شریف به پیغمبر (ص) ده درجات بلند میشود و ده نیکی نوشته میشود و ده گناه بخشیده میشود آن سبب خیر و برکت است برای مسلمانان.

- 19- حلقه ذاکرین ، طریقه نقش‌بندیه ، ذکر خفیه در آن حالات جذب ، رقص و رقاصی که تعلق به تقوی دارد که آن اشخاص اولیا است عالمان بی عمل ، عمل جذب را شیطانی میگویند اصل حقیقت اسم الله 99 است یک اسم آن اعظم گفته میشود که موجود الله مطلوب الله ، مقصود الله معبود الله ، طلب ذاکرین رضای خداوند است.
- 20- مکتوبات امام ربانی (62-113-285-287) آن علایم متقیان است ، عقاید آن مقبوله و مقبوله اهل سنت و جماعت است.
- 21- بالای آله موسیقی دهل که به پوست و چوب جور شده همه را به رقص میاورد عالمان بی عمل اعتراض نمیکند اما به رقص درویشان به درگاه خداوند تعالی اعتراض میگیرند.
- 22- در طریقه نقش‌بندیه در ابتدائی ذکر به طور خفیه است قلب ، روح ، سیر ، خفیه ، اخفا و نفس ، قلبی طریقه اشخاص خاص است نه اشخاص عام و اشخاص خاص اولیاء الله است و هر زمانیکه سند خلافت را بدست بیاورد بعداً اجازه ذکر به جهر را دارند.
- 23- در طریقه چشتیه ذکر کاملاً به طور جهر میباشد.
- 24- در طریقه قادریه غوث الاعظم دستگیر ذکر کاملاً به تسبیحات صورت میگیرد.
- 25- در طریقه سروردیه آن هم به تسبیحات تعلق دارد.
- 26- لنگی همراه کلاه تاج عرب است هر کسیکه به سنت پیامبر (ص) اهانت میکند آن امتی پیغمبر (ص) نیست.
- 27- امام اعظم (رح) در تمام عمر سر لچ نه نشسته بود دلیل آن که همیشه خداوند را حاضر و ناظر میدید و هیچگاه سر لچ نمی نشست.
- 28- حضرت محمد (ص) دو قسم نماز را به جا آورده است یکبار دست را به زیر ناف بسته و بار دیگر بالای سینه گذاشته که اشاره بر این است که مردان دست را بر زیر ناف بسته و زنان بالای سینه بسته نمایند اگر کسی جز این میکند از امتی پیغمبر (ص) به حساب نمی آید.
- 29- خوارج عقاید باطل مثل زار هل هل است عقاید مسلمانها مثل شهد غسل است.
- 30- دعا مغز عبادت است یعنی در هر بخش نماز برای یکبار دو بار سه بار هر قدر دعا نمایی بعد از سنت و هر حالت جایز است و منکرین آن امتی پیامبر (ص) نیست.

31- بعد از موت سوال و جواب حق است منکرین آن امتی پیامبر (ص) نیست.

32- انبیاء (ع) علم غیب عطائی داده اطلاع جنت و دوزخ ، روز قیامت را داده منکر این منکر دین است.

33- میلاد محبوب سبحان نبی کریم (ص) ، میلاد اولیاء الله ، بزرگداشت از این روز ها جایز است.

34- انبیاء (ع) ، اولیا الله به قبر ها زنده است در قرآن شریف ثابت است انکار کردن این منکر است.

35- نام نهاد ازلی بد بخت غیر مقلدین خوارج فساد پیشه در جهان ذریعه جاسوس انگلیس مشهور به اسم همپری در داخل عربستان سعود در مابین مسلمین تفرقه بیندازند و عبدالوهاب نجدی بالای مسلمانها فتواد داد که مسلمانها نیست بلکه کفر و شرک و مشرکان است و حمایت کنند وی انگلیس ها بود و به گفتار وی باید مردم را به قتل برساند و مال و جان شان غنیمت است و بعد چور چپاول را شروع کردند اول تمام خانقها و اهل تصوف طریقت ذاکرین ختم و بعد مدرسه امامان چهار مذهب بسته شوند و مکمل حکومت عثمانی آن زمان که اهل سنت و الجماعت بودند از بین بردند و لشکر کشی نمودند میلیون ها مسلمان را به قتل رسانیدند و در وقت حاضر مسلمان به مثل ارد تر کردن نمک است ، نام نهاد ازلی بد بخت فعالیت دوام دارد ، جمیعت اصلاح و نجم الجوانان و مدرسه ها در داخل افغانستان فعالیت نموده در آن خوارج و داعش تربیه و تولید میشود و در آینده افغانستان در افغانستان هم لشکر کشی مینمایند باید نام نهاد مسلمانان گرفتار و به پنجه قانون شرعی جزا داده شوند و مکتوب ربانی و اصل حقیقت اخوان المسلمین برادر مسلمانها است حالا اخوان المسلمین نام نهاد آنهاست و دعوی نا حق اسلامی دارد و در حقیقت اخوان الشیاطین است که در طول 40 سال به میلیون ها اشخاص را به شهادت رسانیدند و ناموس شهدا در کجاست باید حسابه باشیند باید محکمه شوند به عوض عدالت و شر فساد آوردند و به مثل عدالت محمود غزنوی عقاید حنفی داشته باشد و شما عقاید حنفی تان کجاست و گلبندین در پاکستان مودودی شد از طرف کمپ شمشتو در پاکستان ناموس شهدا افغانستان به ذریعه زن های گمراه و به زن بیراه راز میکرد حالت شما

خراب بیا که جای ببرم که حال شما خوب شود و در جای میبرد به نام جج باز او را در بدل پول های گزاف به دیگران میفروختند باید گلبدین از طیاره از گردن اویزان شود هم کم است و سیاف و هابی شد که از طرف این شخص کمپ شمشتو به عربستان هزار ها ناموس مجاهدین بنام غلامی و چوپان فرستاد یک بی بی اصل افغانی به یک افغانستانی در سعودی باید سیاف از طیاره اویزان شود به بی بی گفتی که از آن ظالمان سنگ افغانستان شرف دارد و روی شان سیاه بود و ربانی پنجپیری شد و در وقت حاضر افغانستان فعالیت و خدمت به خوارج دارد.پ

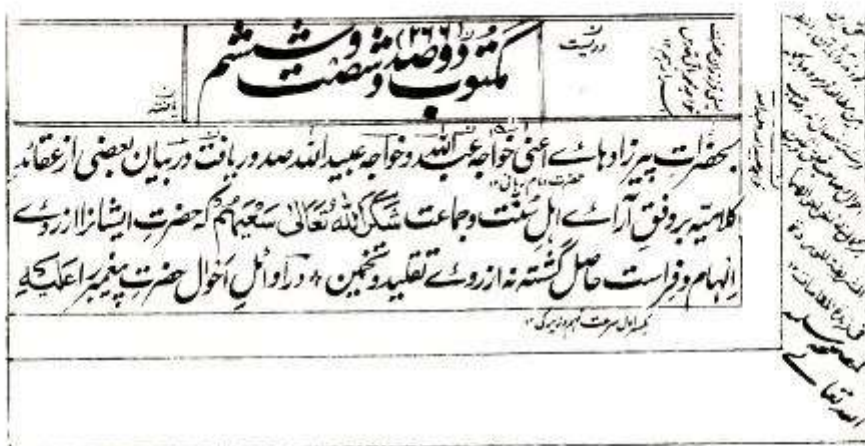
مثال شان جمعیت اصلاح و نجم الجوانان باید امنیت ملی و گارنیزیون و پولیس شما متوجه باشند که پیر اکمالات کنند آن را گفتار کرد دو کشور گرفته شود.

هر نوع تقریر سلطان المناظرین غازی مرد میدان مولوی غلام مشهور به نابغه یک گروه جنتی 729 گروه جهنمی را ثابت کرد شماره فیسبوک 0092338718434 و این گروه ثماً کر است هر قسم گفتار میکنند و گفتار حق نمیشوند بکماً گنگه است و هر قسم گفتار میکنند و گفتار حق نمیگویند همچون کور است هر چیز میبیند جز حق.

حق را ناحق گویند و رد شریعت است و رد شریعت کفر است غیر حق را به حق مقرب دیدن زندیق است و ضرورت دیدن انکار قصداً کفر است هر کس کافر را مسلمان گوید کافر است و هر کس مسلمان را کافر گوید خود شان کافر است.

اگر صلاح خیر لازم است و ان چوکی پرست که چوکی دولت را محکم گرفته و نمیخواهد از دست بدهد و قتل و قاتل هر دو طرف مسلمانها را در نظر ندارد تنها خود و چوکی را مبینند مسئولیت دنیا و آخرت به گردن شان است و از جمله ظالمان است باید مسلمانها به آواز بلند بگویند خارجی ها از خاک پاک ما خارج شوند و مثال دیگر اشخاصیکه مخالف صلح هستند نمیخواهد صلح باید باز بهانه میکنند که آزادی بیان از بین نرود و حقوق زنان از بین نرود چون این آزادی تولید انگلیس است و انگلیس ملحد هر نوع گفتار شان مردود میباشد و آن اشخاص میگوید حقوق زنان از بین نرود و آن زنان غاصبین است که میلوونها زمین حکومتی و شخصی را غصب نموده مثال امان الله خان غازی پادشاه افغانستان از طرف اشخاص بی عمل و چوکی پرست در ما بین ما مسلمانها تفرقه انداختند و هر طر لشکرکشی نمودند و شاه کشور را مجبور به ترک افغانستان نمود تا ایتالیا رفت اگر نمیرفت مثل تنظیم و تنظیم بازی قتل و قاتل که صورت گرفت در طول 40 سال به میلوونها شخص بی گناه را به شهادت رسید دست شاه جوان به این قتل و قاتل آلوده نشود.

حالا غیر حق را به حق مقرب می بینند و چوکی پرستی و دنیا پرستی را در نظر گیرد بخاطر نیم متر چوکی شریعت حضرت محمد مصطفی (ص) را قبول ندارد.



درین ایام فرزندی محمد معصوم جو اہر شیح موقوف را تمام کرد و در اثنا بسبق او قباحتہما این بخیروان بفتح
 آمد و قائمہ ما بران مترتب شد الحمد للہ الذی ہذا انا ہذا و ما کنا لآلہتدی لک لاک ہذا انا
 اللہ لقلنا جہادت رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم و عیالہ شیح محی الدین بن العربی نیز ناظر با یجاب است
 و در معنی قدرت مرافقت بفلسفہ دارد کہ صحت ترک از قیاد و تجویز نمے نماید جانب فعل الاضرب
 عجایب کار و بار است شیح محی الدین از مقبولان و نظر مے در آید و اکثر علوم او کہ مخالف آراء ال
 حق اند خطا و باصواب ظاہر میشوند ما کہ بخطائے کشفی معذور و اشتہ اند و در تک خطائے اجتهادی
 از ملامت مفرع ساختہ این اعتقاد خاص است این فقیر را و ما و شیح محی الدین کہ او را از مقبولان میدانند
 و علوم مخالفہ او را خطا و مضرت میندیشند بہت ازین طائفہ کہ ہم شیح را طعن ملامت میکنند و ہم
 علوم او را تحقیر مینمایند و جمعی دیگر ازین طائفہ تقلید شیح را اختیار کرده جمیع علوم او را صواب
 و بدلائل و شواہد حقیقت آن علوم را اثبات مینمایند و شک نیست کہ این ہر دو فریق راہ افسوس
 و تقریب اختیار کرده اند و از تو شیخ حال دور ما ندون شیح را کہ از اولیا و مقبولان است بواسطہ خطب
 کشفی چگونہ تذکرہ شو و علوم او را کہ اصواب و بر اند و مخالف آراء ال حق اند چگونہ بتقلید
 توان کرد و قال لعلی ہذا اللہ شیخ الذی و ففتح اللہ سبحانہ اندیمتہم و کسرہ آرسے و رسلہ و وحدت
 وجود ہم غیر ازین طائفہ باشد شریک اند چہ چند شیح ویرین مسئلہ نیز طرخاص اروا و اصل سخن
 شریکست فار مذہب این مسئلہ نیز چہ لفظ مخالفت بمعققات ال حق و اروا قابل توجہ است شایان
 جمیع این فقیر بجناب اللہ سبحانہ و شیح شرح رباعیات حضرت ایشان ما این مسئلہ را بمعققات
 ال حق جمیع سائتہ است و تراغ و طعن البعض عامہ شدہ و مشکوک شجاعت طفرین را حل ساخته
 بر شکیلی محلی است و اشتباہ نامندہ بحال الذی یخلف علی الشاظرینہ باید و انست کہ ممکنات با سربا
 چہ جو اہر و چہ اغراض و چہ اجسام و چہ عقول و چہ نفوس و چہ افلاک و چہ عناصر ہر مہمتہ با سربا و چہ مختار
 اند کہ از کتہم علم اینہا را بوجود آورده است و چنانچہ اینہا و وجود با و تعالی محتاج اند در بقا نیز با و سبحانہ

لعلی ہذا اللہ شیخ الذی و ففتح اللہ سبحانہ اندیمتہم و کسرہ آرسے و رسلہ و وحدت وجود ہم غیر ازین طائفہ باشد شریک اند چہ چند شیح ویرین مسئلہ نیز طرخاص اروا و اصل سخن شریکست فار مذہب این مسئلہ نیز چہ لفظ مخالفت بمعققات ال حق و اروا قابل توجہ است شایان جمیع این فقیر بجناب اللہ سبحانہ و شیح شرح رباعیات حضرت ایشان ما این مسئلہ را بمعققات ال حق جمیع سائتہ است و تراغ و طعن البعض عامہ شدہ و مشکوک شجاعت طفرین را حل ساخته بر شکیلی محلی است و اشتباہ نامندہ بحال الذی یخلف علی الشاظرینہ باید و انست کہ ممکنات با سربا چہ جو اہر و چہ اغراض و چہ اجسام و چہ عقول و چہ نفوس و چہ افلاک و چہ عناصر ہر مہمتہ با سربا و چہ مختار اند کہ از کتہم علم اینہا را بوجود آورده است و چنانچہ اینہا و وجود با و تعالی محتاج اند در بقا نیز با و سبحانہ

مع لای السبب لکن لا بد من سبب
محتاج اند وجود اسباب و وسائط را و پوشش فعل خود ساخته است و حکمت او قیاب قدرت گردانیده و لا بلکه
اسباب و لای شجوعت فعل خود کرده و حکمت را وسیله وجود قدرت فرموده زیرا که از باب فطانت که بصیرت
ایشان محل متابعت انبیاء علیهم الصلوٰت و السلام است مکتحل شده است میدانند که اسباب
و وسایل که در وجود و بقا با وسبب آنه محتاجند و ثبوت و قیام از و وارند و بوسه وارند و تعالی و تقدس
و فی الحقیقت جمیع اجزا و چگونگی در و دیگر که مثل آنهاست تا تاثیر کنند و احداث و اختراع آن نمایند
قادر است و در آنها که ایجاد آن میفرماید و کمالات الاثمه او را عطا مینماید که چنانچه عطا فرموده
از چاه و محض نیست و از اینجا پس بریند بر فاعل و مرکب او چه میدانند که این فعل را جوهر حال نیست و علی
است ما در او که ایجاد آن فعل میفرماید پس فعل جبار و زو عطار و پوشش فعل فاعل حقیقی نشد
بلکه آن فعل نظر جبار و تبه او دلیل شد بر فاعل حقیقی فکذا اهدنا آرسه و فهم لیلجه فعل جبار و پوشش
فعل فاعل حقیقی است که از کمال غیب او و جبار و محض او ابواسطه آن فعل صاحب قدرت دانسته است و از
فعل حقیقی که از کشته یسیریل به کثیرا و تبه مدعی به کثیرا این معرفت مقنن است از شکات نبوت
فهم کس این جازیه جمع کمال او در رفع اسباب میدانند و ابتدا اشیا را بے توشیح اسباب بجزرت
حق سبحانه و تعالی منتسب میسازند میدانند که در رفع اسباب بفع حکمت است که در ضمن آن چنین
مصلح ملحوظ است دنیا ما خلقت لهذا انا اطلک انبیا علیهم الصلوٰت و السلام مراعات اسباب
میدانند و تفریض امر این مراعات بجزرت حق سبحانه و تعالی میفرماید چنانچه حضرت یعقوب علی
یتیمان و علیکم الصلوٰت و السلام را ملاحظه چشم زخم نموده پس این خود را وصیت فرمود و با جوج کن فاعل
حق باب و احدی و از شلو امین باب منتفزه با وجود این مراعات تفریض امر حق فرموده مجمل لغا

محتاج اند وجود اسباب و وسائط را و پوشش فعل خود ساخته است و حکمت او قیاب قدرت گردانیده و لا بلکه
اسباب و لای شجوعت فعل خود کرده و حکمت را وسیله وجود قدرت فرموده زیرا که از باب فطانت که بصیرت
ایشان محل متابعت انبیاء علیهم الصلوٰت و السلام است مکتحل شده است میدانند که اسباب
و وسایل که در وجود و بقا با وسبب آنه محتاجند و ثبوت و قیام از و وارند و بوسه وارند و تعالی و تقدس
و فی الحقیقت جمیع اجزا و چگونگی در و دیگر که مثل آنهاست تا تاثیر کنند و احداث و اختراع آن نمایند
قادر است و در آنها که ایجاد آن میفرماید و کمالات الاثمه او را عطا مینماید که چنانچه عطا فرموده
از چاه و محض نیست و از اینجا پس بریند بر فاعل و مرکب او چه میدانند که این فعل را جوهر حال نیست و علی
است ما در او که ایجاد آن فعل میفرماید پس فعل جبار و زو عطار و پوشش فعل فاعل حقیقی نشد
بلکه آن فعل نظر جبار و تبه او دلیل شد بر فاعل حقیقی فکذا اهدنا آرسه و فهم لیلجه فعل جبار و پوشش
فعل فاعل حقیقی است که از کمال غیب او و جبار و محض او ابواسطه آن فعل صاحب قدرت دانسته است و از
فعل حقیقی که از کشته یسیریل به کثیرا و تبه مدعی به کثیرا این معرفت مقنن است از شکات نبوت
فهم کس این جازیه جمع کمال او در رفع اسباب میدانند و ابتدا اشیا را بے توشیح اسباب بجزرت
حق سبحانه و تعالی منتسب میسازند میدانند که در رفع اسباب بفع حکمت است که در ضمن آن چنین
مصلح ملحوظ است دنیا ما خلقت لهذا انا اطلک انبیا علیهم الصلوٰت و السلام مراعات اسباب
میدانند و تفریض امر این مراعات بجزرت حق سبحانه و تعالی میفرماید چنانچه حضرت یعقوب علی
یتیمان و علیکم الصلوٰت و السلام را ملاحظه چشم زخم نموده پس این خود را وصیت فرمود و با جوج کن فاعل
حق باب و احدی و از شلو امین باب منتفزه با وجود این مراعات تفریض امر حق فرموده مجمل لغا

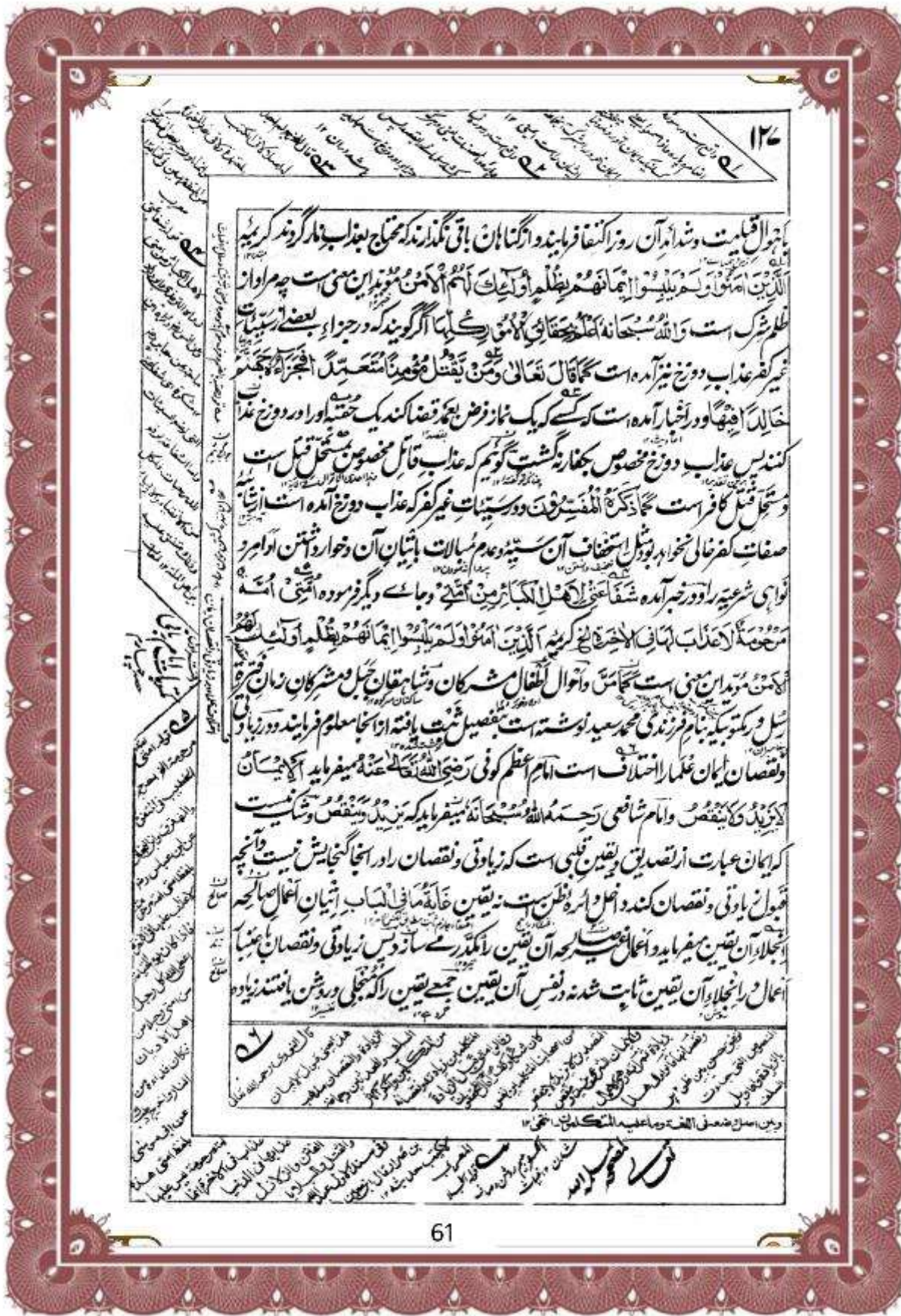
محتاج اند وجود اسباب و وسائط را و پوشش فعل خود ساخته است و حکمت او قیاب قدرت گردانیده و لا بلکه
اسباب و لای شجوعت فعل خود کرده و حکمت را وسیله وجود قدرت فرموده زیرا که از باب فطانت که بصیرت
ایشان محل متابعت انبیاء علیهم الصلوٰت و السلام است مکتحل شده است میدانند که اسباب
و وسایل که در وجود و بقا با وسبب آنه محتاجند و ثبوت و قیام از و وارند و بوسه وارند و تعالی و تقدس
و فی الحقیقت جمیع اجزا و چگونگی در و دیگر که مثل آنهاست تا تاثیر کنند و احداث و اختراع آن نمایند
قادر است و در آنها که ایجاد آن میفرماید و کمالات الاثمه او را عطا مینماید که چنانچه عطا فرموده
از چاه و محض نیست و از اینجا پس بریند بر فاعل و مرکب او چه میدانند که این فعل را جوهر حال نیست و علی
است ما در او که ایجاد آن فعل میفرماید پس فعل جبار و زو عطار و پوشش فعل فاعل حقیقی نشد
بلکه آن فعل نظر جبار و تبه او دلیل شد بر فاعل حقیقی فکذا اهدنا آرسه و فهم لیلجه فعل جبار و پوشش
فعل فاعل حقیقی است که از کمال غیب او و جبار و محض او ابواسطه آن فعل صاحب قدرت دانسته است و از
فعل حقیقی که از کشته یسیریل به کثیرا و تبه مدعی به کثیرا این معرفت مقنن است از شکات نبوت
فهم کس این جازیه جمع کمال او در رفع اسباب میدانند و ابتدا اشیا را بے توشیح اسباب بجزرت
حق سبحانه و تعالی منتسب میسازند میدانند که در رفع اسباب بفع حکمت است که در ضمن آن چنین
مصلح ملحوظ است دنیا ما خلقت لهذا انا اطلک انبیا علیهم الصلوٰت و السلام مراعات اسباب
میدانند و تفریض امر این مراعات بجزرت حق سبحانه و تعالی میفرماید چنانچه حضرت یعقوب علی
یتیمان و علیکم الصلوٰت و السلام را ملاحظه چشم زخم نموده پس این خود را وصیت فرمود و با جوج کن فاعل
حق باب و احدی و از شلو امین باب منتفزه با وجود این مراعات تفریض امر حق فرموده مجمل لغا

محتاج اند وجود اسباب و وسائط را و پوشش فعل خود ساخته است و حکمت او قیاب قدرت گردانیده و لا بلکه
اسباب و لای شجوعت فعل خود کرده و حکمت را وسیله وجود قدرت فرموده زیرا که از باب فطانت که بصیرت
ایشان محل متابعت انبیاء علیهم الصلوٰت و السلام است مکتحل شده است میدانند که اسباب
و وسایل که در وجود و بقا با وسبب آنه محتاجند و ثبوت و قیام از و وارند و بوسه وارند و تعالی و تقدس
و فی الحقیقت جمیع اجزا و چگونگی در و دیگر که مثل آنهاست تا تاثیر کنند و احداث و اختراع آن نمایند
قادر است و در آنها که ایجاد آن میفرماید و کمالات الاثمه او را عطا مینماید که چنانچه عطا فرموده
از چاه و محض نیست و از اینجا پس بریند بر فاعل و مرکب او چه میدانند که این فعل را جوهر حال نیست و علی
است ما در او که ایجاد آن فعل میفرماید پس فعل جبار و زو عطار و پوشش فعل فاعل حقیقی نشد
بلکه آن فعل نظر جبار و تبه او دلیل شد بر فاعل حقیقی فکذا اهدنا آرسه و فهم لیلجه فعل جبار و پوشش
فعل فاعل حقیقی است که از کمال غیب او و جبار و محض او ابواسطه آن فعل صاحب قدرت دانسته است و از
فعل حقیقی که از کشته یسیریل به کثیرا و تبه مدعی به کثیرا این معرفت مقنن است از شکات نبوت
فهم کس این جازیه جمع کمال او در رفع اسباب میدانند و ابتدا اشیا را بے توشیح اسباب بجزرت
حق سبحانه و تعالی منتسب میسازند میدانند که در رفع اسباب بفع حکمت است که در ضمن آن چنین
مصلح ملحوظ است دنیا ما خلقت لهذا انا اطلک انبیا علیهم الصلوٰت و السلام مراعات اسباب
میدانند و تفریض امر این مراعات بجزرت حق سبحانه و تعالی میفرماید چنانچه حضرت یعقوب علی
یتیمان و علیکم الصلوٰت و السلام را ملاحظه چشم زخم نموده پس این خود را وصیت فرمود و با جوج کن فاعل
حق باب و احدی و از شلو امین باب منتفزه با وجود این مراعات تفریض امر حق فرموده مجمل لغا

اجماع اهل اهل بر عدم خلوص مذاب گفتار شفیق است و مجال خطا و کشف بسیار است فلذا اعتقاد
 به مع کونهم مخالف اجماع المسلمین لما لم یبدا به من خدا اندر جمل مصلحت آنکه از معانی معصوم اند و از
 خطا و لیسان محفوظ است **لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ** و یفعلون ما یؤتیهم من انوار و انوار و انوار و انوار و انوار
 و از زین شوی منزه اند و بر او که در کتب نماز و قرآن مجید و در حق ایشان باغبان با شرف و کرامت
 از صیغ نسا کما آورد سبحانه تذکیر الضمیر فی حق نفسه تعالی و حضرت حق سبحان و تعالی بعضی
 از ایشان ابراست برگزیده است چنانچه بعضی از انسان را نیز این دولت مشترک ساخته است **لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ**
 من اللذات المسلمین الناس جمیعاً کما دال علی آنکه که خواص بشر افضل اند از خواص ملک
 خدای و امام الحرمین و صاحب فتوحات کلمه با فضیلت خواص ملک خواص بشر قائل اند و آنچه برین
 ظاهر ساخته اند است که ولایت ملک افضل است از ولایت نبی علیکم الصلوٰت و التسلیمات
 اما در حق و رسالت درجه است منبری را که ملک بان رسیده است و آن درجه از راه غرضه خاک
 است که مخصوص بشر است و غیر برین غیر ظاهر ساخته اند که کمالات ولایت را نسبت به کمالات نبوت
 ترجیح داده است نسبت کاش حکم قطره داشت نسبت بدریای مجیط پس نتیجه که از راه نبوت آید
 زیرا که خواهد بود از آن مرتبت که از راه ولایت حاصل شود پس افضلیت مطلق را بنیاد بود علیهم
الصَّلَاةُ وَالتَّسْلِيمَاتُ فَضْلٌ صَاحِبِی هر ملک که کرام است **عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالتَّسْلِيمَاتُ فَضْلٌ صَاحِبِی**
سَأَقَالَ آنچه مؤمنان العلماء شکر الله تعالی سغیریم ازین تحقیق لایح گشت که هیچ ولی بر مرتبه نبی از
 انبیا رسد علیهم الصلوٰت و التسلیمات بلکه هر آن ولی همیشه زیر قدم آن نبی بود باید و است که در
 سلسله ارسال که علماء و صوفیه و آن اختلاف دارند چون نیک نگذرد مینمایند بجان علمای با
 برتر است که نظر علیاً بواسطه متابعت انبیا علیهم الصلوٰت و التسلیمات کمالات نبوت و علوم آن
 تفویض کرده است و نظریه فیه مقصود بر کمالات ولایت و معارف آنست پس ناچار علیکه از شکوه
 نبوت اخذ نموده شود **وَأَمَّا** خواهد بود از آنچه از مرتبه ولایت بخود شود تحقیق بعضی ازین معارف
 سوره زمره و در تفسیر آن

۱۰

و از این جهت است که در کتب معتبره از اهل بیت
 علیهم السلام آمده است که هر کس که از راه نبوت
 رسیده است از راه ولایت برتر است
 و این را در کتب معتبره از اهل بیت
 علیهم السلام دیده است
 و از این جهت است که در کتب معتبره
 از اهل بیت علیهم السلام آمده است
 که هر کس که از راه نبوت رسیده است
 از راه ولایت برتر است
 و این را در کتب معتبره از اهل بیت
 علیهم السلام دیده است



عنوان فصل فی شرح حدیثی که در حدیث صحیحین است
عنوان فصل فی شرح حدیثی که در حدیث صحیحین است
عنوان فصل فی شرح حدیثی که در حدیث صحیحین است

باجمال اقبامت و شد آن روز که نماز فرماید و اگر گناہان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید
الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَعْمَلُونَ الصَّالِحِينَ فَلَا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ
عذاب شرک است و الله سبحانه و تعالی عذاب کفار را در جزای بعضی از سببها
غیر کفر عذاب و دوزخ نیز آمده است که کما قال تعالی وَ مَنْ يَفْتُلْ فُتُلًا مَنَعْنَا الْمُشْرِكِينَ الْعَذَابَ الَّذِي لَدَىٰ
خَالِدًا فِيهَا وَلَهُمْ فِيهَا أَعْيُنٌ مُرَبِّبَةٌ أَعْيُنٌ تُرَىٰ مَا يُكْفَرُونَ
کنند عذاب و دوزخ مخصوص بخوارگیست گوئیم که عذاب قائل مخصوص شغل قبل است
و شغل قبل کافر است کما ذکرنا فی مبحث دوزخ و سببها غیر کفر که عذاب و دوزخ آمده است از سبب
صفات کفر خالی نخواهد بود بل استخفاف آن سبب و عدم مسألت با تیان آن و خوار داشتن او امر و
نواهی شرعی را دور خبر آمده شفا علی کمال الکبائر من اشد و جماعه دیگر فرموده است
مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْهُ لَبِئْسَ الَّذِي كَفَرَ
آنکه مؤمن میماند از منی است حکام و احوال اطفال شرکان و مشایقان چهل و مشرکان زمان
سئل و مکتوبه یکبارم فرزند می محمد سعید نوشته است بفضیل شریف یافته اند اسما مسلم فرماید و در زیاده
و نقصان ایمان علماء را اختلاف است امام اعظم کوفی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ میفرماید که ایمان آن
کافر بیدار و کفایت و امام شافعی رحمه الله سبحانه و تعالی میفرماید که بیدار و نقص و شک نیست
که ایمان عبارت از تصدیق یقین قلبی است که زیادتی و نقصان را در اینجا گنجایش نیست و آنچه
معمول زیادتی و نقصان کند و اصل امر و نظر نیست یقین خالیه ما فی کتاب آیمان اعمال صالحه
را بجز آن یقین میفرماید و اعمال نصیب همه آن یقین را بگذراند و سبب زیادتی و نقصان را بجز
اعمال را بجز آن یقین ثابت شده و نفس آن یقین جمیع یقین را که تجلی و روشن یافته زیاده

عنوان فصل فی شرح حدیثی که در حدیث صحیحین است
عنوان فصل فی شرح حدیثی که در حدیث صحیحین است
عنوان فصل فی شرح حدیثی که در حدیث صحیحین است

عنوان فصل فی شرح حدیثی که در حدیث صحیحین است
عنوان فصل فی شرح حدیثی که در حدیث صحیحین است
عنوان فصل فی شرح حدیثی که در حدیث صحیحین است

عنوان فصل فی شرح حدیثی که در حدیث صحیحین است
عنوان فصل فی شرح حدیثی که در حدیث صحیحین است
عنوان فصل فی شرح حدیثی که در حدیث صحیحین است

عنوان فصل فی شرح حدیثی که در حدیث صحیحین است
عنوان فصل فی شرح حدیثی که در حدیث صحیحین است
عنوان فصل فی شرح حدیثی که در حدیث صحیحین است

عنه ان الاستسقاء وبعده اهل بيته ليعلموا فضلهم في الدنيا والآخرة

امام عظيم كويداننا كمن حقاً و امام شافعي كويداننا من انشاء الله تعالى في اخصيتك لعل ايشان
 اعظمي است مذهب اول باعتبار ايمان حال است و مذهب ثاني باعتبار ايمان و عاقبت كارنا شافعي
 از صورت استمنا اولي و احوط است كما لا يخفى على المتسفي وكرامات اولي بار الله حق است و الاشراف
 و توجع خوارق عادات از ايشان اين معني از ايشان عادت مكره كشته است و نكدر ان مكره علم عاوي
 و ضروري است معجزه نبوي مقرون بدعوي نبوت است و كرامت ملي از اين معني خالي است بلكه ضروري
 با تمام متابعت آن نبی فلا انشياءه بين المعجز و الكرامة كما ذكره المذكرون و ترتيب افضليت
 در بيان خلفا راشدين بر ترتيب خلافت است اما افضليت شيخن با جماع صحابه و تابعين ثابته
 است چنانچه نقل كرده اند از جماعه از اكابر ائمه كه ميكي از ايشان امام شافعي است قال الشيخ الامام
 ابو الحسن لا شريك ان تفضل ان بكر شتم عمر على بقية الامة قطعي قال الذهبي وقد رواه عن
 علي بن فضال و كوفي مملكتيه و بنو الحجة الغفاريون شيعته ان اكبركم افضل الامة ثم قال
 و رواه عن علي كرم الله تعالى وجهه نيف و ثمانون نفسا و كان منهم عجا شعا قال فقهر الله اهل فضة
 ما اجهلهم و روى البخاري عنه انه قال خير لنا من بعد النبي علي عليه السلام و السلام
 و بكرت ممرتهم رجل انما قال انما نحن من الخبيثة فخرت فقال ما انا رجل انما نحن من
 و صح الازهرين و غيرهم عن علي انه قال لا اولاد له باقون ان رجلا ابيض لوتني عليه ما و من رجلا انه
 فصاحي علي ما هو مفار علي ما على المفدي و الخرج الدار طوم عنه لا احد لحد فصلني على

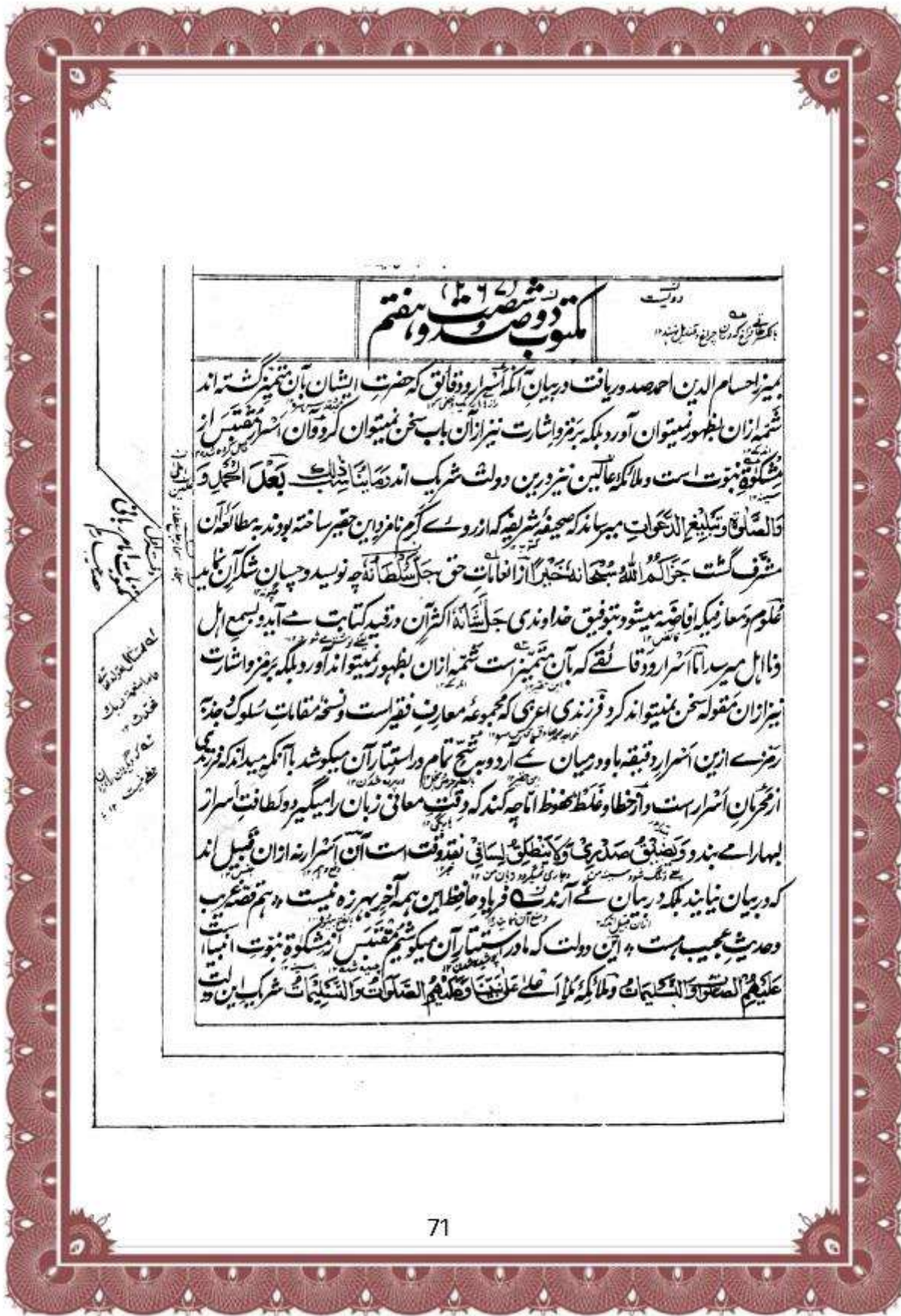
Handwritten marginal notes on the left side of the page, including phrases like "عنه ان الاستسقاء" and "عنه ان الاستسقاء".

Handwritten marginal notes at the bottom of the page, including a large signature "عنه ان الاستسقاء" and other smaller notes.

را اندک ندانند سبب دوست داشته شده حق است جل جلاله و مری او تقالی اگر تمام دنیا
 یک فصل مری محبوب حق جل جلاله معلوم شود و علم مقتضای آن بیشتر گردد و معتقد است
 حکم آن وارد که کسی بجز آن ریزه بائس چند چوبه نفیس را بخورد و بچا و لاطال روح را بدست آورد
 بعد از ظهور کمال و سبب باغ و صوفیانه نماز که مریح من است باید فرمود و او هم باید نمود که نماز فرض
 بی جماعت او اینها بدین سبب است که با امام ترک نشود و نماز در وقت سبب او ایاید و در قرائه مرعاة
 قدر مسنون باید کرد و در رکوع و سجود و طمانیت جاریه نبود که فرض است یا واجب بقول مختار و در قیوم
 راست باید ایستاد بر سبب که آنجا بنام مقرر خود رجوع نماید و بعد از راست ایستادن طمانیت و رکعت
 نیز باید کرد که فرض است یا واجب یا منت علی اختلاف احوال و همچنین در جلسہ که میان دو سجده است
 بعد از نشستن در ست ایستادن نیز کار است چنانچه در قیوم و اقل تسبیح رکوع و سجده بار است و
 اکثرش تا بهفت بار یا یازده بار علی اختلاف احوال و تسبیح امام با ندازه حال مقتدیان است
 می آید که کسی در حال انفراد در وقت قیوم و استقامت اقتصار بر اقل تسبیحات نماید اگر نتواند پنج
 بار یا بهفت بار بگوید و در وقت سجده هفتن آنجی زمین نزدیک تر است اول بر زمین نباید اول
 هر دو زانو بر زمین نهاد بعد از آن هر دو دست بعد از آن بینی را بعد از آن چپین را و در وقت وضع
 زانو و دست ابتدا از زمین بایستد و در وقت رفع راس آنچه آسمان نزدیک است اول باید بر دست
 پس ابتدا رفع از چپین بایستد و در وقت قیام نظر بر موضع سجود باید و وقت و در وقت رکوع بر
 پائینها بایستد خود نظر باید کرد و در سجود بر نوک بینی خود و در جلوس بر دو دست خود یا بر کنار خود ملاحظه
 باین نمود چون نظر از پرگندگی و خسته شود و بر او بیخ مذکور گماشته کرد و نماز جمعیت میسر شود و صلوة
 به شوع حاصل آید **كَلِمَاتُ الْمَقْبُولَةِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** و همچنین تفریح اصابع
 و دوست در وقت رکوع و ضم ساعتی آن اصابع در وقت سجود است آن را نیز مراعات
 فرمایند آشت کشادن یا ضم ساعتی بے تقریب نیست فوائد زمین آن ملاحظه نموده صاحب رخ

در وقت رکوع و سجود و طمانیت جاریه نبود که فرض است یا واجب بقول مختار و در قیوم
 راست باید ایستاد بر سبب که آنجا بنام مقرر خود رجوع نماید و بعد از راست ایستادن طمانیت و رکعت
 نیز باید کرد که فرض است یا واجب یا منت علی اختلاف احوال و همچنین در جلسہ که میان دو سجده است
 بعد از نشستن در ست ایستادن نیز کار است چنانچه در قیوم و اقل تسبیح رکوع و سجده بار است و
 اکثرش تا بهفت بار یا یازده بار علی اختلاف احوال و تسبیح امام با ندازه حال مقتدیان است
 می آید که کسی در حال انفراد در وقت قیوم و استقامت اقتصار بر اقل تسبیحات نماید اگر نتواند پنج
 بار یا بهفت بار بگوید و در وقت سجده هفتن آنجی زمین نزدیک تر است اول بر زمین نباید اول
 هر دو زانو بر زمین نهاد بعد از آن هر دو دست بعد از آن بینی را بعد از آن چپین را و در وقت وضع
 زانو و دست ابتدا از زمین بایستد و در وقت رفع راس آنچه آسمان نزدیک است اول باید بر دست
 پس ابتدا رفع از چپین بایستد و در وقت قیام نظر بر موضع سجود باید و وقت و در وقت رکوع بر
 پائینها بایستد خود نظر باید کرد و در سجود بر نوک بینی خود و در جلوس بر دو دست خود یا بر کنار خود ملاحظه
 باین نمود چون نظر از پرگندگی و خسته شود و بر او بیخ مذکور گماشته کرد و نماز جمعیت میسر شود و صلوة
 به شوع حاصل آید **كَلِمَاتُ الْمَقْبُولَةِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** و همچنین تفریح اصابع
 و دوست در وقت رکوع و ضم ساعتی آن اصابع در وقت سجود است آن را نیز مراعات
 فرمایند آشت کشادن یا ضم ساعتی بے تقریب نیست فوائد زمین آن ملاحظه نموده صاحب رخ

له ضم اربع و شد بر سبب حق است جل جلاله و مری او تقالی اگر تمام دنیا



دوست
بکشتن و کشتن چنانکه در کتاب مذکور است

کتاب مشتمل بر دو مقدم

بمیزر احسام الدین احمد صدوری یافت و در بیان آنکه اسرار و دقائق که حضرت ایشان بان تمیز کثرت اند
 ششمه از ان بظهور نمیتوان آورد بلکه بر فرض اشارت نیز از ان باب سخن نمیتوان کرد و ان اسرار مقسّم از
 مشکوٰۃ نبوت است و ملائکه عالمین نیز درین دولت شریک اند و اینها ایشلیک بعد الخجل و
 القاصد و تبلیغ الدعوات میرساند که صحیفه شریفه که از روی کرم نامزدین تعمیر ساخته بودند بر طالع آن
 شرف گشت جزا که الله سبحانه و تعالی از انعامات حق بجایگاه آنچه نویسد و چنان شکل آن نماید
 علوم و معارفیکه ایاضه میشود و بتوفیق خداوندی جل جلاله اکثر آن در قدیم کتابت سے آید و سمیع اهل
 و اهل میرسانا اسرار و دقائق که بان تمیز است ششمه از ان بظهور نمیتواند آورد بلکه بر فرض اشارت
 نیز از ان مقوله سخن نمیتواند کرد و فرزندى امرى که مجموعه معارف فقیر است و نسخه مقامات سلوک جزو
 رتبه ازین اسرار دقیقه با و در میان سے ارد و بر سرچ تمام در استوار آن میکوشد با آنکه میدانند که فرزندى
 از محرم اسرار است و از خطا و غلط محفوظ آما چه کند که وقت معانی زبان را میگردد و کلمات اسرار
 بهار سے بند و تصدیق صدق و کائناتى لسانی نقد وقت است آن اسرار نه از ان قبیل اند
 که در بیان نیاید بلکه در بیان سے آید نه فریاد و ملاحظین همه آخر هر چه نیست در هم تضارب
 و حدیث عجیب است در این دولت که مادر استوار آن میکوشد تمیز از مشکوٰۃ نبوت است
 علیهم السلام و البکیات و ملائکه ملائکه علیهم السلام و الصلوات و التسلیات شرکب این دولت

بکشتن و کشتن چنانکه در کتاب مذکور است
 لغت کلمه
 معنی کلمه
 معنی کلمه
 معنی کلمه

اندو از نسا ایمان انبیا علیہم الصلوٰۃ والسلام و التسلیمات ہر گز این دولت مشرف سازند ابوہریرہ
گوید رضوانہ تعالیٰ عنہ کہ من از رسول خدا صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم دو نوع علم اخذ نمودم یکی
از ان دو علم است کہ در میان شما منتشر ساختم و علم دیگر را اگر منتشر سازم مصلحتی بر من مبریزد ان علم دیگر
علم سراسر است کہ ہمہ کس بان نرسد فی الفضل اللہ فی عبید من کنت آء و اللہ ذو الفضل العظیم
تا نیا فرج آمد کہ کتابتے حضرت خواجہ زاواعت است بنظر شریف خواہد کہ شت مخدوم اکثر ما
اخذائے کہ در طریقت پیدا کنند تر و فقیر کم از بر عتے نیست کہ در دین احدث کنند برکات طریقت
آزمانے فالض است کہ احدثے در طریقت پیدا نشده است و چون امر محدث و طریقت پیدا شد
راویون برکات آن طریق سد و گشت پس محافظت طریقت از اہم تمام آمد و اجتناب از مخالفت
طریقت از ضروریات گشت پس ہر جا از م کہ مخالفت طریقت خود سیند خبر جزو مبالغہ منج آن فرمایند
و ترویج و تقویت آن طریقت کنند و لکن گاہ کہ کلام

کتب و ولایت و شرف و شتم

بنا نمان صدور یافت و بیان آمد علم وراثت انبیا علیہم الصلوٰۃ والسلام و التسلیمات چہیت و معا و اولیما کہ در حد
تکلفاتی کانیہ و جلیب ایشل آف شدہ اند کہ ام اند و در بیان آمد علم سراسر کہ از وراثت انبیا باقی مانده
علیہم الصلوٰۃ والسلام غیر ان سراسر است کہ اولیا است بان تکلم کردہ اند از علم تجوید و جودی و بیان علم
و سیران و قرب و عنیت و ما ایشا کل ذلک، انکم لرب رسول کل عبادہ الذین یحفظہ احوال و
اوضاع فقر او این حد و مستوجب ہمہ است اللہ لعل من اللہ سبحانہ و تعالیٰ انکم لرب رسول کل عبادہ الذین یحفظہ احوال و
چون بحث علم وراثت در میان بودہ چند کلمہ از ان مقولہ بقصدت و وقت نوشتہ آمدہ و راخبار آمدہ العکس
و لکنہ الا نیک علیکہ او انبیا علیہم الصلوٰۃ والسلام باقی مانده است دو نوع است علم احکام و علم سراسر
علم وراثت گسے است کہ او را از ہر دو نوع علم ہم بودہ اند کہ او را از یک نوع نصیب بودہ از نوع دیگر کہ

من بعد از این که علم وراثت انبیا علیہم الصلوٰۃ والسلام و التسلیمات را از رسول خدا صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم اخذ نمودم یکی از آن دو علم است که در میان شما منتشر ساختم و علم دیگر را اگر منتشر سازم مصلحتی بر من مبریزد ان علم دیگر علم سراسر است که همه کس بان نرسد فی الفضل اللہ فی عبید من کنت آء و اللہ ذو الفضل العظیم تا نیا فرج آمد که کتابتے حضرت خواجہ زاواعت است بنظر شریف خواہد کہ شت مخدوم اکثر ما اخذائے کہ در طریقت پیدا کنند تر و فقیر کم از بر عتے نیست کہ در دین احدث کنند برکات طریقت آزمانے فالض است کہ احدثے در طریقت پیدا نشده است و چون امر محدث و طریقت پیدا شد راویون برکات آن طریق سد و گشت پس محافظت طریقت از اہم تمام آمد و اجتناب از مخالفت طریقت از ضروریات گشت پس ہر جا از م کہ مخالفت طریقت خود سیند خبر جزو مبالغہ منج آن فرمایند و ترویج و تقویت آن طریقت کنند و لکن گاہ کہ کلام

وہ شخص در طریقت تصوف شامل نیست کما حقہ صحت نیست بنظر ایکہ پینمبر (ص) ہم نبی بودیم

ولی بود نبوت بہ شریعت تعلق دارد ولی بہ ولایت طریقت تعلق دارد۔ کہ مکتب اشارہ بہین دلیل دارد

۹۲
بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدر یافت در میان مذمت علماء سید کہ بہ محبت دنیا گرفتار اند
و علم را وسیلہ حصول دنیا ساختہ و در درج علماء زنا کہ از دنیا بے رغبت گشتہ اند علماء را
محبت دنیا و رغبت دران کلفت چہرہ جمال شانت تخلایق را اگرچہ از ایشان حصول
فوائد است اما علم شان در حق ذہابہ است ایشان نافع نیامدہ چہ تا نبی شریعت و تقویت
ملت بر ایشان مترتب است آنگاہ است کہ این تائید و تقویت از اہل مجبور و ارباب فتور
ہم می آید چنانکہ سید انبیا علیہ و علیہم و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات انما سیدان
فاجر خجروادہ اند و فرمودہ ان اللہ لیتوبد ہذا الذین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ
پارس اند کہ از مس و آہن ہرچہ باور سد زگر دوواونی حد ذاتہ بر حجرتہ خود است و چہنیں آتش
کہ در سنگ و سہ مویج است عالم را از ان آتش حصول منافع است اما آن سنگ
کے از ان آتش درونی بے نصیب اند بلکہ گوئیم کہ این علم در حق ذہابہ ایشان مضر آمد
کہ محبت را بر ایشان تمام ساختہ ان امتدّ الناس عدلًا با یوم القیمۃ عالم لکم یففع علی اللہ
یعنی چہ نہ مضر نباشد علیکہ نزد خدا سہ عزوجل عزیز است و اشرف موجودات را کہ
دنیائے دنیہ از مال و جاہ و ریاست ساختہ اند و حال آئمہ دین از حق تعالی ذلیل و خوار است

مکتوب سی و سیوم

بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدر یافت در میان مذمت علماء سید کہ بہ محبت دنیا گرفتار اند
و علم را وسیلہ حصول دنیا ساختہ و در درج علماء زنا کہ از دنیا بے رغبت گشتہ اند علماء را
محبت دنیا و رغبت دران کلفت چہرہ جمال شانت تخلایق را اگرچہ از ایشان حصول
فوائد است اما علم شان در حق ذہابہ است ایشان نافع نیامدہ چہ تا نبی شریعت و تقویت
ملت بر ایشان مترتب است آنگاہ است کہ این تائید و تقویت از اہل مجبور و ارباب فتور
ہم می آید چنانکہ سید انبیا علیہ و علیہم و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات انما سیدان
فاجر خجروادہ اند و فرمودہ ان اللہ لیتوبد ہذا الذین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ
پارس اند کہ از مس و آہن ہرچہ باور سد زگر دوواونی حد ذاتہ بر حجرتہ خود است و چہنیں آتش
کہ در سنگ و سہ مویج است عالم را از ان آتش حصول منافع است اما آن سنگ
کے از ان آتش درونی بے نصیب اند بلکہ گوئیم کہ این علم در حق ذہابہ ایشان مضر آمد
کہ محبت را بر ایشان تمام ساختہ ان امتدّ الناس عدلًا با یوم القیمۃ عالم لکم یففع علی اللہ
یعنی چہ نہ مضر نباشد علیکہ نزد خدا سہ عزوجل عزیز است و اشرف موجودات را کہ
دنیائے دنیہ از مال و جاہ و ریاست ساختہ اند و حال آئمہ دین از حق تعالی ذلیل و خوار است

بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدر یافت در میان مذمت علماء سید کہ بہ محبت دنیا گرفتار اند
و علم را وسیلہ حصول دنیا ساختہ و در درج علماء زنا کہ از دنیا بے رغبت گشتہ اند علماء را
محبت دنیا و رغبت دران کلفت چہرہ جمال شانت تخلایق را اگرچہ از ایشان حصول
فوائد است اما علم شان در حق ذہابہ است ایشان نافع نیامدہ چہ تا نبی شریعت و تقویت
ملت بر ایشان مترتب است آنگاہ است کہ این تائید و تقویت از اہل مجبور و ارباب فتور
ہم می آید چنانکہ سید انبیا علیہ و علیہم و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات انما سیدان
فاجر خجروادہ اند و فرمودہ ان اللہ لیتوبد ہذا الذین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ
پارس اند کہ از مس و آہن ہرچہ باور سد زگر دوواونی حد ذاتہ بر حجرتہ خود است و چہنیں آتش
کہ در سنگ و سہ مویج است عالم را از ان آتش حصول منافع است اما آن سنگ
کے از ان آتش درونی بے نصیب اند بلکہ گوئیم کہ این علم در حق ذہابہ ایشان مضر آمد
کہ محبت را بر ایشان تمام ساختہ ان امتدّ الناس عدلًا با یوم القیمۃ عالم لکم یففع علی اللہ
یعنی چہ نہ مضر نباشد علیکہ نزد خدا سہ عزوجل عزیز است و اشرف موجودات را کہ
دنیائے دنیہ از مال و جاہ و ریاست ساختہ اند و حال آئمہ دین از حق تعالی ذلیل و خوار است

۱- عالم است و در حقش
 ۲- عالم است و در حقش
 ۳- عالم است و در حقش
 ۴- عالم است و در حقش
 ۵- عالم است و در حقش
 ۶- عالم است و در حقش
 ۷- عالم است و در حقش
 ۸- عالم است و در حقش
 ۹- عالم است و در حقش
 ۱۰- عالم است و در حقش

و بدترین مخلوقات پس عزیز خدا را عزوجل خوار ساختن و ذلیل او را بسمانه عزت و اودان
 بغایت مستح است و فی الحقیقت معارضه است بحق سبحانه و تعالی و تدبیر و اقتادتی نافع
 آید که خالصاً لوجه الله سبحانه باشد و از شائبه حجب جاه و ریاست و حصول مال و رفعت عالی
 باشد و علامت این خلعت زبرد در دنیا است و بے رغبت بودن است از دنیا و مافیها علمای نیک
 باین بلا مبتلا اند و به تجرت این دنیا گرفتار از علماء دنیا اند ایشانند علماء سواد و شراب و موم و تصویر
 دین و حال آنکه ایشان خود را مقتدای دین میدانند و بهترین خلایق می انگارند و میگویند
 اللَّهُمَّ عَلَىٰ شَيْءٍ إِلَّا اللَّهُمَّهُمُ الْكَافِرُونَ وَاسْتَعُوذُ بِكَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَسْأَلُكَ
 بِذِكْرِ اللَّهِ أَوْ لِكَافِرَاتِ حِزْبِ الشَّيْطَانِ إِلَّا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَائِرُونَ عزیز
 شیطان کجین را و بد که فارغ نشسته است و از تضلیل و اغوا خاطر صیغ ساخته آن عزیز تر
 آنرا پس سید بعین گفت که علماء سواد این وقت درین کار با من خود مدعویم گردند و مرا
 ازین مهم فارغ ساختند و الحق درین زمان هر هسته و دستانه که در امور شرعیه واقع شده
 و هر فتورے که در ترویج کلمت و دین ظاهر شده است همه از شوخی علماء سواد است و مساوی
 شیات ایشان آرسه علماء که از دنیا بے رغبت اند و از حجب جاه و ریاست و مال بی رغبت
 آزاد و علماء آخرت اند و ورثه انبیا اند علیهم الصلوٰات و التسلیمات و بهترین خلایق
 ایشانند که فزائے قیامت سیاهی ایشانرا بخون شهادتے فی سبیل الله و زین خواهند کرد
 و پله این سیاهی جفا بد چربید و نوم العلماء عباداً و در شان ایشان متحقق است ایشانند که
 جمال آخرت در نظر شان سخن آمده و قباحت دنیا و شایعیت آن مشاهد شده آنرا بنظر بقا
 دیدند و این را بدایغ زوال میسر یافتند لاجرم خود را باقی سپردند و از فانی باز داشتند و شهود
 عظمت آخرت ثمره شهود عظمت جلال الایزال است و ذلیل داشتن دنیا و مافیها از لوازم
 هر صورت اولیای حق است و در حق

۱- عالم است و در حقش
 ۲- عالم است و در حقش
 ۳- عالم است و در حقش
 ۴- عالم است و در حقش
 ۵- عالم است و در حقش
 ۶- عالم است و در حقش
 ۷- عالم است و در حقش
 ۸- عالم است و در حقش
 ۹- عالم است و در حقش
 ۱۰- عالم است و در حقش

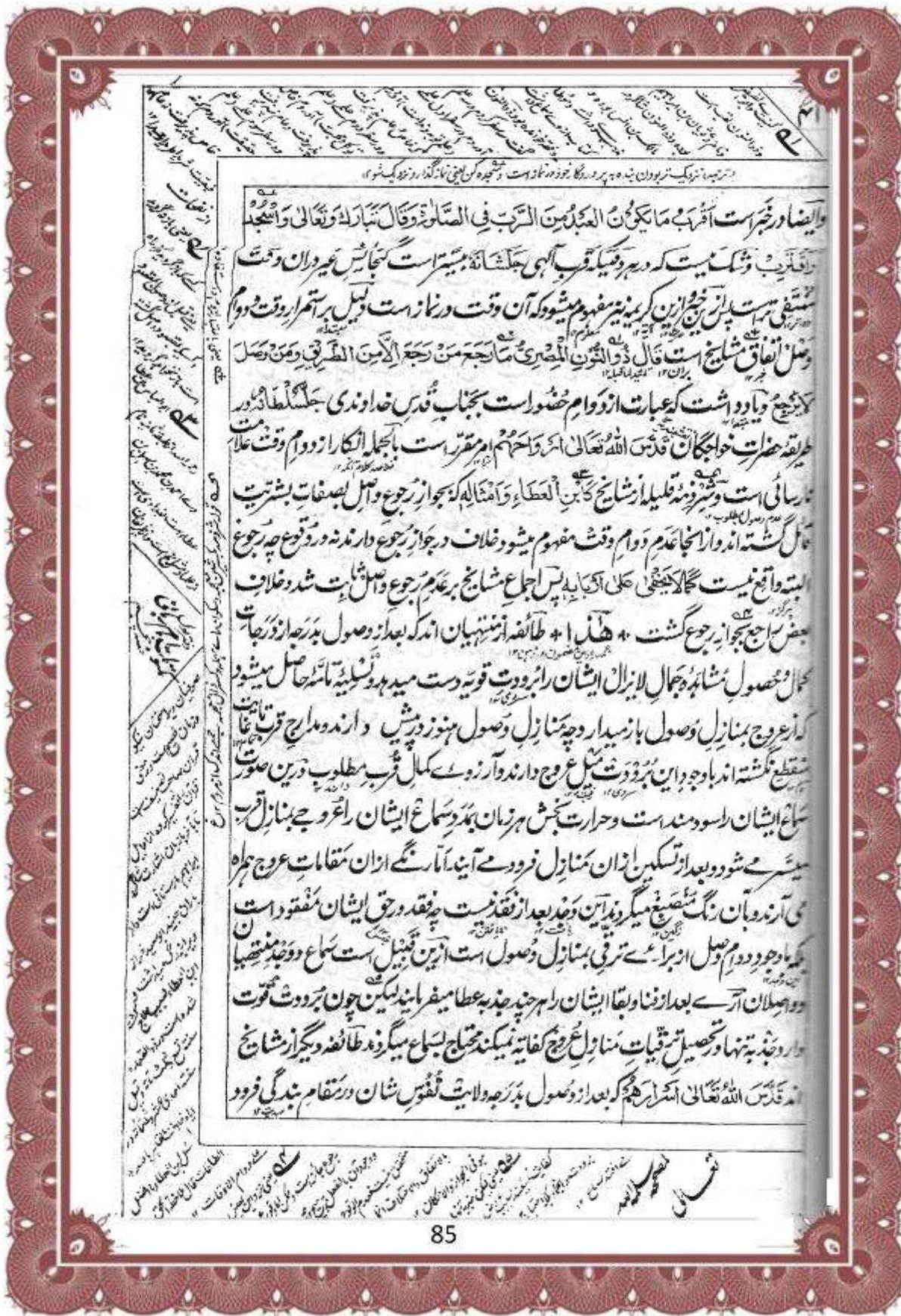
عنه که در تالیف بحیث از او از باب جاودیاست و قرع بر آذان مغربی

سُبْحَانَ مَنْ ذَلِكَ وَمِنْ فَضْلِ الْعِلْمِ الشُّعْرُ الْكَبِيكُ الْعَالِمُ الرَّاسِ عَنِ غَرَضِ انْتِخَابِ
 كُنْدِ بَهِتَرِ مَنِيْدِ اَكْرَازِ عِلْمًا وَاخِرْتِ پیداشود چه سعادت که صحبت او کبریت است و اگر پیداشود
 بعد از تامل صحیح بهترین این جنس را اختیار کنند مَا لَا يَذْرُؤُكَ كَلْبَةٌ لَا يَمْزُقُ كَلْبَةٌ نَمِيْدُ نَمِيْدُ نَمِيْدُ نَمِيْدُ
 همچنانکه خلاصی خلایق وابسته بوجوه علما است شسران عالم نیز با ایشان مربوط است بهترین
 علما بهترین عالم است و بهترین ایشان بهترین خلایق است و افضل ابایشان مربوط است
 اندر غریزی ابلیس لعین را وید که فارغ و بیگارش است بر آنرا پرسید گفت علما این وقت کار میکنند
 و در اغوا و اضلال کافی اندسته عالم که کامرانی و تن پروری کند او خوشتر گم است که راهبری کند
 غرض که درین باب فکر صحیح و تامل صادق مرعی داشته اند امروا نمند نمود چون کار دوست برود
 علاجی نمی پذیرد و هر چند شرمی آید کسی اشغال این سخنان با باب فطانت صحیح اظهار سازد
 آما این معنی را وسیله سعادت خود دانسته مستودعی کرده

کتاب پنجاه و چهارم

تیر بیست و نقابت پناهی شیخ فریددور یافته در بیان آنکه جناب ارحمت بنوع لازم است
 ضرر صحبت به تبع فوق ضرر صحبت کافر است و بهترین فرق مبدعه شیعه شنیعه اند و مینا سبب
 ذَلِكَ عَظَّمَ اللهُ تَعَالَى اَجْرَكُمْ وَرَفَعَ قَدْرَكُمْ وَتَبَرَّكُمْ وَشَرَحَ صَدْرَكُمْ وَتَبَسَّوْا
 الْبَشْرَ الْمَطْمَئِنِّ زَيْغِ الْبَصْرِ عَلَيْكَ وَعَلَى اَلِهٍ مِنَ الصَّلَاةِ اَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِيْمَاتِ
 اَكْمَلُهَا مَنْ لَمْ يَشْكُرْ النَّاسَ لَمْ يَشْكُرِ اللهُ كَسِي كَشْكْرُ اَوْ مِي سَجَانَا وَاوْر وَاوْر وَاوْر وَاوْر وَاوْر
 نیا در و پس بر با فقیران شکر احسانهای شما لازم است اولاً سبب جمعیت حضرت خواجیه ماشا بود
 ای یغنیل شما در آن جمعیت طلب حق سبحانه و تعالی کردیم و خطهای وافر رویم و ثانیاً چون حکم

عنه که در تالیف بحیث از او از باب جاودیاست و قرع بر آذان مغربی
 سُبْحَانَ مَنْ ذَلِكَ وَمِنْ فَضْلِ الْعِلْمِ الشُّعْرُ الْكَبِيكُ الْعَالِمُ الرَّاسِ عَنِ غَرَضِ انْتِخَابِ
 كُنْدِ بَهِتَرِ مَنِيْدِ اَكْرَازِ عِلْمًا وَاخِرْتِ پیداشود چه سعادت که صحبت او کبریت است و اگر پیداشود
 بعد از تامل صحیح بهترین این جنس را اختیار کنند مَا لَا يَذْرُؤُكَ كَلْبَةٌ لَا يَمْزُقُ كَلْبَةٌ نَمِيْدُ نَمِيْدُ نَمِيْدُ نَمِيْدُ
 همچنانکه خلاصی خلایق وابسته بوجوه علما است شسران عالم نیز با ایشان مربوط است بهترین
 علما بهترین عالم است و بهترین ایشان بهترین خلایق است و افضل ابایشان مربوط است
 اندر غریزی ابلیس لعین را وید که فارغ و بیگارش است بر آنرا پرسید گفت علما این وقت کار میکنند
 و در اغوا و اضلال کافی اندسته عالم که کامرانی و تن پروری کند او خوشتر گم است که راهبری کند
 غرض که درین باب فکر صحیح و تامل صادق مرعی داشته اند امروا نمند نمود چون کار دوست برود
 علاجی نمی پذیرد و هر چند شرمی آید کسی اشغال این سخنان با باب فطانت صحیح اظهار سازد
 آما این معنی را وسیله سعادت خود دانسته مستودعی کرده



در تفسیر آنکه سرور آن است ۲۰۰ روز در روز نماز است و آنچه که کنایه از آن است که سرور آن است

و ایضا در خبر است آنچه که ما میگویند العبد من الرب فی الصلوة و قال تبارک و تعالی و استجد
 و اذنیب و شکست که در هر وقتیکه قرب الهی جلگشانه و بیشتر است نجاشین غیر در آن وقت
 مستقیماً است پس ازین که برینیه مفهوم میشود که آن وقت در نماز است و قبل بر آن نماز وقت دوم
 و مثل اتفاق مشایخ است قال ذوالفقار المصیری ما جع من رجعة الا من الطریق و من وصل
 لا یجوع و یادداشت که عبارات از دوام حضور است بجناب قدس خداوندی جلگشانه و در
 طریقه حضرت خواجگان قدس الله تعالی است و از آنکه امر مقرر است باجمل انکار از دوام وقت علامت
 نارسائی است و بیشتر زنده فلیدا مشایخ کاتبین العطاء و اما مثالی که مجاز رجوع و اهل بصفاست بشریت
 تامل گشت اند و از آنجا عدم دوام وقت مفهوم میشود و خلاف در مجاز رجوع دارند و در وقوع چه رجوع
 البته واقع نیست گلا کفنی کل انکبایه پس اجماع مشایخ بر عدم رجوع و اهل ثابت شد و خلاف
 بعضی راجع مجاز رجوع گشت ۱۰ ههنا ۱۰ طائفه از منتهیان اند که بعد از وصول بدرضا و در اجابت
 بحال حصول مشابه و جمال لایزال ایشان را برودت قوی دست میدهند و تسلیه نامه حاصل میشود
 که رجوع بمنزله وصول باز میدار و چه بنازله وصول هنوز در پیش دارند و در ارج قربت ثابت
 شقیق نشسته اند با وجود این برودت میل عروج دارند و آرزوی کمال قرب مطلوب درین صورت
 سماع ایشان را سودمند است و حرارت بخش هر زمان بعد و سماع ایشان را عروج بمنزله قرب
 میسر می شود و بعد از تسکین از آن بمنزله فرو می آید اما رنگی از آن مقامات عروج همراه
 می آید و بان رنگ شصت میگردد و این بعد از تقدیرت چه نقد و در حق ایشان منفقود است
 یکبار و دو روز وصل از برای ترقی بمنزله وصول است ازین قبیل است سماع و در چند تنصیب
 و در احوال آن بعد از فنا و بقا ایشان را هر چند جذب عطا میفرماید لیکن چون برودت قوت
 دارد و جذبیه تنها در تحصیل ترقیات مناول عروج کفایت نمیکند محتاج بسماع میگردد و طائفه دیگر از مشایخ
 اند قدس الله تعالی است که بعد از وصول بدرضا و لا یتفقوس شان در مقام بندگی فرود

و ایضا در خبر است آنچه که ما میگویند العبد من الرب فی الصلوة و قال تبارک و تعالی و استجد
 و اذنیب و شکست که در هر وقتیکه قرب الهی جلگشانه و بیشتر است نجاشین غیر در آن وقت
 مستقیماً است پس ازین که برینیه مفهوم میشود که آن وقت در نماز است و قبل بر آن نماز وقت دوم
 و مثل اتفاق مشایخ است قال ذوالفقار المصیری ما جع من رجعة الا من الطریق و من وصل
 لا یجوع و یادداشت که عبارات از دوام حضور است بجناب قدس خداوندی جلگشانه و در
 طریقه حضرت خواجگان قدس الله تعالی است و از آنکه امر مقرر است باجمل انکار از دوام وقت علامت
 نارسائی است و بیشتر زنده فلیدا مشایخ کاتبین العطاء و اما مثالی که مجاز رجوع و اهل بصفاست بشریت
 تامل گشت اند و از آنجا عدم دوام وقت مفهوم میشود و خلاف در مجاز رجوع دارند و در وقوع چه رجوع
 البته واقع نیست گلا کفنی کل انکبایه پس اجماع مشایخ بر عدم رجوع و اهل ثابت شد و خلاف
 بعضی راجع مجاز رجوع گشت ۱۰ ههنا ۱۰ طائفه از منتهیان اند که بعد از وصول بدرضا و در اجابت
 بحال حصول مشابه و جمال لایزال ایشان را برودت قوی دست میدهند و تسلیه نامه حاصل میشود
 که رجوع بمنزله وصول باز میدار و چه بنازله وصول هنوز در پیش دارند و در ارج قربت ثابت
 شقیق نشسته اند با وجود این برودت میل عروج دارند و آرزوی کمال قرب مطلوب درین صورت
 سماع ایشان را سودمند است و حرارت بخش هر زمان بعد و سماع ایشان را عروج بمنزله قرب
 میسر می شود و بعد از تسکین از آن بمنزله فرو می آید اما رنگی از آن مقامات عروج همراه
 می آید و بان رنگ شصت میگردد و این بعد از تقدیرت چه نقد و در حق ایشان منفقود است
 یکبار و دو روز وصل از برای ترقی بمنزله وصول است ازین قبیل است سماع و در چند تنصیب
 و در احوال آن بعد از فنا و بقا ایشان را هر چند جذب عطا میفرماید لیکن چون برودت قوت
 دارد و جذبیه تنها در تحصیل ترقیات مناول عروج کفایت نمیکند محتاج بسماع میگردد و طائفه دیگر از مشایخ
 اند قدس الله تعالی است که بعد از وصول بدرضا و لا یتفقوس شان در مقام بندگی فرود

فصل فی تفسیر آنکه سرور آن است ۲۰۰ روز در روز نماز است و آنچه که کنایه از آن است که سرور آن است

خلق و معارف مدارج اصلی او را میسر است بلکه آنجا که اوست نازل است و نه وصل از ظل وصل
 او را گذرانیده اند این نوع کامل ممکن بسیار جز الوجود است اگر بعد از قرون متطاوله و آرزومند
 متباعده بظهور آید هم منعم است عالمی از و سطور گردد نظر او شافی افراض قلب است
 و توجیه او در واقع اخلاق روزی نام ضمیمه اوست که مدارج عروج را تمام کرده در مقام بندگی فرو آمده است
 و آرام و انس بجای او گرفته بنام سبب دیکه که فرق آن متفاوت نیست در مقامات ولایت ازین
 طائفه بعضی را انتخاب نموده مشرف بسازند و قابلیت منصب محبوبیت نیز ایشان را مسلم است
 جامع جمیع کمالات مرتبه ولایت است و حاوی تمام مقامات درجه و محبت از ولایت خاتمه نبوت
 بهره مند است باجمله در شان او این مصراع صادق است آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری
 به همدان به بندگی را سماع و وجد مضر است و شافی خروج هر چه بشر الطواقف شود شکر از نظر
 سماع در آخر این مکتوب تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی و جدا معلول است حال او و بوال
 شکر است یعنی است شکر او شایسته هوای نفسانی و عینی با ملت تمام من که یکدیگر من از این
 الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ الْقُلُوبِ مَتَوَسِّطُونَ بَيْنَ الْمُبْتَدِئِينَ وَالْمُنْتَهَيْنِ وَالْمُهَيِّجِ هُوَ الْكَافِي لِلَّهِ
 وَالْكَافِي بِاللَّهِ وَهُوَ الْكَافِي لِلْكَافِي وَالْمُهَيِّجِ دَرَجَاتٍ بَعَثَ فِي بَعْضِ دَلُوعِ صَوْلِحِ كَرَامَتِ
 لَا يَكُونُ مَقْتَبًا أَبَدًا لِأَيِّدِي بَاجْمَلِ سَمَاعِ مَسْطَرَّانِ رَافِعِ اسْتِ وَقِسْمِ اَزْمِنْتِيانِ رَانِيهِ چنانکه
 با گذشت لیکن باید دانست که از باب قلوب رانیز سماع مطلقاً محتاج الیه نیست بلکه جامع است
 که بدولت جذب مشرف نشده اند و بریاضات و مجاهدات شاقه میجویند که قطع ساقست نمایند سماع
 و وجد و این صورت این جامع را متمدن و معاوان است و اگر از باب قلوب از موجد زبان باشند
 قطع سماع نیز ایشانرا باید و جذب است محتاج بسماع نیستند و نیز باید دانست که سماع از باب
 قلوب غیر مجرب را به مطلقاً نافع است بلکه انتفاع از آن مشروط بشرائط است و بدوینها
 كَعَرَطُ الْفَتَاةِ وَاوْحَادِ اَنْ شَرِطُ اَعْتِقَا وَاَسْتِ بِجَمَالِ خَوْشِ وَاگر تمامی خود متعقد است

کتاب توحید و معارف
 مدارج اصلی او را میسر است
 بلکه آنجا که اوست نازل است
 و نه وصل از ظل وصل او را
 گذرانیده اند این نوع کامل
 ممکن بسیار جز الوجود است
 اگر بعد از قرون متطاوله و
 آرزومند متباعده بظهور آید
 هم منعم است عالمی از و سطور
 گردد نظر او شافی افراض
 قلب است و توجیه او در واقع
 اخلاق روزی نام ضمیمه
 اوست که مدارج عروج را تمام
 کرده در مقام بندگی فرو
 آمده است و آرام و انس بجای
 او گرفته بنام سبب دیکه که
 فرق آن متفاوت نیست در
 مقامات ولایت ازین طائفه
 بعضی را انتخاب نموده مشرف
 بسازند و قابلیت منصب
 محبوبیت نیز ایشان را مسلم
 است جامع جمیع کمالات
 مرتبه ولایت است و حاوی
 تمام مقامات درجه و محبت
 از ولایت خاتمه نبوت بهره
 مند است باجمله در شان او
 این مصراع صادق است آنچه
 خوبان همه دارند تو تنها
 داری به همدان به بندگی را
 سماع و وجد مضر است و
 شافی خروج هر چه بشر
 الطواقف شود شکر از نظر
 سماع در آخر این مکتوب
 تحریر خواهد یافت انشاء
 الله تعالی و جدا معلول است
 حال او و بوالشکر است یعنی
 است شکر او شایسته هوای
 نفسانی و عینی با ملت تمام
 من که یکدیگر من از این
 الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ
 الْقُلُوبِ مَتَوَسِّطُونَ
 بَيْنَ الْمُبْتَدِئِينَ
 وَالْمُنْتَهَيْنِ
 وَالْمُهَيِّجِ هُوَ
 الْكَافِي لِلَّهِ
 وَالْكَافِي بِاللَّهِ
 وَهُوَ الْكَافِي
 لِلْكَافِي
 وَالْمُهَيِّجِ
 دَرَجَاتٍ
 بَعَثَ فِي
 بَعْضِ
 دَلُوعِ
 صَوْلِحِ
 كَرَامَتِ
 لَا يَكُونُ
 مَقْتَبًا
 أَبَدًا
 لِأَيِّدِي
 بَاجْمَلِ
 سَمَاعِ
 مَسْطَرَّانِ
 رَافِعِ
 اسْتِ
 وَقِسْمِ
 اَزْمِنْتِيانِ
 رَانِيهِ
 چنانکه
 با گذشت
 لیکن
 باید
 دانست
 که
 از
 باب
 قلوب
 رانیز
 سماع
 مطلقاً
 محتاج
 الیه
 نیست
 بلکه
 جامع
 است
 که
 بدولت
 جذب
 مشرف
 نشده
 اند
 و
 بریاضات
 و
 مجاهدات
 شاقه
 میجویند
 که
 قطع
 ساقست
 نمایند
 سماع
 و
 وجد
 و
 این
 صورت
 این
 جامع
 را
 متمدن
 و
 معاوان
 است
 و
 اگر
 از
 باب
 قلوب
 از
 موجد
 زبان
 باشند
 قطع
 سماع
 نیز
 ایشانرا
 باید
 و
 جذب
 است
 محتاج
 بسماع
 نیستند
 و
 نیز
 باید
 دانست
 که
 سماع
 از
 باب
 قلوب
 غیر
 مجرب
 را
 به
 مطلقاً
 نافع
 است
 بلکه
 انتفاع
 از
 آن
 مشروط
 بشرائط
 است
 و
 بدوینها
 كَعَرَطُ
 الْفَتَاةِ
 وَاوْحَادِ
 اَنْ
 شَرِطُ
 اَعْتِقَا
 وَاَسْتِ
 بِجَمَالِ
 خَوْشِ
 وَاگر
 تمامی
 خود
 متعقد
 است

عناوین اهل بیت علیهم السلام
 در مقامات ولایت ازین طائفه
 بعضی را انتخاب نموده مشرف
 بسازند و قابلیت منصب
 محبوبیت نیز ایشان را مسلم
 است جامع جمیع کمالات
 مرتبه ولایت است و حاوی
 تمام مقامات درجه و محبت
 از ولایت خاتمه نبوت بهره
 مند است باجمله در شان او
 این مصراع صادق است آنچه
 خوبان همه دارند تو تنها
 داری به همدان به بندگی را
 سماع و وجد مضر است و
 شافی خروج هر چه بشر
 الطواقف شود شکر از نظر
 سماع در آخر این مکتوب
 تحریر خواهد یافت انشاء
 الله تعالی و جدا معلول است
 حال او و بوالشکر است یعنی
 است شکر او شایسته هوای
 نفسانی و عینی با ملت تمام
 من که یکدیگر من از این
 الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ
 الْقُلُوبِ مَتَوَسِّطُونَ
 بَيْنَ الْمُبْتَدِئِينَ
 وَالْمُنْتَهَيْنِ
 وَالْمُهَيِّجِ هُوَ
 الْكَافِي لِلَّهِ
 وَالْكَافِي بِاللَّهِ
 وَهُوَ الْكَافِي
 لِلْكَافِي
 وَالْمُهَيِّجِ
 دَرَجَاتٍ
 بَعَثَ فِي
 بَعْضِ
 دَلُوعِ
 صَوْلِحِ
 كَرَامَتِ
 لَا يَكُونُ
 مَقْتَبًا
 أَبَدًا
 لِأَيِّدِي
 بَاجْمَلِ
 سَمَاعِ
 مَسْطَرَّانِ
 رَافِعِ
 اسْتِ
 وَقِسْمِ
 اَزْمِنْتِيانِ
 رَانِيهِ
 چنانکه
 با گذشت
 لیکن
 باید
 دانست
 که
 از
 باب
 قلوب
 رانیز
 سماع
 مطلقاً
 محتاج
 الیه
 نیست
 بلکه
 جامع
 است
 که
 بدولت
 جذب
 مشرف
 نشده
 اند
 و
 بریاضات
 و
 مجاهدات
 شاقه
 میجویند
 که
 قطع
 ساقست
 نمایند
 سماع
 و
 وجد
 و
 این
 صورت
 این
 جامع
 را
 متمدن
 و
 معاوان
 است
 و
 اگر
 از
 باب
 قلوب
 از
 موجد
 زبان
 باشند
 قطع
 سماع
 نیز
 ایشانرا
 باید
 و
 جذب
 است
 محتاج
 بسماع
 نیستند
 و
 نیز
 باید
 دانست
 که
 سماع
 از
 باب
 قلوب
 غیر
 مجرب
 را
 به
 مطلقاً
 نافع
 است
 بلکه
 انتفاع
 از
 آن
 مشروط
 بشرائط
 است
 و
 بدوینها
 كَعَرَطُ
 الْفَتَاةِ
 وَاوْحَادِ
 اَنْ
 شَرِطُ
 اَعْتِقَا
 وَاَسْتِ
 بِجَمَالِ
 خَوْشِ
 وَاگر
 تمامی
 خود
 متعقد
 است

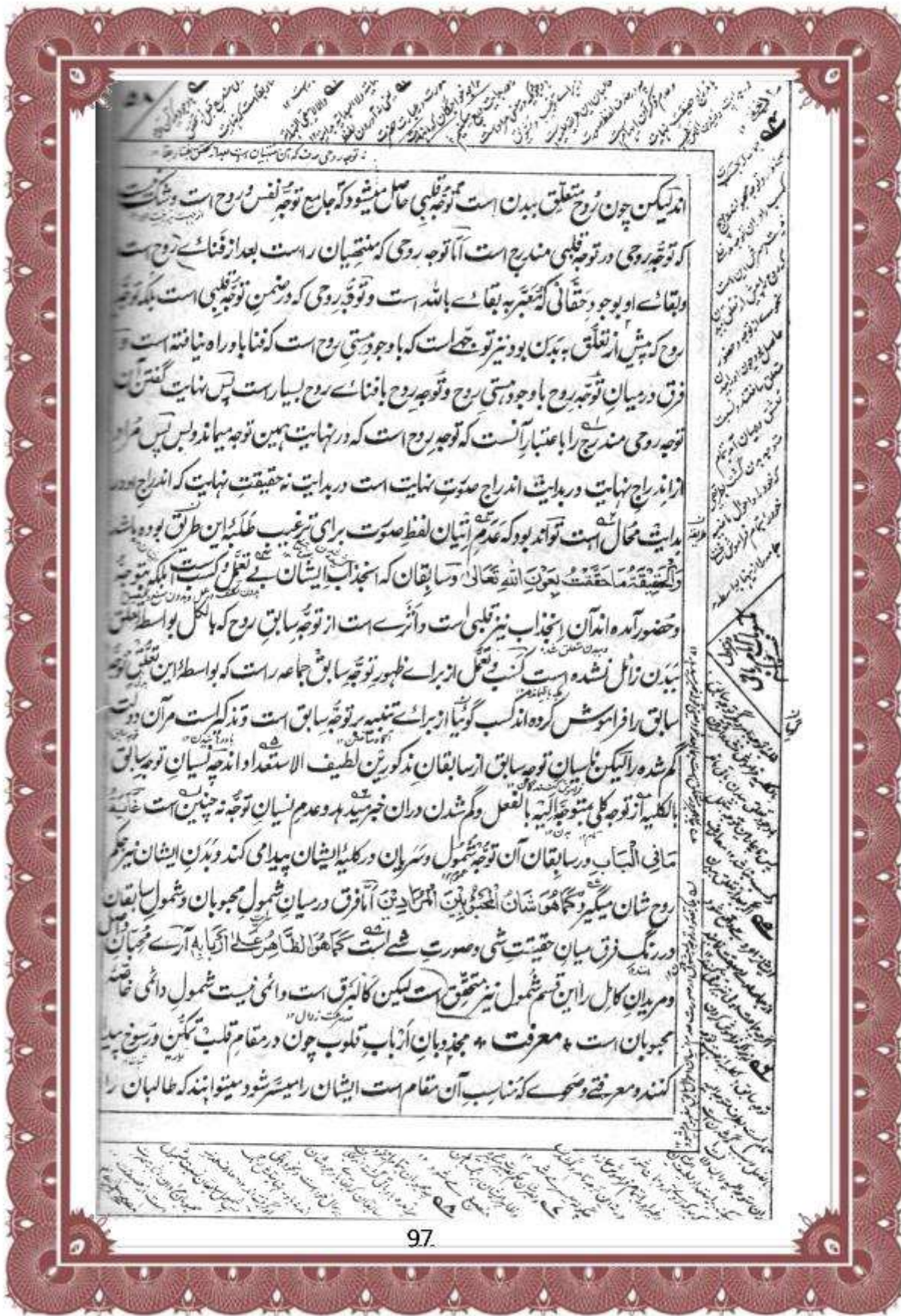


در صورت بقا با شدت شایسته تحقق بقاء باسد و نوم ممکن نیست اگر چه بسیار را پیش از
 رسیدن این مقام این معنی متوجه می شود علی الخصوص در طریقه علییه نقشبندیه قدس الله تعالی امرهم
 و الحق ما حَقَّقْتُ الصَّوَابَ مَا لَهْمْتُ وَاللَّهِ تَعَالَى أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ وَاللَّيْهِ تَعَالَى الْمُرْجِعُ وَالْمَدَابِ
 مُحَمَّدٌ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَزْوَاجًا وَأَخْرَافًا وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِهِ دَائِمًا وَسِعْرًا

سوره طه
 ماله نقشبندیان
 عالی کلمات
 زنده ها
 رفیقان
 کلمه

سج است بر آن حق است تفصیل این سخن عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی این مشتاق
 سعوری و این مناسبت ظاهری باعث آن تحمیل می شود و چون در طریقه علویه لقبندیه جذب بر
 سکون مقدم است مجذوبان این طریق را که بدولت سلوک مشرف نشده اند این هم تحمیل و این
 نوع توهم بسیار است و جمیع راهم از ایشان که احوال منقلبیه در مقام جذب حاصل میشود و از آنجا بحال
 سیر و قطع منازل سلوک و طی مساکب سیر الی امدی الگازند و بان تقلبات خود را مجذوب
 ساکب میدانند بخاطر غایب زاریافت که فقره چند نوشته شود و در بیان حقیقت جذب و سلوک و ترقی و پیا
 این هر دو مقام با ذکر بعضی از خواص متمیز هر یک از دیگر و ترقی در میان جذب مبتدی جذب
 سستی و حقیقت تعامیل و انشاء و علوم دیگر که مناسب آن مقام باشد یعنی الحق و بیطیل
 کب اطل و کب کبره لطفی موانع + فاش کجست فیله یحسن تکو فیغه سبجانده و هو سبجانده
 کبیل و نعیم الکوکیل این مکتوب شمل است بر دو مقصد و یک خاتمه مقصد اول
 بیان معارفی که بمقام جذب متعلق اند و مقصد ثانی در آنچه تعلق بسلوک ارد و خاتمه بیان
 معنی علوم و معارف متفرقه است که ظالمان را در استن آنها کاشه المنفعت است مقصد اول
 بیان مجذوبان سلوک تمام با کرده هر چند جذب قوی داشته باشد و از هر راهی که منجذب شوند
 در عمل جز که از باب قلوب اند به سلوک و تکریر نفسان مقام قلب نمیتواند گذشت و بقلب قلب
 سیرت انجذاب ایشان انجذاب قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است اصل
 نفس با روح درین مقام متفرج است و خلقت با نور درین تعامل مختلط با کلبه و صیقلی مقام قلب
 بر آمدن و بقلب قلب پریشان و انجذاب روحی بمطلوب پیدا کردن بے تخلص روح از نفس
 بر آید ترقیه بمطلوب و جدا شدن نفس از روح و فرود آمدن او در مقام بندگی منصوریت مادم
 که این هر دو فی حقیقت مجتمع اند حقیقت جامع قلبیه محکم و برپاست انجذاب خالص روحی منصور
 است و تخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طی مساکب سیر الی امد و تحقق سیر فی امد

سج است بر آن حق است تفصیل این سخن عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی این مشتاق
 سعوری و این مناسبت ظاهری باعث آن تحمیل می شود و چون در طریقه علویه لقبندیه جذب بر
 سکون مقدم است مجذوبان این طریق را که بدولت سلوک مشرف نشده اند این هم تحمیل و این
 نوع توهم بسیار است و جمیع راهم از ایشان که احوال منقلبیه در مقام جذب حاصل میشود و از آنجا بحال
 سیر و قطع منازل سلوک و طی مساکب سیر الی امدی الگازند و بان تقلبات خود را مجذوب
 ساکب میدانند بخاطر غایب زاریافت که فقره چند نوشته شود و در بیان حقیقت جذب و سلوک و ترقی و پیا
 این هر دو مقام با ذکر بعضی از خواص متمیز هر یک از دیگر و ترقی در میان جذب مبتدی جذب
 سستی و حقیقت تعامیل و انشاء و علوم دیگر که مناسب آن مقام باشد یعنی الحق و بیطیل
 کب اطل و کب کبره لطفی موانع + فاش کجست فیله یحسن تکو فیغه سبجانده و هو سبجانده
 کبیل و نعیم الکوکیل این مکتوب شمل است بر دو مقصد و یک خاتمه مقصد اول
 بیان معارفی که بمقام جذب متعلق اند و مقصد ثانی در آنچه تعلق بسلوک ارد و خاتمه بیان
 معنی علوم و معارف متفرقه است که ظالمان را در استن آنها کاشه المنفعت است مقصد اول
 بیان مجذوبان سلوک تمام با کرده هر چند جذب قوی داشته باشد و از هر راهی که منجذب شوند
 در عمل جز که از باب قلوب اند به سلوک و تکریر نفسان مقام قلب نمیتواند گذشت و بقلب قلب
 سیرت انجذاب ایشان انجذاب قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است اصل
 نفس با روح درین مقام متفرج است و خلقت با نور درین تعامل مختلط با کلبه و صیقلی مقام قلب
 بر آمدن و بقلب قلب پریشان و انجذاب روحی بمطلوب پیدا کردن بے تخلص روح از نفس
 بر آید ترقیه بمطلوب و جدا شدن نفس از روح و فرود آمدن او در مقام بندگی منصوریت مادم
 که این هر دو فی حقیقت مجتمع اند حقیقت جامع قلبیه محکم و برپاست انجذاب خالص روحی منصور
 است و تخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طی مساکب سیر الی امد و تحقق سیر فی امد



اندکی پس چون روح متعلق بدن است موجه قلبی حاصل میشود که جامع توجه نفس روح است و شکست
 که توجه روحی در توجه قلبی مندرج است آن توجه روحی که منتحیان را است بعد از فتنائے روح است
 و بقائے او بوجه و حقیقی که تعبیر به بقائے باشد است و توجه روحی که در ضمن توجه قلبی است بلکه توجه
 روح که پیش از تعلق به بدن بود نیز توجه است که با وجود مستی روح است که فنا با و راه نیافته است و
 فرق در میان توجه روح با وجود مستی روح و توجه روح با فتنائے روح بسیار است پس نهایت گفتن آن
 توجه روحی مندرج را باعتبار آنست که توجه روح است که در نهایت همین توجه میماند پس پس مراد
 از اندراج نهایت در بدایت اندراج صدوت نهایت است در بدایت نه حقیقت نهایت که اندراج بود
 بدایت محال است تواند بود که حدیث ایشان لفظ صدوت برای ترغیب طلبه این طریق بوده باشد
 و الحقیقة ما حقیقت یعنی الله تعالی و سابقان که اسجد آب ایشان بنه تغل کسبت ملک متوجه
 و حضور آمده اند آن اجذاب نیز قلبی است و اثر است از توجه سابق روح که با کمال بواسطه تعلق
 سابق زائل نشده است نسبت تعلق از برای ظهور توجه سابق جماعه راست که بواسطه این تعلق
 سابق را فراموش کرده اند کسب گویند از برای تنبیه بر توجه سابق است و مذکور است مرآن دوست
 گم شده را لیکن نسیان توجه سابق از سابقان مذکورین لطیف الاستعداد و اندچه نسیان توجه سابق
 بالکلیه از توجه کلی متوجه کتبه بالفعل و گم شدن در آن خیر میسر مد و عدم نسیان توجه نه چنین است غایب
 مافی الباب و سابقان آن توجه شمول و سرمان در کلیه ایشان پیدای کند و بدن ایشان نیز عجز
 روح شان میگیرد و کما هو شأن العجبی بدن المثل من آفاق در میان شمول محبوبان و شمول سابقان
 در رنگ فرق میان حقیقت شی و صورت شی شسته است کما هو الظاهر کما آیه آرسه محبان
 و مردان کامل را این هم شمول نیز متحقق است لیکن کالذوق است و انمی نیست شمول دائمی فتنه
 محبوبان است به معرفت به مجذوبان از باب تلوب چون در مقام قلب تکلیف و رسیدن پدید
 کنند و معرفتی و صحیح که ناسب آن مقام است ایشان را میسر شود و میگویند که طالبان را

تا در رسانند و در صحبت ایشان انجذاب و محبت قلبی جامع طلاکب حاصل شود هر چند از ایشان بکمال
 نرسند چنانچه ایشان خود بجهت کمال نرسیده اند و دیگر بر او واسطه حصول کمال نمیتوانند شد مشهور است
 که از ناقص کمال نیامد افاده ایشان هر قدر که باشد بیش از افاده آریاب سلوک است هر چند پهنایت
 سلوک رسد و جذب مستحقان پیدا کند آنگاه مقام تملک ایشان را بطریق غیر عن الله بالذکر فرو نیاوردند
 چه مستحق غیر جمیع عالم تملک و افاده ندارد چه او را به عالم نسبتی و توجه نماند با افاده تواند نمود و شیخ معتاد
 که در برنج می گویند باعتبار آنست که او در مقام برزخیت که مقام قلب است فرو آمده است و از هر دو
 جهت روح و نفس حفظی و آفریننده است از جهت روح از فزونی استفاده میکند و از جهت نفس با وجود
 توفیق افاده می نماید زیرا که او را توجه حق سبحانه و تعالی با توجه خلق جمع شده است که روح کدام حجاب و دیگر نیست
 پس افاده و استفاده معاً او را حاصل است بعضی از شیخ ازین برزخیت برزخیت بین الخلق و اسحق میخوانند
 و شیخ برنج را جامع بین این تشبیه و التفرید میگویند پوشیده نماند که این هم برزخیت که بنا بر آن بر سر است
 و این مقام شمی که بنام آن بر صحت نیست زیرا که نفسشان درین مقام در غلبات انوار روح
 مشرب است و همان اندراج منشأ شکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس روح از یکدیگر
 جدا است پس آنچه شکر را در آن گنجایش نباشد بلکه آنچه همه صحت است که در سبب مقام عترت است و هذلول
 شیخ کمال را چون در مقام قلب فردوی آرد بواسطه برزخیت مناسبت بعالم پیدا می کند و واسطه
 حصول کمالات مستعدان کمالات می شود و مجذب شکر نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسبت
 دارد و توجه را از ایشان درین نمیدارد و از انجذاب و محبت اگر چه سبلی باشد نیز نصیبی برست و رده
 است لاجرم راه افاده بروی کشاوه است بلکه گوئیم که گیت افاده مجذب شکر بیش از گیت افاده
 مستحق جمیع است و کیفیت افاده مستحق زیاد از کیفیت افاده مجذب است زیرا که مستحق جمیع را هر چند
 بعالم مناسبت پیدا شده است آنرا در صورت است فی الحقیقت مجذب است منصف بزرگ اصل است
 برزخیت یاد و این مجذب است بعالم فی الحقیقت است و از جمله آفران عالم است و باقی است

این مقام شمی که بنام آن بر صحت نیست زیرا که نفسشان درین مقام در غلبات انوار روح مشرب است و همان اندراج منشأ شکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس روح از یکدیگر جدا است پس آنچه شکر را در آن گنجایش نباشد بلکه آنچه همه صحت است که در سبب مقام عترت است و هذلول شیخ کمال را چون در مقام قلب فردوی آرد بواسطه برزخیت مناسبت بعالم پیدا می کند و واسطه حصول کمالات مستعدان کمالات می شود و مجذب شکر نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسبت دارد و توجه را از ایشان درین نمیدارد و از انجذاب و محبت اگر چه سبلی باشد نیز نصیبی برست و رده است لاجرم راه افاده بروی کشاوه است بلکه گوئیم که گیت افاده مجذب شکر بیش از گیت افاده مستحق جمیع است و کیفیت افاده مستحق زیاد از کیفیت افاده مجذب است زیرا که مستحق جمیع را هر چند بعالم مناسبت پیدا شده است آنرا در صورت است فی الحقیقت مجذب است منصف بزرگ اصل است برزخیت یاد و این مجذب است بعالم فی الحقیقت است و از جمله آفران عالم است و باقی است

برقائے کمال بان بقا باقی است پس ناچار طالبان بواسطہ سنا سبت تحقیقی از مجذوب بیشتر فائدہ گیرند
 منتہی مرجع کثیر لیکن افادہ مراتب کمالات ولایت مخصوص منتهی است پس لا جرم در کیفیت افادہ منتہی
 راجع باشد و ایضا منتہی رافی الحقیقت ہمت و توجہ نیست و مجذوب صاحب ہمت و توجہ است بہمت
 کمال طالب ہمیشہ سے بروہ چہ بچہ کمال سادہ و ایضا نہایت توجہیکہ طالبان را از مجذوبان حاصل سے شود
 ہمان توجہ سابق روح است کہ فراموش کردہ بودند و صحبت شان سیاہ ایشان آید بطریق انداز و توجہ
 قلبی حاصل گشتہ بخلاف توجہیکہ در صحبت منتہیان پیدا میشود توجہ جاہل است کہ پیشتر اصلا مسجود و
 و موقوف بود بر قنائے روح بلکہ بر قنائے او بوجہ و خفائی پس لابد توجہ اول سہل الحصول باشد و توجہ
 ثانی معتد لوجہ و ہر چہ سہل است بیشتر است ہر چہ معتد است کمتر ازینجا است کہ گفتہ اند کہ در تحصیل ہمت
 جدی شیخ معتد واسطہ نیست چنان نسبت اورا اول حاصل شدہ بود کہ بواسطہ نسیان بتنبیہ و توجہ
 محتاج گشتہ لہذا این شیخ را شیخ تعلیم میگیند شیخ تربیت و در جہت سگولک اورا کے قطع منازل سگولک
 شیخ معتد در کار است و تربیت آن ضروری شیخ معتد را نشانید کہ این ہم مجذوب ننگین را با فادہ عام
 نیست بدہر دور مقام تکمیل شیخی نشانید چہ بعضے از طالبان باشند کہ استعداد ایشان بلند نامادہ باشد
 و قابلیت کمال تکمیل برود چہ تمام داشته باشند و صحبت این مجذوب اگر اکتفا بہ عمل کہ آن استعداد حاصل شود
 و ان قابلیت بر طرف گردد مثلاً زمینے کہ قابلیت تمام از براسے زراعت گندم داشته باشد اگر تخم
 گندم در آن زمین اندازند بار بار اندازہ استعداد سگولک آرد و اگر در آن زمین تخم رومی گندم یا تخم نخود اندازند
 چہ حاصلے بار کہ شنبوب القابلیت گردد و اگر بالفرض شیخ معتد اصاحت و رخصت او بیند یعنی افادہ
 دروسے باید کہ افادہ اورا معتد سازد و بعضے قیود مثل ظہور سنا سبت طالب بطریق افادہ او
 و عدم اصاحت استعداد ان و صحبت او و عدم طغیان نفس او درین ریاست و اعتد چہ ہوا سے
 نفسانی ازوسے نائل شدہ است بواسطہ عدم تنزیکہ نفس و چون معلوم کند کہ طالب ازوسے نہایت
 افادہ اورا ستیدہ دور استعداد طالب ہنوز قابلیت ترقی است باید کہ بوشے این معنی را ظاہر سازد و

طریق تکمیل
 سہل است
 توجہ اول
 سہل الحصول
 توجہ ثانی
 معتد لوجہ
 توجہ اول
 سہل الحصول
 توجہ ثانی
 معتد لوجہ
 توجہ اول
 سہل الحصول
 توجہ ثانی
 معتد لوجہ

مسئلہ ہنوز تکمیل نفس ہنوز قابلیت ترقی است چنانکہ در سنا سبت مذکور است

سے آئندہ تو توجہ بتوق نہ کسند و علم جامع حیوۃ است و ارادہ
 تابع علم است و قدرت نیز ثابت شد چہ ارادت تخصیص احد المتقدّین
 است این اعتبارات در ذات آب بمنزل شیونات است
 اگر با وجود این اعتبارات صفات زائده در ذات آب اثبات کردہ شود بمنزل صفات
 است بوجود زائد آب باعتبار اولیٰ حقّی و عالم فاعل و مرید نمیتوان گفت از برای این اسمی
 ثبوت صفات زائده و رکار است پس آنچه در عبارت بعضی شایخ در اثبات اسمی مذکورہ از
 آب واقع شدہ است بشک آن عدم فرق است میان شیون و صفات و همچنین حکم نفی بوجود
 نیز محمول است بر عدم آن فرق و فرق دیگر در میان شیون و صفات آنست کہ مقام شیون
 قوی‌تر از مقام صفات است و مقام صفات پنجمین است محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ
 کہ برت مہر سے اندر حضور انہ تعالیٰ علیہم اجمعین وصول فیض ثانی ایشان را بتوسط شیونات
 و سایر اشیاء و جماعہ کہ برآند امر ایشانند صلوات اللہ تعالیٰ علیہم و علیٰ آلائہم و علیٰ
 آبکے عہد وصول این فیض بلکہ فیض اول ہم ایشان را بتوسط صفات است پس گوئیم کہ
 آن سرور است علی الصلوٰۃ والسلام و واسطہ وصول فیض و وہم است نفل شان العلم است و این
 شان جامع جمیع شیون اجمالی و تفصیلی است و آن نفل معبر بقابلت ذات تعالیٰ و تقدس شان
 علم را بلکہ جمیع شیون اجمالی و تفصیلی را لیکن باعتبار شمول شان علم اینہا را باید دانست کہ این قابلت
 اگرچہ برزخ است میان ذات عزّت اللہ و میان شان لعلم اما چون یک جهت او برنگ است
 و آن جهت ذات است تعالیٰ شہادتہ در برزخ نیز رنگ آن پیدا نمیشود پس آن برزخ برنگ است
 دیگر کہ شان لعلم است منصف است پس ناچار آن را نفل آن شان گفته شد و ایضا نفل شے عبارت
 از طور شے است اگرچہ بیشتر و بیشتر باشد و مرتبہ دویم و چون حصول برزخ بعد حصول طریقت است
 لاجرم این برزخ در وقت تکالیف در تحت آن شان منکشف میشود پس باعتبار این ظهور تا باطل

علم جامع صفات
 زائده در ذات آب
 اعتبارات در ذات آب
 بمنزل شیونات است
 اگر با وجود این اعتبارات
 صفات زائده در ذات آب
 اثبات کردہ شود بمنزل
 صفات است بوجود زائد آب
 باعتبار اولیٰ حقّی و عالم
 فاعل و مرید نمیتوان گفت
 از برای این اسمی ثبوت
 صفات زائده و رکار است
 پس آنچه در عبارت بعضی
 شایخ در اثبات اسمی مذکورہ
 از آب واقع شدہ است بشک
 آن عدم فرق است میان
 شیون و صفات و همچنین
 حکم نفی بوجود نیز محمول
 است بر عدم آن فرق و فرق
 دیگر در میان شیون و
 صفات آنست کہ مقام
 شیون قوی‌تر از مقام
 صفات است و مقام صفات
 پنجمین است محمد رسول
 اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ
 کہ برت مہر سے اندر حضور
 انہ تعالیٰ علیہم اجمعین
 وصول فیض ثانی ایشان
 را بتوسط شیونات و سایر
 اشیاء و جماعہ کہ برآند
 امر ایشانند صلوات اللہ
 تعالیٰ علیہم و علیٰ آلائہم
 و علیٰ آبکے عہد وصول
 این فیض بلکہ فیض اول
 ہم ایشان را بتوسط
 صفات است پس گوئیم کہ
 آن سرور است علی
 الصلوٰۃ والسلام و
 واسطہ وصول فیض و وہم
 است نفل شان العلم است
 و این شان جامع جمیع
 شیون اجمالی و تفصیلی
 است و آن نفل معبر بقابلت
 ذات تعالیٰ و تقدس شان
 علم را بلکہ جمیع شیون
 اجمالی و تفصیلی را لیکن
 باعتبار شمول شان علم
 اینہا را باید دانست کہ
 این قابلت اگرچہ برزخ
 است میان ذات عزّت اللہ
 و میان شان لعلم اما
 چون یک جهت او برنگ
 است و آن جهت ذات
 است تعالیٰ شہادتہ در
 برزخ نیز رنگ آن پیدا
 نمیشود پس آن برزخ
 برنگ است دیگر کہ شان
 لعلم است منصف است
 پس ناچار آن را نفل آن
 شان گفته شد و ایضا
 نفل شے عبارت از طور
 شے است اگرچہ بیشتر
 و بیشتر باشد و مرتبہ
 دویم و چون حصول
 برزخ بعد حصول طریقت
 است لاجرم این برزخ
 در وقت تکالیف در تحت
 آن شان منکشف میشود
 پس باعتبار این ظهور
 تا باطل

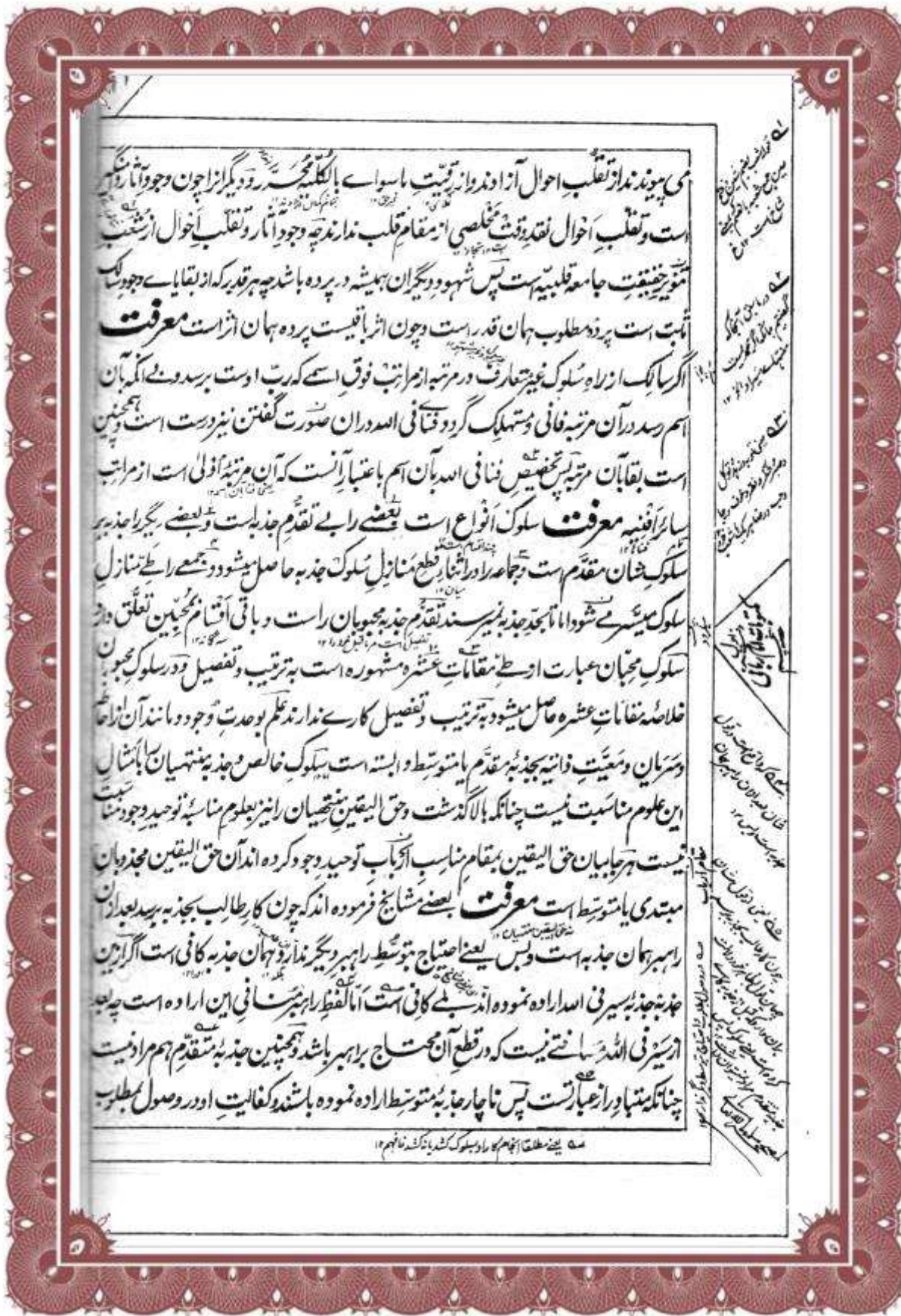
طیبیت مناسب افتاده و طاعت از اولیاء الله که بر قدم و سینه اند صلی الله تعالی علیهم و علیٰ آلهم و سلم
 و بارگاہ انماست که از باب ایشان اند و وصول فیض ثانی طلال آن قابلیت جامع اند و کالتقل
 از مرآن ظل محل را از باب سائر انبیا صلوات الله تعالی و تسبیحاً که علی نبینا و علیهم و واسطه وصول
 فیض اول و ثانی ایشان را قابلیت انصاف ذاتست عز سلسله که بصفتا موجوده زائده و طاعت
 که بر قدم ایشانند از باب ایشان صفات است در حق وصول فیض اول و ثانی و واسطه وصول
 فیض اول مرآن سرور را علی الصلوة و السلام و قابلیت انصاف ذاتست تعالی و تقدست
 مزین صفات را گوشتا قابلیت که وسایل فیض سائر انبیا اند صلوات الله و برکات الله علی نبینا
 و علی آلهم و سلم طلال این قابلیت جامع اند و کالتصل فیض اول نیز ایشان را جامع است که صفات
 علیه و علیهم الصلوة و السلام و وسایل وصول فیض اول نیز ایشان را جامع است که صفات
 محمیان را وسایل وصول فیض اول بعد از واسطه وصول فیض ثانی بخلاف دیگران که نیست
 بعضی از مشایخ قدس سره تعالی امین الله علیهم کذب الخضر علی الصلوة و السلام و قابلیت انصاف
 ساخته اند نشان آن عدم فرق میان شیون و صفات بلکه عدم علم است بمقام شیون و الله یحیی الخضر
 و یموت علی الصلوة و السلام پس محض شد که رب آن حضرت علی الصلوة و السلام و الخیرة ربنا از باب
 هم در مقام شیون و هم در مقام صفات و واسطه وصول هر دو فیض است و نیز معلوم گشت که وصول
 فیض مراتب کالات ولایت آن حضرت علی الصلوة و السلام از ذاتست بتوسط امر زائده شیون
 تیرین مراتب اعتبار زیادتی در ایشان از مرتبه ذات عقل است لهذا محلی ذاتی مخصوص او گشت و کمال
 تابعان او چون از راه او فیض بگیرند ایشان را نیز ازین مقام شرفی بدست آمد و دیگران را چون واسطه
 صفاتی در میان است و صفات موجوده زائده موجودند عاجز حصین در میان افتاد و محلی صفاتی نام
 ایشان گشت باید و است که قابلیت انصاف هر چند اعتبار است وجود زائده آرو چه صفات موجود
 اند قابلیت اینجا آن چون قابلیت در رنگ برانند در میان ذات و صفات بلکه میان شیون صفات

طاعت از اولیاء الله که بر قدم و سینه اند صلی الله تعالی علیهم و علیٰ آلهم و سلم
 و بارگاہ انماست که از باب ایشان اند و وصول فیض ثانی طلال آن قابلیت جامع اند و کالتقل
 از مرآن ظل محل را از باب سائر انبیا صلوات الله تعالی و تسبیحاً که علی نبینا و علیهم و واسطه وصول
 فیض اول و ثانی ایشان را قابلیت انصاف ذاتست عز سلسله که بصفتا موجوده زائده و طاعت
 که بر قدم ایشانند از باب ایشان صفات است در حق وصول فیض اول و ثانی و واسطه وصول
 فیض اول مرآن سرور را علی الصلوة و السلام و قابلیت انصاف ذاتست تعالی و تقدست
 مزین صفات را گوشتا قابلیت که وسایل فیض سائر انبیا اند صلوات الله و برکات الله علی نبینا
 و علی آلهم و سلم طلال این قابلیت جامع اند و کالتصل فیض اول نیز ایشان را جامع است که صفات
 علیه و علیهم الصلوة و السلام و وسایل وصول فیض اول نیز ایشان را جامع است که صفات
 محمیان را وسایل وصول فیض اول بعد از واسطه وصول فیض ثانی بخلاف دیگران که نیست
 بعضی از مشایخ قدس سره تعالی امین الله علیهم کذب الخضر علی الصلوة و السلام و قابلیت انصاف
 ساخته اند نشان آن عدم فرق میان شیون و صفات بلکه عدم علم است بمقام شیون و الله یحیی الخضر
 و یموت علی الصلوة و السلام پس محض شد که رب آن حضرت علی الصلوة و السلام و الخیرة ربنا از باب
 هم در مقام شیون و هم در مقام صفات و واسطه وصول هر دو فیض است و نیز معلوم گشت که وصول
 فیض مراتب کالات ولایت آن حضرت علی الصلوة و السلام از ذاتست بتوسط امر زائده شیون
 تیرین مراتب اعتبار زیادتی در ایشان از مرتبه ذات عقل است لهذا محلی ذاتی مخصوص او گشت و کمال
 تابعان او چون از راه او فیض بگیرند ایشان را نیز ازین مقام شرفی بدست آمد و دیگران را چون واسطه
 صفاتی در میان است و صفات موجوده زائده موجودند عاجز حصین در میان افتاد و محلی صفاتی نام
 ایشان گشت باید و است که قابلیت انصاف هر چند اعتبار است وجود زائده آرو چه صفات موجود
 اند قابلیت اینجا آن چون قابلیت در رنگ برانند در میان ذات و صفات بلکه میان شیون صفات

یعنی چون قبولی اسد با صدمه

پس ناچار این فانی را فانی فی اسد بناید گفت و باقی را باقی با صدمه بیکه مطلق فانی و باقی میتوان
گفت یا متقیه بصفتی یعنی فانی و صفت علم با باقی آن صفت پس ناچار فناء محمیان آتم آمد
بقائے ایشان اکمل و ایضا مخرج مجدی چون بجایست یون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی
نیست چه عالم ظل صفاست نه ظل شیون پس فناء سالک شانه مستلزم فناء مطلق او باشد
بسیکای هیچ بقائے وجود سالک و اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا تمامی خود بان شان باقی بیگردد
بخلاف فانی و صفت که تمام از خود نمیرد و اثرش زایل نمیکرد و چه وجود سالک اثر همان صفت
و عمل آن پس ظهور اسل ماحی و جو ظل باطل نباشد و بقا با نماند فناء است پس مجدی از جوع بصفا
بشترت این است باشد و از خوف رزق محفوظ چه او بجای از خود برآمده است و با و صفت باقی گشته درین محل
نمیگردد و منوع باشد بخلاف و صورت فناء که صفاتی که خود در اینجا بواسطه بقائے اثر وجود سالک ممکن
است از اینجا تواند بود و احتما فیکه در میان مشایخ قدس الله تعالی است که در جواز از مجموع و اصل عدم
جواز آن واقع است حق است که اگر محمیت محفوظ است از خود و اولی در خط است و همچنین است
تجدد فیکه در زوال اثر وجود سالک بعد از فناء او واقع است بعضی بزوال عین و اثر قابل گشته اند
بعضی دیگر زوال اثر را جائز ندانند که اند حق درین باب نیز تفصیل است اگر محمیت عین و اثر در
تجدد میسازد و غیر او را اثر زوال نمی شود چه صفت که اصل است باقی است پس زوال ظل آن
مستلزم نباشد اینجا و قیقه ایست باید است که مراد از زوال عین و اثر زوال شهودیت مجدی
یعنی زوال وجودی مستلزم الحاد و زنده است و جاعه اذین طائفه زوال وجودی تصور کرده اند
و حال اثر ممکن گشته اند و آن را الحاد و زنده دانسته اند و الحق ما حقیقت با عکله است
بسی است که با وجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قابل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ
عمر بزوال اثر مستلزم الحاد و زنده است با جمله زوال وجودی در عین و اثر محالست و شهودی
مستلزم نیست بلکه واقع لیکن مخصوص مجدی مشرب است پس محمیان تمام از قلب می آیند و بقلب

عقل فانی را فانی فی اسد بناید گفت و باقی را باقی با صدمه بیکه مطلق فانی و باقی میتوان گفت یا متقیه بصفتی یعنی فانی و صفت علم با باقی آن صفت پس ناچار فناء محمیان آتم آمد بقائے ایشان اکمل و ایضا مخرج مجدی چون بجایست یون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی نیست چه عالم ظل صفاست نه ظل شیون پس فناء سالک شانه مستلزم فناء مطلق او باشد بسیکای هیچ بقائے وجود سالک و اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا تمامی خود بان شان باقی بیگردد بخلاف فانی و صفت که تمام از خود نمیرد و اثرش زایل نمیکرد و چه وجود سالک اثر همان صفت و عمل آن پس ظهور اسل ماحی و جو ظل باطل نباشد و بقا با نماند فناء است پس مجدی از جوع بصفا بشترت این است باشد و از خوف رزق محفوظ چه او بجای از خود برآمده است و با و صفت باقی گشته درین محل نمیگردد و منوع باشد بخلاف و صورت فناء که صفاتی که خود در اینجا بواسطه بقائے اثر وجود سالک ممکن است از اینجا تواند بود و احتما فیکه در میان مشایخ قدس الله تعالی است که در جواز از مجموع و اصل عدم جواز آن واقع است حق است که اگر محمیت محفوظ است از خود و اولی در خط است و همچنین است تجدد فیکه در زوال اثر وجود سالک بعد از فناء او واقع است بعضی بزوال عین و اثر قابل گشته اند بعضی دیگر زوال اثر را جائز ندانند که اند حق درین باب نیز تفصیل است اگر محمیت عین و اثر در تجدد میسازد و غیر او را اثر زوال نمی شود چه صفت که اصل است باقی است پس زوال ظل آن مستلزم نباشد اینجا و قیقه ایست باید است که مراد از زوال عین و اثر زوال شهودیت مجدی یعنی زوال وجودی مستلزم الحاد و زنده است و جاعه اذین طائفه زوال وجودی تصور کرده اند و حال اثر ممکن گشته اند و آن را الحاد و زنده دانسته اند و الحق ما حقیقت با عکله است بسی است که با وجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قابل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ عمر بزوال اثر مستلزم الحاد و زنده است با جمله زوال وجودی در عین و اثر محالست و شهودی مستلزم نیست بلکه واقع لیکن مخصوص مجدی مشرب است پس محمیان تمام از قلب می آیند و بقلب



می پیوندند از قلب احوال از او اندواز ترتیب ماسواست بالکلیه خود و دیگر از چون وجود آثار است
 است و قلب احوال نقد و ثقیف مخلصی از مقام قلب ندارد چه وجود آثار و قلب احوال از مشتب
 متویض حقیقت جامعه قلبیه است پس شهو و دیگران همیشه در پرده باشد چه هر قدر که از بقایای وجود
 ثابت است پرده مطلوب همان قدر است و چون اثر باقیست پرده همان اثر است معرفت
 اگر ساکن از راه سلوک غیر تعارف در مرتبه از مراتب فوق است که رب اوست برسد و آنکه بان
 اهم رسد در آن مرتبه فانی و تسلیک گردد و فانی المدد در آن صورت گفتن نیز درست است و چنین
 است بقایان مرتبه پر تحفه فی فانی السد بان هم باعتبار آنست که آن مرتبه اولی است از مراتب
 سایر آفنیه معرفت سلوک انواع است بعضی را به تقدم جذب است و بعضی را بجز جذب بر
 سلوک شان مقدم است و جماعه را در ایشان قطع منازل سلوک جذب حاصل میشود و جمیع راهی تنازل
 سلوک میسر می شود اما آنچه جذب بر غیر است تقدم جذب مجویان راست و باقی اقسام مجویان تعلق
 سلوک مجویان عبارت از طه نقائات عشره مشهوره است بر ترتیب و تفصیل و در سلوک مجویان
 خلاصه نقائات عشره حاصل میشود بر ترتیب و تفصیل کار سه ندارد علم بوجدت وجود و مانند آن از احوال
 و سیران و سعیت و انیه بجز به تقدم یا متوسطه است است سلوک خالص جذبیه نه تیسران با مثال
 این علوم مناسبت نیست چنانکه بالا گذشت و حق الیقین نه تیسران را نیز معلوم مناسبه توحید وجود نیست
 نیست هر چه بیان حق الیقین بمقام مناسب آجاب توحید وجود کرده اند آن حق الیقین مجویان
 مبتدی یا متوسطه است معرفت بعضی مشایخ فرموده اند که چون کار طالب بجز به برسد بعد از آن
 راه بر همان جذب است و بس یعنی احتیاج متوسطه را بهر دیگر ندارد و همان جذب کافی است اگر این
 جذب جذب سیری امداراده نموده اند بلی کافی است اما لفظ راه برست فی این اراده است چه بعد
 از سیری فی الله سانه نیست که در قطع آن محتاج بر راه بر باشد و همچنین جذب به مقدم هم را نیست
 چنانکه مبتدا و را عبات است پس تا چار جذب به متوسطه اراده نموده باشند و کفایت او در وصول بطلوب

سه یعنی مطلقاً آنچه که کار سلوک کشد با کفایت نامهم

سه قلبی غیر از این نیست
معین بر غیر از این نیست
شکست من

سه در این عالم
توسعه بر این عالم
سه شکر بیاد او

سه حکمت بیاد او
مهر و مهر و مهر
جهت و جهت و جهت

سه در این عالم
توسعه بر این عالم
سه شکر بیاد او

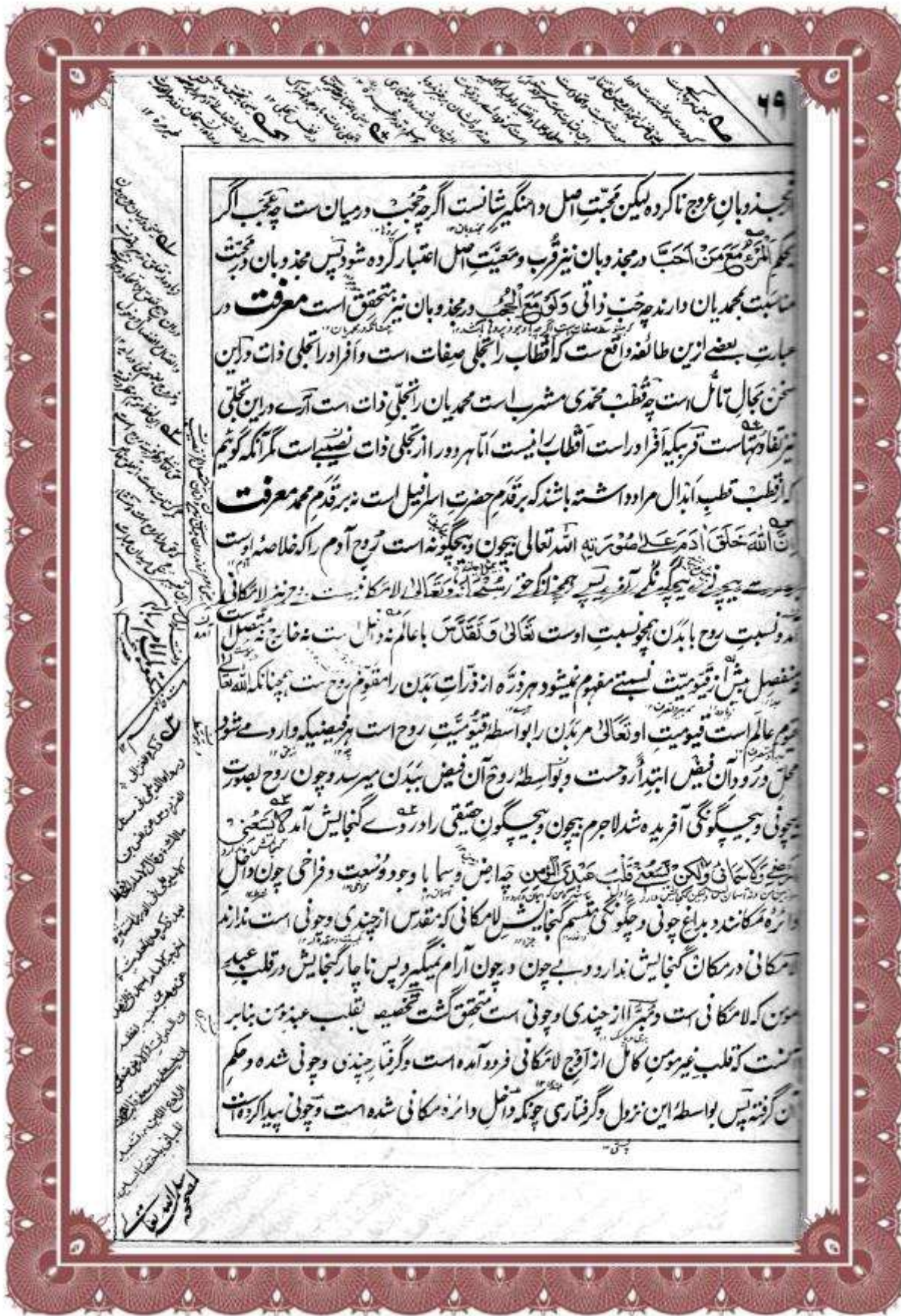
سه که در این عالم
توسعه بر این عالم
سه شکر بیاد او

سه در این عالم
توسعه بر این عالم
سه شکر بیاد او

سه که در این عالم
توسعه بر این عالم
سه شکر بیاد او

محبذوبان عروج ناکرده لیکن محبت اصل و انگیر شایسته اگر چه محبت در میان است چه محبت اگر
 بگویم اکثر معنی محبت در محذوبان نیز قرب و معیت اصل اعتبار کرده شود پس محذوبان محبت
 است نسبت بمجربان دارند چه ذاتی و کونی معنی محبت در محذوبان نیز متحقق است معرفت در
 عبارت بعضی ازین طائفه واقع است که اقطاب را تجلی صفات است و افراد را تجلی ذات در کین
 سخن بحال تامل است چه قطب محمدی مشرب است مجربان را تجلی ذات است آری در این تجلی
 نیز تفاوتهاست تقریباً افراد است اقطاب نیست آنها هر دو را از تجلی ذات نصیب است مگر آنکه گوئیم
 که اقطاب قطب ابدال مراد داشته باشد که بر قدم حضرت اسرافیل است ز بر قدم محمد معرفت
 است الله خلق آدم علیه السلام من ربنا الله تعالی بیچون و چگونه است جروح آدم را که خلاصه است
 در سینه بیچون و چگونه است جرح او را که در سینه است و تعالی را که در سینه است و نیز از لامکانی
 در نسبت روح با بدن همچو نسبت اوست تقالی و تقدس با عالم نازل است به خارج بیفصل
 بیفصل مشی از قیومیت نسبت مفهوم نمیشود هر ذره از ذرات بدن را مقوم روح است چنانکه الله تعالی
 در عالم است قیومیت او تعالی مر بدن را بواسطه قیومیت روح است بر زمینیکه واروسه شود
 محض در روان فیض ابتدا روست و بواسطه روح آن فیض بدن میرسد و چون روح بصورت
 بیچونی و بیچگونگی آفریده شد لاجرم بیچون و بیچگونگی حقیقی را در روح گنجایش آمد که بیچون
 و بیچگونگی و لکن بیفصل قلب هدیه اللعین جدا نیست و سببا وجود و نوعیت و فرامی چون در اول
 و اثره مکشاد و بر باغ چونی و چگونه گنجایش لامکانی که مقدس از چندی و چونی است نماند
 لامکانی در مکان گنجایش ندارد و سبب چونی و چون آرام میگیرد و پس ناچار گنجایش در قلب عیب
 است که لامکانی است و چه از چندی و چونی است متحقق گشت تخصیص قلب عبده چون بنا بر
 است که قلب غیر مومن کامل از آفرین لامکانی فرود آمده است و گرفتاری چندی و چونی شده و حکم
 آن گرفته پس بواسطه این نزول و گرفتاری چونکه در نزل و اثره مکانی شده است و چونی پیدا کرده است

کرم است نسبت به اقطاب
 این شایسته است که در
 است که در سینه است
 در سینه است و تعالی را که
 در سینه است و نیز از لامکانی
 در نسبت روح با بدن
 بیفصل مشی از قیومیت
 در عالم است قیومیت او
 محض در روان فیض ابتدا
 بیچونی و بیچگونگی آفریده
 و بیچگونگی و لکن بیفصل
 و اثره مکشاد و بر باغ چونی
 لامکانی در مکان گنجایش
 است که لامکانی است و چه
 است که قلب غیر مومن کامل
 آن گرفته پس بواسطه این
 کرم است نسبت به اقطاب
 این شایسته است که در
 است که در سینه است
 در سینه است و تعالی را که
 در سینه است و نیز از لامکانی
 در نسبت روح با بدن
 بیفصل مشی از قیومیت
 در عالم است قیومیت او
 محض در روان فیض ابتدا
 بیچونی و بیچگونگی آفریده
 و بیچگونگی و لکن بیفصل
 و اثره مکشاد و بر باغ چونی
 لامکانی در مکان گنجایش
 است که لامکانی است و چه
 است که قلب غیر مومن کامل
 آن گرفته پس بواسطه این



چه کار دارد به معرفت **محل تابان آنسر و اعدای العینة و السکام و الخیة** اگر چه بواسطه
 اتباع آنحضرت علیه السلام و کلامه و الخیة از تجلی ذات که بالاصالة خاصه آنحضرت است
 علیه السلام و کلامه نصیب رسا از انبیا را عینیت او و کلامه و صفات او و صفات او و صفات او
 تجلیات صفات است و تجلی ذات اشرف است از تجلی صفات لیکن باید دانست که انبیا و اهل
 بیت او علیه السلام و القیام و تجلیات صفات مراتب قرب حاصل است که محل تابان این
 است را نیست با وجود تجلی ذات بطریق تبعیت مثلاً شخصی بجهت جمال آفتاب در خارج عروج
 طے کرده با آفتاب برسد و در میان آفتاب و او غیر از مابقی رقیقه نماند و شخصی دیگر با وجود
 ذات آفتاب در عروج آن مراتب عاجز است هر چند میان او و آفتاب مابقی در میان نیست
 شک نیست که شخص اقل نزدیکتر است با آفتاب و حالت است بکالات و مقبلاً و پس در هر که
 قرب بیشتر است و معرفت زیاده تر فاضلتر است پس هیچ قلی از اولیای این امت که خیر الامم است
 با وجود افضلیت پیغمبر خویش بر مرتبه هیچ نبی از انبیا نرسد اگر چه او را بواسطه متابعت پیغمبر خویش
 از مقام مابعد افضلیت نصیب حاصل شود فضل کلی انبیا است اولیا کفلی انده و کفلی
 اخرا کلامه **بسم الله سبحانه و تعالی ذلک و علی جمیع نعماته و الصلوة و السکام و الخیة**
افضل انبیا و علی جمیع اولیایه و المرسلین و المذنبین و المذنبین و کل المذنبین

بسم الله و تعالی
 با همسایگان من است
 تجلی ذات هر چه است

بسم الله و تعالی
 کس تابان از دولت
 با انبیا و اولیای
 و پیغمبر است

بسم الله و تعالی
 کس تابان از دولت
 با انبیا و اولیای
 و پیغمبر است

بسم الله و تعالی
 کس تابان از دولت
 با انبیا و اولیای
 و پیغمبر است

و السکام و الخیة
کتاب و وصفت نماز و ششم
 و السکام و الخیة

بسیار بسیار بکپوری صدور یافته در منع از ادای صلوة نوافل جماعت مانند نماز عاشورا و شب
 و شبها غیره و این است **بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی شرقتنا من جملة امة**
انتم سلین و حنبتنا عن الکتاب المبتدعات فی الدین و الصلوة و السکام علی من
بنیان الصلوة و ترعة اعلام الهدایة و کلی الابرار و محب الابرار باید دانست که

ترجمہ سے از مصحح

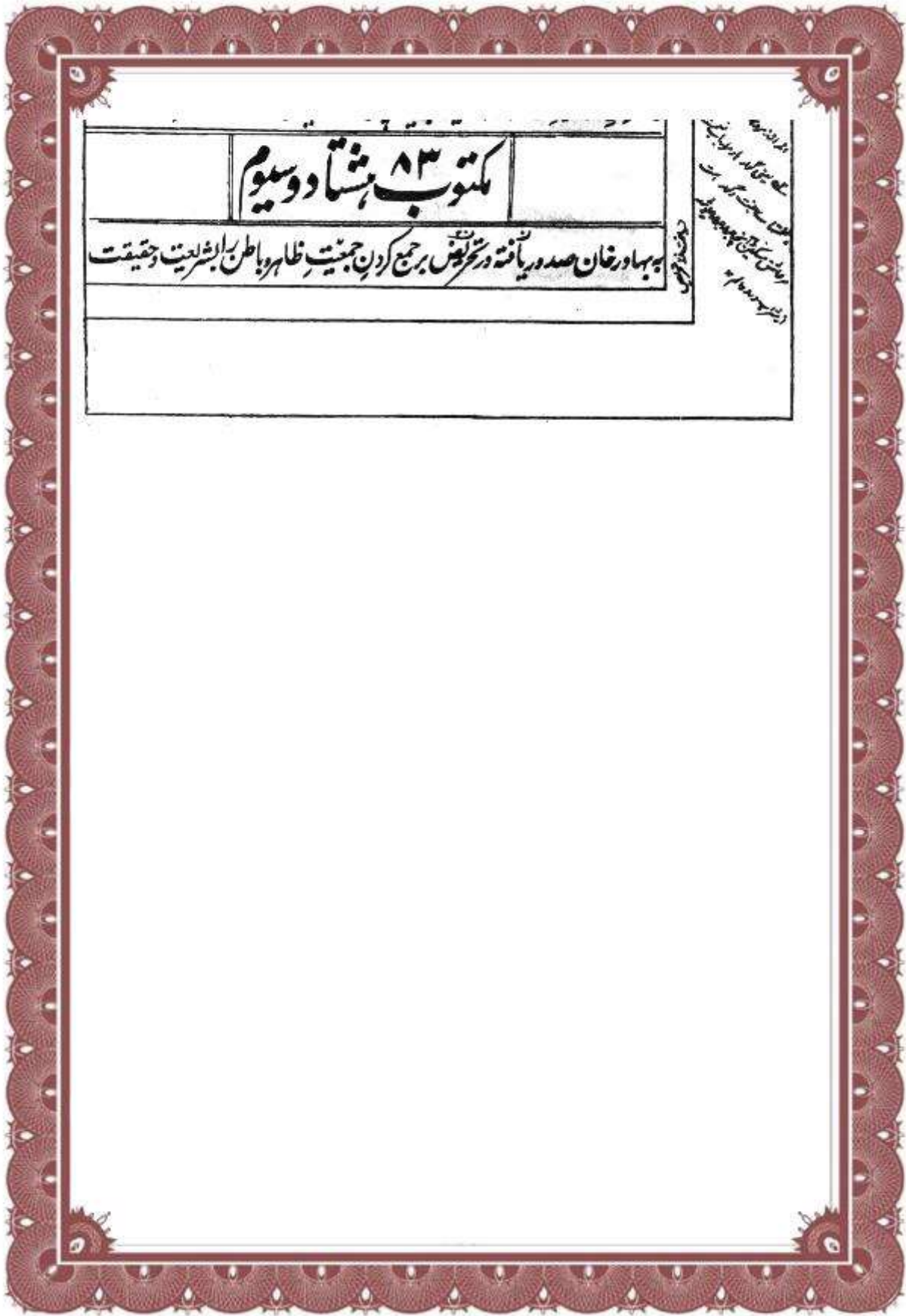
مکتوب بست و سوم (۲۳)

مکتوب بست و سوم بہ عبد الرحیم
 المشہور بنما سخا نمان صد دریافت بجواب
 مکتوب او در منع نمودن از اخذ طریق از
 پیر ناقص و در بیان مضرت او و زجر کردن
 از اقا بیکہ شعیبہ اند باہل کفر حق سبحانہ
 و تعالیٰ بایان و فحاشان از اقبال خالی از حال
 و علم معر از اعمال نجات بخشند و محبت
 سید البشر کہ مبعوث است با شود و در
 علیہ و علی آلہ من الصلوٰت افضلها
 ومن التسلیمات اکملها و رحم
 کنا و حق نقائے بر کسیکہ آمین گفت
 برادر با سعادت و صداقت مکتوب شمار
 و از جناب شامزبان ترجمان حکایت نمود
 آنچه نمود پس این شعر بخواندم
 مر جا گفتم سعدی وقاصدش فرزندہ
 از برات گفت زور غنائے فرستے

أرسل إلى عبد الرحيم المشهور
 بخان خاتان في جواب كتابته
 في المنع عن أخذ الطريق من التأخير
 وبيان مضرتة والمنع عن الألقاب
 الشبيهة بأهل الكفر بخانا الله
 سبحانه وإياكم عن المقال الخالي
 عن الحال والعلم المعر عن الأعمال
 بحممة سيد البشر المبعوث والرسول
 والأخيم عليه وعلى آل من الصلوات
 أفضلها ومن التسليمات أكملها
 ويذكر الله عمدا قال آمينا
 بلغ رسالتكم الأخ الصالح الصادق
 تليغا وحلي عن جنابكم بلسان
 الشيخ جان ما حكيه فأنشدت
 أهلا لسعدى والرسول وجدا
 وجدا لرسول رحيم وجدا لرسول

ترجمان الفتح و مضمون صحیح و ترجمان و فحاشی کہ یک لایند و در زبان ہامشہ

ترجمان الفتح و مضمون صحیح و ترجمان و فحاشی کہ یک لایند و در زبان ہامشہ
 مکتوبات نام بیان
 عدول



مکتوب صد و نهم (۱۹۰)

بیت

سیکے از فرزندان سید محمد نعمان نبشی صدر یافته در تبریز بروم ذکر الهی جل سلطانہ و در غیب
 بر خیا نمودن طریقیه علیہ تعظیبه قدس الله تعالی امر را ہم بیان طرز ذکر و مآیناسبت اذ لک
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ
 وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ اَجْمَعِیْنَ وَاَمَّا اَکْثَرُ مَا بَشَرَ کَمَا سَعَدَتْ تَوَلَّیْکَ سَعَادَاتِ جَمِیْعِیْنَ اَمِّیْ وَنَسَلِیْ
 وَرِیْثِیْ کَرِیْمِیْ هَمَّ دُرُکُوْا لَوْ لَمْ یَخْلُقْ جَلَّ سُلْطٰنُهٗ اَمَّا کَمَنْ بَاشَرَتْ جَمِیْعَ اَوْقَاتِ رَاسْتَفْرِیْ ذِکْرِ
 اَهْلِ جَلَّ شَانُهٗ بَیْدِ سَیَّاحَتْ وَبِکَ تَخَطُّ تَجْرِیْ غَفْلَتِ بَیْدِ کَرُوْا لِلّٰهِ سُبْحٰنُهٗ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ کَرُوْا
 طَرِیْقَهٗ حَضْرَتِ خَواجَکَانَ قَدْ تَرَدَّدَ عَلٰی اَسْرٰهَمِ وَرَبَّیْ سَمِیْکَرُوْا وَبَطْرِیْقِ اَمْرَاجِ النِّهَیْةِ فِی الْبَدَیْةِ
 مَحَلِّ مَشُوْیْ اِخْتِیَارِیْنَ طَرِیْقَهٗ عَلِیْمِ طَالِبِ اَنْوَالِیْ وَاَنْسَبِ بَاشَرَتْ بَلْکَ اَجِبْ وَلا تَمْرُسْ بِرُتُوْبِ
 کَرِیْبَهٗ تَوَجُّهٗ رَازِیْمِهٗ سُوْکَرِ دَانِیْدَهٗ بَلْکَلِیْتِ نَجْمِ اَعَالِیْ اَکَا پَرِیْنَ طَرِیْقَهٗ اَعْمَلِیْةِ اِقْبَالَیْ اَمَّا
 بِطَرْنِ شَرِیْفِ اِیْشَانَ خَواصِیْ دَرِ اَبْتَدَا اَزْ ذِکْرِ اَعْتَمَدِیْنَ چَا رَهٗ نَبُوْا بِکَرِیْبَهٗ تَوَجُّهٗ قَلْبِ صَنْوَبَرِیْ کَرُوْیْ
 اَنْ مَضْعَفِیْ مَجْمُوْعِیْةِ قَلْبِ حَقِیْقِیْ رَاوِ اَهْمِ سَبَّاکِ اَسْدِ رَا بَرِیْنَ قَلْبِ بَکْرَانِیْ دَوْرِیْنَ وَتِیْ بَعْضِیْنَ
 اَعْضُوْا رَاحِرَاتِ نَدْحِیْ وَبِکَلِیْتِ تَوَجُّهٗ قَلْبِ نَبِیْنِیْ وَوَسْطِیْنَ صَوْرَتِ قَلْبِ جَانِدِیْ وَبَانَیْ
 نَبَاشِیْ چَرِ مَقْصُوْدِ تَوَجُّهٗ قَلْبِ اَسْتِ نَهْ تَصَوُّرِیْ صَوْرَتِ اَنْ مَوْعِیْ اَعْظَمِ سَبَّاکِ اَسْدِ رَا بَرِیْنَ
 مَدَ اَحْطَهٗ نَائِیْ اَوْ سَبِیْحِیْ صِفَتِ رَا بَانَیْ مِضْمِ سَازِیْ وَبِجَانِیْ نَظَرِیْ مَلْخُوْطِیْ تَاوِیْ رُوْهٗ حَضْرَتِ ذَاتِ
 اَعْلَیْ تَقْدِیْسِیْ صِفَاتِ فَرُوْغِیْ نَائِیْ وَاَزِ اَنْجَا بَشُوْوِ وَوَحْدَتِ دَر کَثْرَتِ نَفْسِیْ وَاَزِ کَرِیْمِیْ چَوْنَ
 بَشُوْوِ چَوْنَ اَرَامِ نَهْ کِیْرِیْ چَیْ هَرِیْ چَیْ دَر مَرَاتِ چَوْنَ ظَا هَرِ شُوْوِ چَوْنَ نَبُوْوِ هَرِیْ چَیْ دَر کَثْرَتِ نَبُوْوِ اَرْکَرُوْوِ
 وَاَحَدِیْ قِیْ نَبَاشَدِیْ چَوْنَ رَاوِ اَسْیْ وَاِزْ ذِ چَوْنَ بَیْجِیْتِ بَسِیْطِ حَقِیْقِیْ رَا بَرِیْنَ مَخَاوِطِ کَثْرَتِ بَیْدِ

مانند

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطاهرين اجمعين
 واما اكثر ما بشر كما سعدت
 تولى لك سعادات جميعي
 امي و نسلي و ريثي كريمي
 هم درو كوا لو لم يخلق
 جل سلطانه اما كمن
 بشرت جميع اوقات
 راس تفری ذكر
 اهل جل شانه
 بید سیاحت و بیک
 تخاط تجری غفلت
 بید کروا لله
 سبحانه الحمد لله
 کروا طریقه حضرت
 خواجه کان قد تردد
 علی اسراهم و ربی
 سمی کروا و بطریق
 امر اج النیه فی البدیه
 محل مشوی اختیار
 این طریقه علیم طالب
 انوالی و انسب
 باشرت بلکه
 اجب و لازم پس
 برتوب
 که قبله توجه
 رازیمه سوگردانیده
 بکلیت نخب عالی
 اکا پراین طریقه
 عملیه اقبال نامه
 و همی از
 باطن شریف ایشان
 خواصی در ابتدا
 از ذکر اعتدلی
 چاره نبو باید
 که توجه قلب
 صنوبری کردی
 که آن مضغه
 مجموعه قلب حقیقی
 راو اهم سببک
 اسد را بر این
 قلب بکرانی
 دیرین وقت
 بعضی از
 اعضاء راحرت
 ندھی و بکلیت
 توجه قلب نبینی
 و در نتیجه
 صورت قلب جانیدی
 و بانای
 نباشی چه مقصود
 توجه قلب است
 نه تصور صورت
 آن معنی اعظم
 سببک اسد را
 بر این چه گوئی
 ما احطه نائی
 اوسبیح صفت
 را بانای مضم
 سازی و بجای
 نظر نیز ملخوط
 کنی تا از روه
 حضرت ذات
 اعلی تقدس
 صفات فروغی
 نائی و از انجا
 بشو و وحدت
 در کثرت نفسی
 و از کرمی
 چون بشو و چون
 آرام نه گیری
 چه هر چه در
 مرات چون
 ظاهر شو و چون
 نبو و هر چه
 در کثرت
 نبو و ار کرد
 واحدی نباشد
 چون راو اسے
 و از ذ چون
 بایجت بسیط
 حقیقی را بر
 این مخاوط
 کثرت بید

بسم الله الرحمن الرحيم

والمعرفت

کتاب فیض الحیاتی
تالیف مولانا ابوالحسن علی Nadwi
مجلد اول
کتابخانه مولانا ابوالحسن علی Nadwi
کراچی

را مقروض علم حضرت حق سبحانه یسائنت وکلماء ورا سخنان را غیر از ایمان بمتشابهات نصیب
یافت و تاویلای که که علماء صوفیه بیان کرده اند اخبار الاثر نشان آن متشابهات نیست و از
آنکه بجهت قابل استیسا باشد آن تاویلات را تصور نمیکرد چنانچه عین القضاة و تاویل بعضی از تشابهات
گفته مثلاً از الف لام میم الخ خواسته که یعنی در و است که لازم عشق و محبت است و امثال آن
آخر کار چون حضرت حق سبحانه و تعالی بجهت فضل خود همه از تاویلات متشابهات را برین تغییر نظر
ساخت و جدوگه ایوان دریا بشی محیط زمین است و این کلمین کاشاوه گردانید و نیست که علماء و را سخنان را
تیز از تاویلات متشابهات نصیب و از سر است که کل الله الذی هدانا لهذا انه کاننا لکافرا
که لکان هدانا الله لقد جاهدت رسول ربنا بالحق تعیرت و قلع مسطوره را که طلب نموده بودند
حوال حضور و داشته از آن مقوله هیچ نمونشت چکنه ظلم معارف دیگر جاری گشت و معامله دیگریش
بمعز و روحانیت داشت و السالمة علیکم و علی سائرین اتبع الهدی و ال ترو متابعه
المصطفی علیه و علی الیه و علی انخوانه الصلوات التسلیمات الغلا

مکتوب دولیت و مقاد و مقتم (۲۴۴)

بماعت الحی صدر یافت و در بیان علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین این علوم از علوم سابقه
است که در توسط حال تحریر یافته بود و درین معرفت نهایت شهود و شهود نفسی است و معارفه که اخیر
نوشته اند شهود و نفسی را در رنگ شهود افغانی بے حاصل نیست و راه نفس و آفاق شهود اثبات نموده
بلکه نفس شهود را در واژه وصول دانسته اند و راه این آن علوم و معارف نوشته اند چنانکه این
سنی از کتب و رسائل ایشان لایح است به جلان آشفد که الله تعالی که علم الیقین در ذات حق
سبحانه و تعالی عبارت از شهود آلمت است که وال اندر قدرت او تعالی و تقدس و شهود آن است
و سینه ایاقی که با شهود محققه رفائی جز و در سینه نفسی متصور نیست و آن جز و نفس را که گفته شده
سینه ایاقی و اطراف بیرون و خارج از راه شهود نفس و آفاق شهود و سینه و غیر اینهاست جز و راه

کتاب فیض الحیاتی
تالیف مولانا ابوالحسن علی Nadwi
مجلد اول
کتابخانه مولانا ابوالحسن علی Nadwi
کراچی

أَبُو سَمِيحٍ الْأَشْعَرِيُّ بِتَأْثِيرِ الْقُدْرَةِ
 الْعَادَةِ فِي أَصْلِ الْفِعْلِ وَحُضُورِ الْفِعْلِ
 بِمَجْمُوعِ الْقُدْرَتَيْنِ وَقَدْ جُوزَ إِجْمَاعُ
 الْأَمْرَيْنِ عَلَى أَنَّ قَوْلَهُمَا بِهَيْئَتَيْنِ
 مُتَخَلِّفَتَيْنِ وَقَالَ الْقَاضِي أَبُو بَكْرِ الْفِيلَا
 بِتَأْثِيرِ الْقُدْرَةِ الْعَادَةِ فِي وَصْفِ
 الْفِعْلِ بِأَنْ يَجْعَلَ الْفِعْلَ مَوْصُوفًا
 بِمِثْلِ كَوْنِهِ طَاعَةً وَمَعْصِيَةً وَالْمُتَعَدِّ
 عِنْدَ الْعَبْدِ الضَّعِيفِ تَأْثِيرُ الْقُدْرَةِ
 الْعَادَةِ فِي أَصْلِ الْفِعْلِ وَفِي وَصْفِ
 مَعَادِ الْأَمْعَنَةِ لِتَأْثِيرِ فِي الْوَصْفِ
 بِدُونِ التَّأْثِيرِ فِي الْأَصْلِ إِذِ الْوَصْفُ
 أَشْرَقُ الْمُنْفَرِعِ عَلَيْهِ لِكُنْهٍ مُخْتَلِجٍ إِلَى
 تَأْثِيرِهِ لِيُؤْتِيَ عَلَى تَأْثِيرِ أَصْلِ الْفِعْلِ
 إِذْ وَجُودُ الْوَصْفِ زَائِدٌ عَلَى وَجُودِ
 الْأَصْلِ وَلَا يُخَدُّ وَرَفِي الْقَوْلُ
 بِالتَّأْثِيرِ أَنْ كَبُرَ ذَلِكَ عَلَى
 الْأَشْعَرِيِّ إِذِ التَّأْثِيرُ فِي الْقُدْرَةِ
 أَيْضًا بِالْإِجَادَةِ لِتَعْجَانَةِ كَمَا أَنَّ
 نَفْسَ الْقُدْرَةِ بِالْإِجَادَةِ تَعَالَى أَيْضًا

ابو سحاق اشعرائی بتاثير قدرت عاده در
 نفس فعل و حصول فعل مجموع قدرتين متخلفتين
 است اجتماع دو معشور اثر واحد اما از دو جهت
 مختلف و قال كشته است قاضي ابو بكر الفيلاني
 بتاثير قدرت عاده در وصف فعل بدو نيج
 كه تصيف كراينده شود فعل مثلاً بوصف طاعت
 يا معصية و تحت از نزد اين بنده ضعيف تاثير
 قدرت عاده است در هر كيه از نفس فعل و
 فعل چنانچه قدرت عاده در وصف بدون
 تاثير و در اصل نيج معنى ندارد زيرا كه وصف
 اشرف جان اهل است و متفرع است بر آن اما
 محتاج است بتاثير زائد بتاثير اصل فعل
 بدو سبب كه وجود وصف زائد است بر
 وجود اصل و نيج اشكاله نسبت در قول
 بتاثير قدرت عبد هر چند اين قول بر
 اشعري گران خواهد آمد زيرا كه وصف
 تاثير در قدرت عبد نيز بايجاد حق است
 سبحانه چنانكه نفس قدرت نيز بايجاد
 اوست تقالے

تَأْثِيرُ الْقُدْرَةِ
 الْعَادَةِ فِي
 أَصْلِ الْفِعْلِ

عبد صرف باعتبار ظاهر و مجاز است اما فی الحقیقه
 او را هیچ استیلاعت حاصل نیست و عبد در
 شعر است که چون متحرک گرداند او را با متحرک
 پس سخن مجبور محض است کاشع و این قول
 کفر است و هر که چنین اعتقاد کرد و کافر دید
 فرموده که در مذهب جبریه است قول ایشان
 نیست مریدگان را افعال علی الحقیقه ندو
 خیر و شر و هر چه میکنند پس فاعل آن
 همان حق است بجان و این قول نیز کفر است
 اگر گوی هر گاه قدرت عبد را در افعال
 تا تاثیر است و در امور احقیقه اختیار پس نزد
 اشعری افعال را بعد حقیقه نسبت کردن چنانچه
 دارد گویم هر چه قدرت را در افعال تا تاثیر
 مستحق نیست مگر این قدر است که حق سبح
 آن را از برای حصول افعال مبرا ساخته است
 بدین سبب که می آفرید حق تعالی افعال عباد
 را بعد از صرف کردن ایشان قدرت و امتیاز
 خود را در افعال بطریق جبری عادت -
 و نیز قدرت عبد علت عادیه گشته است از
 برای حصول افعال پس ثابت شد

من العبد ظاهر و مجاز اما فی الحقیقه
 لا استطاعة لنا والعبد كالتحريك اذا
 حركتها الروح تحركت فكذلك
 العبد مجبور كالتحريك وهذا كفر
 من اعتقد هذا يصير كافرا وقال
 ايضا في مذهب الجبرية قولهم
 ان ليس للعباد افعال على الحقيقة
 الا في الخبر لا في الشر وما فعل العبد
 قال فاعل هو الله سبحانه وهذا كفر
 فان قلت اذ لم يكن لقدرة العبد
 تاثير في افعال ولم يكن اختيارا
 له حقيقة كما منتهى نسبة افعال الى
 العبد حقيقة عند اشعري قلت ان
 القدرة وان لم يكن لها تاثير في
 الافعال الا انه سبحانه جعلها
 مدارا الوجود الالهي بان يخلق
 الله تعالى الالفعال عقيب صرف
 قدرتهم واختيارهم الى الالفعال
 بطريق جبري العادة وكانت القدرة
 لعل عاديه لوجود الالفعال فيكون

کفر است

فعال علی الحقیقه
 در خیر و شر و هر چه
 میکنند پس فاعل
 همان حق است
 قول نیز کفر است

کفر است

چه ای بجعل الفعل واجباً ومتعاً ووجوب الفعل امتناعاً عنها في اختيار ارتداد الأول لا بد من وجوب بالاختيار حصوله لا شكاً وإنما هو من قبيل ما حال عليه

مَا فِي الْبَابِ أَنَّهُ يُوجِبُ الْإِخْتِيَارَ
 وَهُوَ مُحْتَقِقٌ لِإِخْتِيَارِ مَنْفَعَةٍ لَهُ وَالضَّمَّ
 مَقْضُوعٌ بِأَقْوَالِ الْبَارِئِ تَعَالَى لِأَنَّ فِعْلَهُ
 مَسْجُودٌ لَهُ بِالنَّظَرِ إِلَى الْعُقَاةِ أَمَا وَجُوبُ
 أَوْ مَمْنَعٌ إِذْ لَوْ تَعَلَّقَ الْقَضَاءُ بِأَنْ جُودَ فَعَلِهِ
 أَوْ بِالْعَدَمِ فَيَمْتَنِعُ فَلَوْ كَانَ وَجُوبُ
 الْفِعْلِ بِالِاخْتِيَارِ مَنْفَعِيًّا لَهُ لَمْ يَكُنْ
 الْبَارِئُ تَعَالَى مُخْتَارًا أَوْ هَذَا كَقَوْلِهِ
 وَلَا يَحْتَقِقُ عَلَى أَحَدٍ أَنْ الْقَوْلُ يَسْتَلْزِمُ
 قَدْ رَوَى الْعَبْدُ فِي إِجَادِ أَعْمَالِهِ مَعَ كَمَالِ
 ضَعْفِهِ فَوَعْنَايَةِ السَّخَاةِ وَمَنْشَأُ
 نَهْيًا بِنَاءِ السَّفَاهَةِ وَيَهْدَى أ بِالْعَمَلِ مَشَابِهُ
 مَا وَرَاءَ النَّهْرِ شَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُمْ فِي
 تَسْلِيْلِهِمْ فَمِنْ هَذَا بِنَاءُ الْمَسْئَلَةِ حَتَّى قَالَ
 إِنَّ الْعَبْرَةَ أَعْدَى حَالَةٍ لَهُمْ حَيْثُ لَمْ
 يَسْتَبْرَأُوا لِأَنْبَرِيَّكَ وَأَحَدٌ وَامْتَعَنُوا لَمْ
 أَنْبَسُوا شَرَكَاءَ لَا تَحْضَرُ وَرَعَمَتِ الْجَبْرِئِيَّةُ
 أَنَّهُ لَا فِعْلَ لِلْعَبْدِ إِصْلًا وَإِنْ حَرَكَاةً
 بِمَنْزِلَةِ حَرَكَاتِ الْجَمَادَاتِ لَا فَرْقَ لَهُمْ
 إِصْلًا وَلَا قَصْدًا وَلَا اخْتِيَارًا وَرَعَمُوا

که عیب با اختیار خود کار خواهد کرد و یا نخواهد کرد و قیامت
 مافی البایان چنین قضا اختیار عید را واجب
 و لازم میگردد و این مثبت است اختیار است مافی
 آن و غیر مقض است بافعال بارئ تعالی زیرا که
 فعل او بجهاد بنظر قضا واجب است یا ممتنع
 چه قضا اگر بوجود متعلق است واجب است یا بعد
 پس ممتنع پس اگر وجوب فعل اختیاری مافی اختیار
 بود بائ تعالی در افعال خود مختار نبود که
 و این کفر است و برعکس مخفی نیست که تحقیق
 قول با استقلال قدرت عید در ایجاد افعال
 خویش با وجود کمال ضعف و درغایه سبکی است
 و نشأ نهایت بخردی و از اینجا است که مشایخ
 ما و را و الله شکر الله تعالی سبحانهم مبالغه نموده
 اند و تضلیل ایشان اندرین مسئله سجدیکه گفته اند
 که حال مجوس نیکوتر است از حال ایشان چه مجوس
 غیر از یک شرک است اثبات نکرده اند و معتزله
 شرک را بے نهایت اثبات نموده اند و جبریه
 زعم نموده که فاعل است هرگز مر عید را و نه قدرت
 و نه اراده و نه اختیار و حرکاتش در رنگ جمادات
 و گفته که عید نه فعل خیر ثواب داده شود و

له من غیر
 متعلق است
 عطف بر
 انضمام
 متعلق
 مع الضم
 ایضا
 ایضا
 ایضا

کتاب
 فی
 الفقه
 ج ۱
 ص ۱۰۰

این کلام در تفسیر تفسیر فی الفقه ج ۱ ص ۱۰۰

این کلام در تفسیر تفسیر فی الفقه ج ۱ ص ۱۰۰

مذهب الاشعري بل الى مذهب
 الجبري فتارة يقولون بان الاختيار
 للعبد حقيقة ونسب الفعل لمبدئ
 مجاز وتارة يقولون بصحة الاختيار
 المستلزم للجبار ومع ذلك كسبحوا
 اكله بعض الصوفية في هذا المقام
 من ان العاقل واحد ليس الا هو
 وان لا تأثير لقدرة العبد في الافعال
 اصلا وان حرکاته بمنزلة حرکات
 الجرادات بل وجود العبد ذاتا و
 صفة كسراب يقبعه بحسبه الظاهر
 ماله احسن اذ لعله لا لم يجد شيئا
 ووجد الله عندنا وامثال هذا الكلام
 ازكادكم جزا عنكم المداهنات والافلاک
 في الاقوال والافعال فنقول في تحقيق
 هذا المقام والله سبحانه اعلم بحقيقة
 الامر ان الاختيار لو لم يكن ثابتا
 للعبد حقيقة كما هو مذهب الاشعري
 لما نسب الله تعالى الظلم الى العبد
 اذ لا اختيار له ولا تأثير لقدرتهم

بنده اشعري بلکه مذهب جبری پس
 ومیزند با اینکه عبد را حقیقتا اختیار
 حاصل نیست و نسبت فعل بوجاز است
 و گاهی بعضی اختیار عیب قائل میشوند
 که مستلزم جبر است و معتدل است کلامی
 از صوفیاندین مقام استماع بینامیت
 و اعلیٰ افعال یکجاست پس و هرگز تاثیر
 نیست مرقدت عبد را در افعال حرکات
 بمنزله حرکات جمادات است بلکه وجود
 عبد از روی ذات و صفت مثل سراسر است
 بزین هموار که پندار آن را نشنیده اند و
 بیاید نزدیک آن نیاید آن را چنین
 و یافت خدا را نزدیک آن - و این چنین
 کلامها دلیر ساخته است مرآت ان را برده است
 و مسألات و اقوال افعال پس گوئیم در تحقیق
 این مقام و الله سبحانه اعلم بحقیقه الامر
 بدینکه اگر اختیار ثابت نبوده مر عبد را
 حقیقتا چنانکه مذهب اشعری است البته نسبت
 نه نمودن حق تعالیٰ را بظلم را بعباد چه را
 نه اختیاری حاصل است نه قدرت ایشان

به اشاره لا در اول
 مثل الفی کلمه العالم
 کسب فیضه بخوار
 به چنین که در اول
 جو الفاعل قدس
 و صیغه الاستسناد
 المستلزمه
 کلمات امر ربانی
 از قول

وَأَمَّا هِيَ مَدَّ الرَّحْمَضُ عِنْدَهُ وَقَدْ نَسَبَ
 سُبْحَانَهُ الظُّلْمَ الْبَيْهُوتَ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ مِنْ
 كِتَابِ الْمَجِيدِ وَفَعَّلَ الْمَدَارِيَةَ بِدُونِ
 الشَّائِرِ وَكَوْنِ الْجَمَلَةِ لَا يُجِيبُ الظُّلْمَ مِنْهُمْ
 لَعَنَهُمُ إِنَّ الْأَيُّدِ وَالْمَعْتَذِرِ الْعَمِيَّةِ
 مِنْهُ لَعَالَى مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ الرَّحْمَضُ
 قَائِمًا لَمْ يَكُنْ يَطْلُمُ أَصْلًا إِذْ هُوَ مَجْمُوعٌ
 مَا لَكَ عَلْمُ الْأَطْلَاقِ يَتَصَرَّفُ فِي ظِلْمِ
 الْمَطْلُوقِ كَيْفَ يَشَاءُ أَمَا نَسَبَةُ الظُّلْمِ
 إِلَيْهِمْ فَهِيَ تَنْزِيهِ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ يَخْتَارُ لَهُمْ
 وَأَخْتِيَارُ الْجَارِ فِي هَذَا هَلْ لَيْتَ يَخْلُقُ
 الْمَسْبُوبَ قَلْبًا مِمَّنْ لَيْسَ مِنْ غَيْرِ ضَرْفٍ
 وَأَمَّا الْقَوْلُ بِضَعْفِ الْخِيَارِ فَلَا يَخْلُقُ
 إِذَا كَانَ يُرَادُ بِهِ الضَّعْفُ بِالنَّسَبِ إِلَى
 لِحْيَارِهِ تَعَالَى فَهِيَ سَلَمٌ وَلَا تَرْتَابُ فِيهِ
 لِأَحَدٍ وَكَذَا الضَّعْفُ بِمَعْنَى عَدَمِ الْأَيْتِقَادِ
 فِي صُدُوقِ الْأَعْمَالِ الْبَيِّنَاتِ مَسْمُومٌ وَأَمَّا
 الضَّعْفُ بِمَعْنَى عَدَمِ الْمَدِّ خَلِيَّةٍ لِلْخِيَارِ
 فِي الْأَعْمَالِ فَهِيَ مَشْرُوعٌ وَهُوَ أَوْلَى الْمَسْئَلَةِ
 وَسَدِّ الْمَنْعِ قَدْ مَرَّ مَقْصُودًا بِبَعْضِ أَنْ

تأثیر سے قدرت ایشان مرا محض است
 نزد اشعری پس وحال آنکه نسبت نموده است
 حق سبحانه و تعالی ظلم را با ایشان در موضع متعده
 از کتاب مجید خود مدار تیره صرف بدون تأثیر
 و لوقی بجمه نصیح نمی نماید صدور ظلم را از ایشان
 آرے الامام و تعذیب حق صل علام عباد را
 بدون آنکه ایشان را اختیار سے حاصل برود صلا
 ظلم نیست چه او سبحانه مایکست علی الاطلاق
 تصرف نماید در ملک مطلق خود و بر نهجیکه خواهد اما
 نسبت ظلم با ایشان پس تکریم شہوت اختیار
 ایشان را و احتمال تجب از اندرین مسئلہ
 خلاف متبادر است بدون متر و ن از کتاب
 آن کرده نشود و اما قول بضعفا اختیار پس
 خالی نیست کہ مراد بان اگر ضعف نسبت با اختیار
 حق است تعالی پس مسلم است و کہے دوران
 نزاع نیست و همچنین ضعف بمعنی عدم استقلال
 در صدور افعال نیز مسلم است و اما ضعف بمعنی
 عدم فعلیت اختیار و افعال پس مسلم نیست
 و ان اول مسئلہ است و سند منع مفسلا
 پیش ازین گذشتہ

در اسم
 من لایزالہ لکن کلون
 انفسہم علیہم ذل
 فیکون الذلین حادین
 ذل ذل ذل الذلین حادین
 انفسہم انفسہم ذل
 انفسہم انفسہم ذل
 انفسہم انفسہم ذل

در اسم
 انفسہم انفسہم ذل
 انفسہم انفسہم ذل
 انفسہم انفسہم ذل

يَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى كَلَّفَ عِبَادَهُ
 بِقَدْرٍ طَائِفَتِهِمْ وَاسْتَطَاعَتِهِمْ وَخَفَّفَ
 فِي التَّكْلِيفِ لضعف خلقهم قَالَ
 اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَرِيدُ اللَّهُ أَنْ يَخَفِّفَ
 عَنْكُمْ وَخَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا كَيْفَ
 وَهُوَ سَجَّادٌ حَكِيمٌ رُفُوفٌ رَحِيمٌ
 لَا يَلِيقُ بِالْحِكْمَةِ وَالرَّأْفَةِ وَالرَّحْمَةِ
 التَّكْلِيفُ مَا لَا يَسْتَطِيعُ لَهُ الْعَبْدُ فَلَمْ
 يَكْلِفْ رَفْعَ الصَّخْرَةِ الْعَظِيمَةِ الَّتِي كَانَتْ
 عَلَى رِجْلِ الْعَبْدِ بَلْ كَلَّفَهَا هُوَ الْيَسِيرَ
 عَلَى الْعَبْدِ مِنَ الصَّلَاةِ الْمَشْتَمَلَةِ عَلَى
 الْقِيَامِ وَالسُّجُودِ وَالْقِرَاءَةِ الْيَسِيرِ
 وَكُلِّ ذَلِكَ يَسِيرٌ غَايَةُ الْيُسْرِ وَكَذَلِكَ
 الصَّوْمُ مَثَلًا فِي هَيَاةِ الشَّهِوَةِ وَالْقِيَامُ
 أَيْضًا كَذَلِكَ إِذْ قَدَّرَ مِنْ نَجْرِ الْعَشْرِ
 وَلَمْ يَقْدِرْ رِبَا الْكُلِّ وَالْيَتَصِفُ مَثَلًا
 يَسْرًا يَتَقَلُّ عَلَى الْعِبَادِ وَمِنْ كَمَالِ
 الرَّأْفَةِ حَبْلُ الْيَمَامَةِ خَلْفًا أَنْ تَعْتَمِرَ
 الْأَصْلُ فَيَجْعَلُ الْوُضُوءَ خَلْفًا هُوَ الْيُسْرَى
 وَكَذَا أَحْكَمَ بَانَ مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى

و استنیت که بختش حق تعالی تکلیف آرد
 مریدگان خود را با اندازه طاقت و استطاعت
 شان و اندرین تکلیف تخفیف را رعایت نموده
 است بضعیف فلقت ایشان چنانکه فرموده
 است حق تبارک و تعالی میخواهد خدا که بسبب
 کندار شما و انسان ضعیف آفریده شده است
 چگونه و حال آنکه او بجا با حکمت است و بار آفت
 و رحمت نسوزد و حکمت است و رحمت او که تکلیف
 را بر او بسیار آسان کند که او نتواند تحمل کند که کرده است
 بنده را بر سر و شستن سنگ عظیم که آن را نتواند بردارد
 بلکه تکلیف آرد است با آنچه آسان تر است
 بر عباد از نماز سه سجده که مشغول اند بر قیام کعبه
 و سجود و قراة میسر و این همه که آسان اند و نعمت
 آسانی و همچنین روزه مثلاً در نهایت سهولت
 و زکوة نیز این چنین است زیرا که واجب گردانیده
 شده است به علم حسد و واجب گردانیده شده است
 تمام روز نصف مثلاً تا که دشوار نبود بر بندهگان
 و از کمال رحمت است که مقرر فرموده است
 مرا سوره را بدان عوض بر تقدیر بعد از اصل خواندن
 بر عوض ضعیف را مشعر ساخته و همچنین حکم فرموده که

در این است که در این است که در این است

در این است که در این است که در این است

در این است که در این است که در این است

تَعْبَادِ صَلَاتِكَ قَاعِدًا وَمَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى الْقَعْدِ
 سَلَى مَضْطَجِعًا وَكَذَا مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى
 السُّكُوعِ وَالسُّجُودِ صَلَى مُؤَمِّبًا إِلَى غَيْرِهِ
 سَمَا لَا يَخْفَى عَلَى النَّاطِقِ فِي الْأَحْكَامِ
 الشَّرْعِيَّةِ بِنَظَرٍ لِإِعْتِبَارِ رِقَابِ الْأَنْصَافِ فَيُعَدُّ
 سَامًا التَّكْلِيفَاتِ الشَّرْعِيَّةِ فِي عَنَائَةِ
 تَيْسُرٍ وَنَهَائَةِ الشَّهْوَةِ وَيَطَالِعُ كَمَالَ
 تَرْفَعَةٍ مِنْهُ سُبْحَانَهُ عَلَى الْعِبَادِ فِي
 حَفَّاتِ تِلْكَ التَّكْلِيفَاتِ وَمِصْدَاقِ
 حَفِيفِ التَّكْلِيفَاتِ مَتَى الْعَوَامُّ فِي بَادِيَةِ
 تَكْلِيفِ زِيَارَتِ مَوَلَاتٍ فَإِنَّ لِبَعْضِهِمْ
 زِيَادَةً فِي الصَّوْمِ الْمَفْرُوضِ وَبَعْضُهُمْ
 فِي الصَّلَاةِ الْمَفْرُوضَاتِ وَعَلَى
 هَذَا الْقِيَاسِ وَمَا هَذَا الْقَمْنِ إِلَّا
 كَمَالَ التَّخْفِيفِ وَعَدَمُ وَجَدَانِ
 تَيْسُرٍ فِي آدَاءِ الْأَحْكَامِ لِلبَعْضِ مَنِي
 عَلَى رُجْحٍ وَظُلْمَاتِ نَفْسَانِيَّةٍ وَكَذَلِكَ
 حَاطِعِيَّةٌ نَاشِئَةٌ عَنِ هَوَى النَّفْسِ
 كَمَا سَأَلَ الْمُتَّصِبَةَ بِعِبَادَاتِ اللَّهِ
 سُبْحَانَهُ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ كَبُرَ عَلَى

هر که بر قیام قدرت ندارد و نشسته نماز گذارد هر که
 بر قعود قادر نبود و بر سجد و خفته نماز ادا نماید همچون
 کسیکه بر رکوع و سجود قدرت نیابد یا شاره نماز
 ادا کند و سوائے اینها از آنچه مضمی نیست بر
 کسی که ناظر است در احکام شرعی بی نظر اعتبار
 و انصاف پس بیاید تمام احکام شرعی را در
 غایت یسر و نهایت سهولت و مطلق نماید
 کمال آفت اورد سبحانه بر عباد و صعوبات آفرید
 آن تکلیفات شاید تخفیف این تکلیفات
 تمام عوام است و از رویا و تکلیفات از
 مامورات شرعی چه بعضی از ایشان ثمنای
 زیاده روزة فرض مینمایند و بعضی در نماز فرض
 و علی هذا القیاس و تیسرت این مضمی
 اگر از جهت کمال رعایت تخفیف و عدم
 وجدان یسر در آداء احکام مر بعضی را
 بینی است بر وجود طلبات نفسانیه
 و کمورات طبعیه که ناشی است از هوا
 نفس آماره که ایستاده است بعد از
 حق سبحانه و تعالی فرمود
 حق سبحانه و تعالی و تعالی و شورا آمد

در بیان مضمی این احکام شرعی است

در بیان مضمی این احکام شرعی است

غالی

الْمَشْرُوكِينَ مَا دَعَوْهُمْ إِلَيْهِ وَقَالَ اللَّهُ
 نَعَالِي وَإِنَّمَا الْكَيْفِيَّةُ الْأَهْلُ الْفَاشِعِينَ
 فَكَمَا أَنَّ مَرَضَ الظَّاهِرِ مُوجِبٌ لِعُسْرِ
 آدَاءِ الْأَحْكَامِ كَذَلِكَ مَرَضُ الظَّاهِرِ
 أَيْضًا مُوجِبٌ لِذَلِكَ الْعُسْرِ وَقَدْ وَرَدَ
 الشَّرْحُ الشَّرْهِيَّ الْإِطَالِ رُغْمَ النَّفْسِ
 الْأَمَّا فِي تَرْفَعِ هَوَاهِبِهَا فَمَوْجِي النَّفْسِ
 وَمَتَابَعَةُ الشَّرْهِيَّةِ عَلَى طَرَفِ الْقَبِيضِ
 فَلَا جَرَمَ بِكَوْنِ وَجُودِ ذَلِكَ الْعُسْرِ
 دَلِيلَ وَجُودِ هَوَاهِبِ النَّفْسِ فَيَقْدَرُ وَجُودُ
 الْهَوَاهِبِ يَقْدَرُ الْعُسْرَ فَإِذَا انْتَقَى الْهَوَاهِبُ
 كَلِيَّةً انْتَقَى الْعُسْرَ رَأْسًا وَإِنَّمَا كَلَامُ
 بَعْضِ الصُّوفِيَّةِ الْمَذْكُورِ سَابِقًا فِي نَعْيِ
 الْأَخْتِيَارِ أَوْضَعُفٍ فَأَحْلَمُ أَنَّ كَلَامَهُمْ
 إِن لَكُم كَيْفٌ مُطَابِقًا بِالْحُكْمِ الشَّرْهِيَّةِ
 فَلَا اغْتِبَارَ كَذَا أَصْلًا فَكَيْفٌ يَتَّبِعُ الْحُجَّةَ
 وَالْتَقْلِيدَ وَإِنَّمَا الصَّالِحُ لِحُجَّةٍ وَالْتَقْلِيدِ
 أَقْوَالُ الْعُلَمَاءِ مِنْ أَهْلِ الشَّدِيدِ فَهَذَا رَافِقُ
 أَقْوَالِهِمْ مِنْ كَلَامِ الصُّوفِيَّةِ يُقْبَلُ وَمَا
 حَاكَمَهُمْ لَا يُقْبَلُ عَلَى أَنَا نَقُولُ أَنَّ الصُّوفِيَّةَ

برش مکان آنچه بخوانی ایشان را بان
 وزیر فرموده و هر آینه نماز و شواست مگر
 فروتنی کنندگان به پس چنانکه مرض ظاهر
 موجب عسر و آزار احکام است همچنین مرض
 باطن نیز موجب آن عسر است و حال آنکه
 شریعت غیر از برائت ابطال این رسوم نفس
 آماره و ازاله هواجس آن وارد شده است
 پس هواجس نفس و متابعت شریعت بر طرف
 تقیض اندل اجرم وجود آن عسر دلیل باشد بر
 هواجس نفس پس باندازه عسر هواجس نفس موجود
 دانسته شود و چون هواجس نفس با کفایت
 گردد و عسر در احکام اصلا نماند و اما کلام بعضی
 از صوفیه در نفی اختیار یا ضعف آن که سابقا
 مذکور شد پس بدانکه کلام صوفیه اگر مطابق حکم
 شرعی نباشد و او را اصلا اعتباری نیست پس
 حجیت و تقلید را چگونه منزه نمایان حجیت
 و تقلید اقوال علماء و اهل سنت است و پس
 پس آنچه از اقوال صوفیه موافق اقوال
 ایشان باشد مقبول است و آنچه مخالفشان است
 غیر مقبول می‌گردد اینگونه که صوفیه

در بیان این که عسر و آزار احکام است

در بیان این که عسر و آزار احکام است

المستقيمة الأحوال لم يعبادوا والفقير
 أصلاً لا في الأحوال ولا في الأعمال ولا
 لا في الأقوال ولا في العلوم والمعارف
 ويعلمون أن بقية الخلاق مع الشريعة
 ناشية عن سقيم في الحال مفضل فيه
 ولو صدق الحال ما خالف الشريعة
 الحقة وبإجماله خلاف الشريعة دليل
 الزندقة وعلامة الإلحاد غاية ما في
 الباب أن الصوفي لو تكلم بكلام
 مخالف للشريعة نأش عن الكشف
 في غلبته الحال وسكر الوقت فهو
 معذور وكشفه غير صحيح وغير صالح
 للتقليد بل ينبغي أن يجعل كالم
 ويصرف عن ظاهره فإن كاهن الشكاري
 يجعل ويعصرف عن الظاهر

مستقيم الأحوال از شریعت تجاوز میکنند
 نه در احوال و نه در اعمال و نه در
 اقوال و نه در علوم و معارف و میدانند
 که بقیه خلاف با شریعت ناشی است
 از سقیم حال و اختلال بال و نه مخالف
 شریعت حقه اصلاً نه بر وجهی
 خلاف شریعت دلیل زندقه است
 و علامت الجاه و غایب مافی الباب
 اگر از بعض صدوقیه کلامی مخالف
 شریعت ناشی ادکشف در غلبه حال
 و سکر وقت صادر شد معذور است
 و کشف او غیر صحیح که شایان تقلید است
 بلکه لازم است که کلام او بر محل صحیح
 حل کرده شود و از ظاهر خود منصرف
 زیرا که کلام سکاری حل کرده میشود و از ظاهر خود

کتابت المراسم

هذا ما كتبت في هذا المقام بعين الله سبحانه وحسن توفيقه تعالى
 والحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى

مکتوب (۲۹۰) ووصد و نووم

بلا حسد باشم صد و ریانت در بیان طریق که حضرت حق سبحانه و تعالی حضرت

بآن احوال اگر ظاهر نمی بود راه دانش و تمیز نمیکشود و ظهور صورت مشابیه و معارج و مقامات از برای
 او در آن ظاهر است پس حال باطن است و علم بآن حال ظاهر را ازین بیان معلوم شد
 که اولیای آن که صاحب علم اند و آنانیکه از علم بے نصیب اند و نفس حصول احوال فرقی ندارند
 اگر فرقی است از راه علم بآن احوال است و عدم علم بآنها مثلاً شخصی که حالت جمیع بر او طاری
 شده است و بقرار و بے آرام ساخته معذرت کند میداند که این حالت را جمیع نمی نامند چنان
 شخصی دیگر است که بآن آن حالت در حقش ثابت شده است اما نمیداند که آن حالت
 معتبره جمیع است پس این هر دو شخص و نفس حصول آن حالت برابرند فرقی ندارند مگر در علم و عدم
 علم بآید و است جماعه که علم ندارند و قسم اند طائفه اند که علم بنفس حصول احوال ندارند و از کمالات
 آنها اصلاً واقف نیستند و جمیع دیگر کمالات احوال را خبر ندارند اما شخصی احوال نمیتوانند
 کرد و جمیع هر چند شخص احوال نمیتوانند کرد و اولیای آن احوال را بآب علمند و شایان شخصیت و شخص احوال هر شیخ نیست بلکه اینها
 بعد از قرون متطاوله ظهور مینمایند تا یکی را بان دولت بنوازند و دیگران را بعلم احوال فرموده
 طفیلی او سازند و امیرالو العزم صلوات الله تعالی و تسلیتاً علیک بعد از مدتهاست مدیده
 مبعوث می شدند و با حکام متمایزه هر کدام از ایشان مخصوص میگشت و انبیا و دیگر علیهم السلام
 السَّلَوَاتُ وَاللَّحِيَّاتُ مأمور به بیعت آنها شدند و در دعوت بهمان احکام که تعالی میفرمودند
 خاص کند بنده مصلحت عام را و الله اعلم

توضیح اینست که در این کتاب
 از این جهت که بعضی از
 اینها را در این کتاب
 از این جهت که بعضی از
 اینها را در این کتاب
 از این جهت که بعضی از
 اینها را در این کتاب

کتاب در واپسیت متاویج

بیسبب است که در این کتاب
 که بروج تعلق دارند لیسبح الله الرحمن الرحيم الحمد لله وسكوت على عباده الذين اصطفى
 بدان آتشند که تعالی طریقی السداد والهمك صراط الرشاد که سماع و وجد

بلکه بسیار است از مراتب که تو آنرا تمیز نیتالی میکنی از مقام روح نیز باین تر است تمیزی که فوق العرش
 ترا تمیز میشود و نیز داخل اثره تشبیه است و آن مکتوب منزه از عالم افراس است چه عرش محمد و حجاب
 و متفکرات العباد است عالم ارواح ماورائے عالم حیات و انبعاث است چه روح لامکانی است در
 مکان نمیگذرد و روح را در ماوراء عرش اثبات نمودن ترا در فهم فیندازد که روح از تو بعید است مست
 و دور دراز در بیان تو و روح است نه چنین است روح را نسبت با جمیع اکتب با وجود لامکانیت
 برابر است ماورائے عرش گفتن معنی دیگر دارد و تا با خجاستی میتوانی دریافت طائفه از صوفیه که نیز
 روحی رسیده اند و فوق العرش از در یافته اند تمیز الهی بکاشانه تصور نموده اند و علوم بسیار
 آن مقام را از علوم علم گفته و نیز استوار ادین مقام عمل کرده و سخن آنست که آن نور نور روح
 است این فقیر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباه پیدا شده بود اما چون عنایت
 خداوندی جل شطآنه ازان و بر طره گذراننده و آنست که آن نور نور روح بودند نور الهی جل شطآنه
 اعلم الله الذی هدانا لهذا انما كنا لله لکن لولا ان هدانا الله و چون روح لامکانی است
 و بصورت بیجونی و حسب گونگی مخلوق است لاجرم مثل اشتباه می گردد و الله یحیی الموتی و هو
 یهدی السبیل و جماعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرودی آینه و بان بقا
 پیدا میکنند خود را جامع بین تشبیه و التمزیه میدانند و اگر آن نور را از خود جدای یا بند مقام
 فرق بعد جمع تصور میکنند اثنال این مغالطات صوفیه را بسیار است و حق سبحانه العالیم
 عن مَقَاتِ الْأَعْلَاطِ وَ حَالِ الْخَبَابِ ایدو آنست که روح هر چند نسبت با عالم بیجونی است
 اما نظریه بیجونی حقیقی داخل دائره چونت گویا بر رخ است در بیان عالم چون و در بیان جناه
 قدس نه چون حقیقی پس رنگ هر دو طرف دارد و هر دو اعتبار در و صیح است بخلات
 چون حقیقی که چون را بوسه ایداراه نیست پس تا از جمیع مقالات روح غرض ننماید بان اهم رسد
 پس اول از جمیع طبقات سلوات حتی العرش می باید گذشت و تمام از تو از مکان می باید بر که بعد از آن

این مقام را از علوم علم گفته و نیز استوار ادین مقام عمل کرده و سخن آنست که آن نور نور روح است این فقیر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباه پیدا شده بود اما چون عنایت خداوندی جل شطآنه ازان و بر طره گذراننده و آنست که آن نور نور روح بودند نور الهی جل شطآنه اعلم الله الذی هدانا لهذا انما كنا لله لکن لولا ان هدانا الله و چون روح لامکانی است و بصورت بیجونی و حسب گونگی مخلوق است لاجرم مثل اشتباه می گردد و الله یحیی الموتی و هو یهدی السبیل و جماعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرودی آینه و بان بقا پیدا میکنند خود را جامع بین تشبیه و التمزیه میدانند و اگر آن نور را از خود جدای یا بند مقام فرق بعد جمع تصور میکنند اثنال این مغالطات صوفیه را بسیار است و حق سبحانه العالیم عن مَقَاتِ الْأَعْلَاطِ وَ حَالِ الْخَبَابِ ایدو آنست که روح هر چند نسبت با عالم بیجونی است اما نظریه بیجونی حقیقی داخل دائره چونت گویا بر رخ است در بیان عالم چون و در بیان جناه قدس نه چون حقیقی پس رنگ هر دو طرف دارد و هر دو اعتبار در و صیح است بخلات چون حقیقی که چون را بوسه ایداراه نیست پس تا از جمیع مقالات روح غرض ننماید بان اهم رسد پس اول از جمیع طبقات سلوات حتی العرش می باید گذشت و تمام از تو از مکان می باید بر که بعد از آن

در مرتبه اول که در عالم اول است
در مرتبه دوم که در عالم دوم است
در مرتبه سوم که در عالم سوم است
در مرتبه چهارم که در عالم چهارم است
در مرتبه پنجم که در عالم پنجم است
در مرتبه ششم که در عالم ششم است
در مرتبه هفتم که در عالم هفتم است
در مرتبه هشتم که در عالم هشتم است
در مرتبه نهم که در عالم نهم است
در مرتبه دهم که در عالم دهم است

مراتب الامکانیت عالم از قوا را نیز سه باید نمود آن زمان تا آن اسم رسد که خواجہ پندار که در دو
وصول است به حاصل خواجہ بچونند از نیست به حق سبحانہ و تعالیٰ کہ در این عالم خلق عالم
انفست و در این عالم از مراتب انما و شایستگی است ظلاً و اصلاً انما و تفصیلاً و در این عالم
مراتب ظنی و صلی و کونی و آبی و اجالی و بیلی تفصیلی مطلوب حقیقی را می باجیست تا اگر این بحث بچونند
و که ام صاحب دولت را این سعادت شرف سازند ذلک فضل اللہ یمن یشاء و اللہ
ذو الفضل العظیم یمت بند باید داشت و هر چه در راه برست افتد نجات بناید کرد و در ماوراء
و را می باجیست که کیف الوصول الی سعاده و در دنیا قلل الجبال و در دهن جیوه
تبدیل خیزد و او حاصل و استمرار وقت کے اسم علم است که بعد از تحقق فنا مطلق بقاء باقیست
شرف شده باشد و علم حصولی او بعد از حضوری تبدیل یافته است این بحث به بیان شرح از کلام
بر آنکه هر یک عالم را از او ذات خود حاصل میگردد و طریق حصول آن حصول صورت معلوم
است و در ذوق علم حصولی است و هر یک محتاج بحصول صورت نباشد و آن علم ذات خود
علم حصولیست چه ذات بنفسه حاضر عالم است و در علم حصولی تا صورت معلوم حاصل است و در وقت
شروع حصول است و چون آن صورت از ذوق زایل گشت آن توجیه ذوق نیز زایل گشت
پس دوام توجیه در علم حصولی محال عادی است بخلاف در علم حصولی که تعلقات از معلوم در اینجا
غیر تصور است چنانچه تحقق آن علم حصولی است و چون این حضور دائمی است علم نیز دنیا
دائم باشد پس زوال توجیه از ذات خود ممکن نباشد و در بقا با علم است حصولی که زوال آن متصور است
کمان کنی که بقا با علم است از آنکه خود را همین حق یابی چنانکه بعضی ازین طائفه حق یقین را
این عبارت تعبیر نموده اند که چنین است بقا با علم که بعد از فنا مطلق میسر شود این قسم معلوم و ثابت
نار و این حق یقین که بعضی گفته اند مناسبت بقا با علم است که در حقیقت دست میدهد بقا با علم که
مقصود است و دیگر است شرح ذوق این سه نشانی بخدا بخشی چه پس تکرار توجیه و دوام حضور

در مرتبه اول که در عالم اول است
در مرتبه دوم که در عالم دوم است
در مرتبه سوم که در عالم سوم است
در مرتبه چهارم که در عالم چهارم است
در مرتبه پنجم که در عالم پنجم است
در مرتبه ششم که در عالم ششم است
در مرتبه هفتم که در عالم هفتم است
در مرتبه هشتم که در عالم هشتم است
در مرتبه نهم که در عالم نهم است
در مرتبه دهم که در عالم دهم است

المرتب - فایده لایزاله فی العلم الالهی - ولا یفترق عن حق و کسرا

در مرتبه اول که در عالم اول است
در مرتبه دوم که در عالم دوم است
در مرتبه سوم که در عالم سوم است
در مرتبه چهارم که در عالم چهارم است
در مرتبه پنجم که در عالم پنجم است
در مرتبه ششم که در عالم ششم است
در مرتبه هفتم که در عالم هفتم است
در مرتبه هشتم که در عالم هشتم است
در مرتبه نهم که در عالم نهم است
در مرتبه دهم که در عالم دهم است

اختیار یک طریق برائے مصلحتی انصافیت این طریق بر طریق دیگر لازم نمی آید و بعضی آن
 طریق دیگر نیک شدت دروازه شهر را توان بست بر نتوان دهن مخالفان بست بر نیک
 نفع ذریکے نعمت و نیکتة اولاً و آخراً و الصلوة و التسکیر و العقیة علی رسولہ صلی اللہ علیہ
 و آله اکابر

کتاب دوم صدق و دویم

شیخ عبد الحمید بکلی صدور یافت در بیان آداب ضروریة مریدان و رفع بعضی شبه ایشان
 و بیان ایشان بگوید: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَدْبَنَّا بِالْاَدْبَابِ النَّبَوِیَّةِ وَهَدَانَا
 بِالْاِخْلَاقِ الْمُنْطَقِیَّةِ عَلَیْهِ وَعَلَى اِلٰهِ الصَّكَاوَاتِ وَاللَّسْلِیَّاتِ اَمَّنَّا وَ اَمَلْنَا بِمَا دَاكِرًا لِّكُلِّ
 این راه از دو حال عالی نیستند مریدان یا مراد اگر مراد اندک طوبی لهم برآه انجذاب و محبت ایشان
 را کشان کشان خواهند بود و بطلب اعلی خواهند رسانید و هر آوی که در کار شود متوسط یا بیست
 تعلیم شان خواهد شد و اگر زبانی واقع شود و در نتیجه خود فهمی و توان مواخذة خواهند کرد و اگر به
 ظاهر احتیاج داشته باشد بسمی ایشان بان دولت و دلالت خواهند فرمود با جمله عنایت
 ازلی جل جلاله متکفل حال این بزرگواران است بسبب و بسبب کانی ایشان را کفایت
 خواهند کرد و الله یحب الی من یتقاه و اگر مریدان کانی ایشان بے توسط پر کمال مکمل شود
 است پیرے باید که بدولت جذب و شلوک مشرف شده باشد و سعادت فنا و بقا سعادت
 گشته و سیر الی الله و سیر عن الله بالهد و سیر فی الاشیاء بالهد و بالهد بالهد و سیر
 و اگر جذب او بر شلوک او مقدم است و بر بیت مراد ان مرئی شده که بر بیت احمد است کلام او
 دو است و نظر او شفا حیات و لها سه مرده بتوجه شریف او منوط است و تا کی جانتما سه
 قسره بالنیفات لطیف او مر بوط و اگر این طور صاحب دولت پیدا نشود ساکب مجذوب
 بضم غنم است و بر بیت اقصان از دنیای آید و متوسط او بدولت فنا و بقا میرسد آسمان

موتی که بر این
 در میان
 در میان
 در میان

آن مرامی حق باشد بجا آن عاقل و همچنین در مقام ولایت در نفی جمیع صفات بشریت میگویند و در مرتبه
 نبوت مطلوب نفی تعلقات سواد این صفات است و نفی اصل این صفات که فی حدیث کافیه کاملانند
 صفت علم فنی که آن اوصاف کامل است اگر نفعی برسد راه یافته است از راه تعلیق سواد است
 پس نفی تعلیق سواد آن ضروری آمد و نفی اصل آن صفت بطریق این است که شخصی که مقام نبوت از راه
 ولایت آمده است او را در دنیا بر راه از نفی اصل صفات چاره نبود و آنکه بی توسط ولایت بان صفت
 رسیده است او را نفی اصل صفات کار نیست نفی تعلقات سواد این صفات باید کرد باید دانست
 که مراد از این ولایت که مذکور شد ولایت نقلی است که بولایت صغری مبدع است و ولایت اولیا است
 اما ولایت انبیا که از نقل گذشته است دیگر است اینجا مطلوب نفی تعلقات سواد صفات بشریت است
 و نفی اصل این صفات و چون نفی تعلقات سواد صفات حاصل گشت ولایت انبیا عظیمه الصلوات
 و السلام کمال جمیع نبوت بعد از آن خودی که واقع شود و تعلیق کمال است نبوت خواهد بود و آخرین بیان
 این گشت که نبوت را از اصل ولایت چاره نبود و در ولایت از بسبب ولایت و مقتضات است اما ولایت
 نقلی در وصول کمال نبوت هیچ در کار نیست بعضی را اتفاق افتاد و بعضی دیگر را بعد از آن
 واقع نشد و قاضی شک نیست که نفی اصل صفات شریعت نسبت به نفی تعلقات سواد این صفات
 پس حصول کمال نبوت انبیا و اقرب باشد نسبت به حصول کمال ولایت و همین نسبت بر وقت
 در هر امری که وصول باصل دارد نسبت باصل که از اصل جدا افتاده اند نمی بیند که کیا اصل است
 عمل میسر است و باقرب طریقی حاصل و آنکه از اصل آن جدا افتاده است و محنت است و عمره
 و تحصیل آری فانی می سازد و در وقت آن نقد وقت است و آنچه بدست آورده است بعد
 اللات یاری الهی شایسته بان اصل دارد و باست که آن شباهت عارضه از وسه نازل گردد و اصل
 خود نمود نماید و بقالبی و در عملی گشت بخلاف اصل آن که با وجود سهولت عمل و مزویکی راه از خوف نقلی
 و در نقلی آئین است جمیع از سالکان این راه که بر این امتیاز شانه و مجاہدت شدید بظلمت از ظلال

والمعرفت
 و در مقام ولایت در نفی جمیع صفات بشریت میگویند و در مرتبه نبوت مطلوب نفی تعلقات سواد این صفات است و نفی اصل این صفات که فی حدیث کافیه کاملانند صفت علم فنی که آن اوصاف کامل است اگر نفعی برسد راه یافته است از راه تعلیق سواد است پس نفی تعلیق سواد آن ضروری آمد و نفی اصل آن صفت بطریق این است که شخصی که مقام نبوت از راه ولایت آمده است او را در دنیا بر راه از نفی اصل صفات چاره نبود و آنکه بی توسط ولایت بان صفت رسیده است او را نفی اصل صفات کار نیست نفی تعلقات سواد این صفات باید کرد باید دانست که مراد از این ولایت که مذکور شد ولایت نقلی است که بولایت صغری مبدع است و ولایت اولیا است اما ولایت انبیا که از نقل گذشته است دیگر است اینجا مطلوب نفی تعلقات سواد صفات بشریت است و نفی اصل این صفات و چون نفی تعلقات سواد صفات حاصل گشت ولایت انبیا عظیمه الصلوات و السلام کمال جمیع نبوت بعد از آن خودی که واقع شود و تعلیق کمال است نبوت خواهد بود و آخرین بیان این گشت که نبوت را از اصل ولایت چاره نبود و در ولایت از بسبب ولایت و مقتضات است اما ولایت نقلی در وصول کمال نبوت هیچ در کار نیست بعضی را اتفاق افتاد و بعضی دیگر را بعد از آن واقع نشد و قاضی شک نیست که نفی اصل صفات شریعت نسبت به نفی تعلقات سواد این صفات پس حصول کمال نبوت انبیا و اقرب باشد نسبت به حصول کمال ولایت و همین نسبت بر وقت در هر امری که وصول باصل دارد نسبت باصل که از اصل جدا افتاده اند نمی بیند که کیا اصل است عمل میسر است و باقرب طریقی حاصل و آنکه از اصل آن جدا افتاده است و محنت است و عمره و تحصیل آری فانی می سازد و در وقت آن نقد وقت است و آنچه بدست آورده است بعد اللات یاری الهی شایسته بان اصل دارد و باست که آن شباهت عارضه از وسه نازل گردد و اصل خود نمود نماید و بقالبی و در عملی گشت بخلاف اصل آن که با وجود سهولت عمل و مزویکی راه از خوف نقلی و در نقلی آئین است جمیع از سالکان این راه که بر این امتیاز شانه و مجاہدت شدید بظلمت از ظلال

بدان معنی فرق و جمع محاشی که در اول رسیده است و ششم از سال شریفی فعل نموده و گویا از آنجا آمده باشد

بلکه بعد از حصول مقام الفرق بعد از جمع که بسیرت الله باله تعلق دارد و صورت بندوست هر گدای
 امر و میدان کے شود و پیش از آنکه در میان کسی شود و نظر الفرق بین جذب المذنب و جذب
 المستنیر می شود و این مجزوبان از باب قلوب در پرده کثرت است این معنی را معلوم کنند باید که
 ایشان درین کثرت نیست الا عالم ازواج که بطانفت و احاطه و سر بیان بوجه خود بصورت شبیه است
 ان الله خلقنا من طين فقالوا له و باين مناسبت شهود روح را شهود حق میداند تعالی و تقدس
 و احاطه و سر بیان و قرب و معیت هم برین قیاس است زیرا که نظر سالك مجزوب نمیکند مگر با مقام فوق
 نیز مقام فوق فوق و فوق مقام ایشان مقام روح است پس نظرشان از مقام روح بالا نرود و شهود
 جز روح امر دیگر نباشد نظر فوق روح موقوف است بر سیدن بمقام روح و محبت و انجذاب هم
 در رنگ شهود است شهود حق سبحانه بلکه محبت و انجذاب بجناب قدس او و البته حصول قنات
 بنهایت نیز الله تعالی است پس بیچسب تا آنکه در او آنگاه نیست راه در بارگاه کسب باید
 اطلاق شهود درین مقام از تنگی میدان عبارت است و الا کارخانه این بزرگواران با در راه و در
 شهود و معارف است همچنانکه مقصد ایشان بچون و بیچگونه است اتصال ایشان با وسعانه نیز بچون
 و بیچگونه است چون راه بچون راه نیست لا یجمل عطاء المملک الا کمطایا کاسه اتصال
 شے تکلیف بی قیاس به است رب الناس را با جان ناس به احاطه و سر بیان و قرب و معیت
 حق سبحانه از و متفقین از باب سلوک که بنهایت کار رسیده اند علمی است موافق علماء اهل حق شکر
 الله تعالی سعیدم حکم کردن بقرب ذاتی و انشال آن نزد ایشان از حیاصلی و دوریست نزدیک
 حکم بقرب کنند نیز گویا باید به هر که گوید نزدیک و دور است و هر که دور است نزدیک است
 تصوف اینست علی که شعلیق بتوجید وجود است منشا آن انجذاب و محبت قلبی است از باب
 قلوب که جذب پیدا کرده اند و بر راه سلوک قطع منازیل مینمایند این علم با ایشان مناسبت ندارد و همچنین
 مجزوبان که بر سلوک از قلب بکلیت مستوجه بقلب قلب اندازین علوم بهتر می نمایند و مستخف

له و الله تعالی
 تعالی و تقدس
 ان الله خلقنا من طين فقالوا له و باين مناسبت شهود روح را شهود حق میداند تعالی و تقدس
 و احاطه و سر بیان و قرب و معیت هم برین قیاس است زیرا که نظر سالك مجزوب نمیکند مگر با مقام فوق
 نیز مقام فوق فوق و فوق مقام ایشان مقام روح است پس نظرشان از مقام روح بالا نرود و شهود
 جز روح امر دیگر نباشد نظر فوق روح موقوف است بر سیدن بمقام روح و محبت و انجذاب هم
 در رنگ شهود است شهود حق سبحانه بلکه محبت و انجذاب بجناب قدس او و البته حصول قنات
 بنهایت نیز الله تعالی است پس بیچسب تا آنکه در او آنگاه نیست راه در بارگاه کسب باید
 اطلاق شهود درین مقام از تنگی میدان عبارت است و الا کارخانه این بزرگواران با در راه و در
 شهود و معارف است همچنانکه مقصد ایشان بچون و بیچگونه است اتصال ایشان با وسعانه نیز بچون
 و بیچگونه است چون راه بچون راه نیست لا یجمل عطاء المملک الا کمطایا کاسه اتصال
 شے تکلیف بی قیاس به است رب الناس را با جان ناس به احاطه و سر بیان و قرب و معیت
 حق سبحانه از و متفقین از باب سلوک که بنهایت کار رسیده اند علمی است موافق علماء اهل حق شکر
 الله تعالی سعیدم حکم کردن بقرب ذاتی و انشال آن نزد ایشان از حیاصلی و دوریست نزدیک
 حکم بقرب کنند نیز گویا باید به هر که گوید نزدیک و دور است و هر که دور است نزدیک است
 تصوف اینست علی که شعلیق بتوجید وجود است منشا آن انجذاب و محبت قلبی است از باب
 قلوب که جذب پیدا کرده اند و بر راه سلوک قطع منازیل مینمایند این علم با ایشان مناسبت ندارد و همچنین
 مجزوبان که بر سلوک از قلب بکلیت مستوجه بقلب قلب اندازین علوم بهتر می نمایند و مستخف

بقوله علی کسر بایه خواند

بعضی چون فیضی و سید احمد

پس تا چارین فانی را فانی فی السد بنا میگفت و باقی را باقی باسد بنا میگفت مطلق فانی و باقی میتوان
گفت یا تقیه یعنی فانی در صفت علم یا باقی آن صفت پس تا چار فناناے محمدیان آید
و بقاے ایشان اکل و ایضا عروج محمدی چون بجایست یون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی
نیست چه عالم ظل صفاتست نه ظل شیون پس فناناے سالک شانه مستلزم فناناے مطلق او باشد
و حیاتی هیچ بقاے وجود سالک و اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا تمام خود آن شان باقی بیگردد
تحداف فانی در صفت که تمام از خود نمی برآید و اثرش زایل نیگردد و چه وجود سالک اثر همان صفت
در ظل آن پس ظهور اصل ماحی و جو ظل باطل نباشد و بقا با ندره فنا است پس محمدی از جوع بقا
بیشتر است این باشد و از خوف روزه محفوظ چه او یکی از خود برآمده است و با وجود باقی گشته درین محل
موجود صانع باشد بخلاف در صورت فنا که خود در اینجا بواسطه بقاے اثر وجود سالک ممکن
است از اینجا تواند بود و احتیاطا نیکه در میان مشایخ قدس الله تعالی امثال حضرت و جو از مجموع و اصل عدم
چه از آن واقع است حق است که اگر محییست محفوظ است از خود و اول و خط است و همچنین است
تکلیف نیکه در زوال اثر وجود سالک بقا از فناست او واقع است بعضی بزوال عین و اثر قائل گشته اند
بعضی دیگر بزوال اثر را جانزند است تا اند حق درین باب نیز تفصیل است اگر محییست عین و اثر هر دو
که میسازد و غیر او را اثر زوال نمی شود چه صفت که اصل اوست باقی است پس زوال ظل آن
بسیار ممکن نباشد اینجا و تبقیه است باید است که مراد از زوال عین و اثر زوال خصوصیت وجودی
چه قول بزوال وجودی مستلزم انحاء و زندقه است و جماعه ازین طائفه زوال وجودی تصور کرده اند
از زوال اثر ممکن گریختند و آن را انحاء و زندقه دانستند و لکن ما سحقت باعد که بیست و پنج
حجبت است که با وجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قائل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ
معم بزوال اثر مستلزم انحاء و زندقه است با جمله زوال وجودی در عین و اثر محالست و شهودی
در دو ممکن بلکه واقع لیکن مخصوص محمدی مشرب است پس محمدیان تمام از قلب می آیند و بقلوب

فانی را فانی فی السد بنا میگفت و باقی را باقی باسد بنا میگفت مطلق فانی و باقی میتوان گفت یا تقیه یعنی فانی در صفت علم یا باقی آن صفت پس تا چار فناناے محمدیان آید و بقاے ایشان اکل و ایضا عروج محمدی چون بجایست یون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی نیست چه عالم ظل صفاتست نه ظل شیون پس فناناے سالک شانه مستلزم فناناے مطلق او باشد و حیاتی هیچ بقاے وجود سالک و اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا تمام خود آن شان باقی بیگردد تحداف فانی در صفت که تمام از خود نمی برآید و اثرش زایل نیگردد و چه وجود سالک اثر همان صفت در ظل آن پس ظهور اصل ماحی و جو ظل باطل نباشد و بقا با ندره فنا است پس محمدی از جوع بقا بیشتر است این باشد و از خوف روزه محفوظ چه او یکی از خود برآمده است و با وجود باقی گشته درین محل موجود صانع باشد بخلاف در صورت فنا که خود در اینجا بواسطه بقاے اثر وجود سالک ممکن است از اینجا تواند بود و احتیاطا نیکه در میان مشایخ قدس الله تعالی امثال حضرت و جو از مجموع و اصل عدم چه از آن واقع است حق است که اگر محییست محفوظ است از خود و اول و خط است و همچنین است تکلیف نیکه در زوال اثر وجود سالک بقا از فناست او واقع است بعضی بزوال عین و اثر قائل گشته اند بعضی دیگر بزوال اثر را جانزند است تا اند حق درین باب نیز تفصیل است اگر محییست عین و اثر هر دو که میسازد و غیر او را اثر زوال نمی شود چه صفت که اصل اوست باقی است پس زوال ظل آن بسیار ممکن نباشد اینجا و تبقیه است باید است که مراد از زوال عین و اثر زوال خصوصیت وجودی چه قول بزوال وجودی مستلزم انحاء و زندقه است و جماعه ازین طائفه زوال وجودی تصور کرده اند از زوال اثر ممکن گریختند و آن را انحاء و زندقه دانستند و لکن ما سحقت باعد که بیست و پنج حجبت است که با وجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قائل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ معم بزوال اثر مستلزم انحاء و زندقه است با جمله زوال وجودی در عین و اثر محالست و شهودی در دو ممکن بلکه واقع لیکن مخصوص محمدی مشرب است پس محمدیان تمام از قلب می آیند و بقلوب

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**